



دانشگاه قرآن و حدیث

پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته علوم حدیث

گرایش تفسیر اثری

عنوان

تفسیر روایی سوره یوسف (آیات ۴۳ الی ۱۱۱) بر پایه روایات اهل بیت (ع)

استاد راهنما

حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد علی رستمیان

استاد مشاور

حجت الاسلام و المسلمین مرتضی فدایی

دانشجو

مهناز اکبری

زمستان ۹۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تمام حقوق این اثر متعلق به دانشگاه قرآن و حدیث و دفتر تبلیغات
اسلامی اصفهان است

تقدیم به:

یوسف زهرا 41 او که عمریست به دنبال گمشدگانش می‌گردد، گمشدگانی که هنوز به فیض معرفت دیدارش دست نیافته‌اند.

و تقدیم به:

خواهر زاده عزیزم (شهیده مریم خاقانی) که در حین نگارش این پژوهش به کاروان سربلند شهدای کشور اسلامی مان پیوست.

(الحمد لله رب العالمين)

ضمن سپاس فراوان از خداوند یکتا برای توفیق تدوین این پژوهش،
صمیمانه ترین تشکرات خود را از استاد راهنما، حجت الاسلام و المسلمین
جناب آقای دکتر محمد علی رستمیان و استاد مشاور، حجت الاسلام و
المسلمین جناب آقای فدایی که مرا در به ثمر رسیدن این اثر یاری نمودند
می نمایم و با تشکر فراوان از پدر و مادر عزیزم و سایر بزرگوارانی که با
همکاری خود مرا یاری نمودند.

چکیده

تحقیق حاضر با عنوان تفسیر روایی سوره یوسف (آیات ۴۳ الی ۱۱۱) بر پایه روایات اهل بیت : می‌باشد. باتوجه به اهمیت نقش روایات تفسیری اهل بیت: در فهم دقیق قرآن هدف از نگارش این رساله فهم آیات مورد نظر با استفاده از آراء تفسیری ایشان به وسیله روایات نقل شده از آنان می‌باشد.

فصل اول به بررسی کلیات تحقیق می‌پردازد. در فصل دوم، آیات به نه طایفه تقسیم شده و در دو دامنه قرآنی و روایی مورد بررسی قرار گرفته است. ابتدا با استفاده از تفاسیر اجتهادی مانند: المیزان فی تفسیرالقرآن، نمونه، من وحی القرآن، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، من هدی القرآن و کتب لغت، مفاد ظاهری آیات بررسی شده است. سپس با استفاده از تفاسیر مأثور شیعیه مانند تفسیر عیاشی، قمی، فرات کوفی، الصافی والبرهان فی تفسیر القرآن و روایات اهل بیت: در کتاب الدرالمنثور فی تفسیر المأثور که از جمله کتب تفسیر روایی اهل تسنن می‌باشد، مفاد روایی آیات مورد بررسی قرار گرفته است. سپس در هر دسته از آیات، مقایسه‌ای بین مفاهیم استخراج شده از این دو دامنه صورت گرفته است. مباحثی که در فصل دوم آمده است شامل نه قسمت می‌باشد که در آن به تعبیر خواب شگفت انگیز پادشاه مصر، تبرئه حضرت یوسف 7 از اتهام وارده از جانب همسر عزیز مصر و سایر زنان اشراف و پذیرفتن مسؤلیت و حکومت پس از برائت، نخستین سفر فرزندان حضرت یعقوب 7 به مصر، ورود فرزندان حضرت یعقوب 7 به شهر از راه‌های متفاوت بنا بر توصیه پدر، حضور بنیامین نزد حضرت یوسف 7، صبر حضرت یعقوب 7، صبر جمیل بر مصیبت های وارده بر وی، توصیه حضرت یعقوب 7 مبنی بر جست و جوی حضرت یوسف 7، حلاوت وصال پدر و فرزند پس از سالها فراق می‌پردازد. در آیات پایانی این سوره خطاب به پیامبر اکرم 6 در رابطه با مبارزه با شرک و ابلاغ توحید سخن به میان آمده است. با توجه به ۲۱۳ روایت بررسی شده ذیل آیات مورد نظر ۱۷۳ روایت آن مربوط به روایات تفسیری می‌باشد که در مقایسه‌ی مفاد ظاهری آیات و مفاد روایی در اکثر موارد با یکدیگر تطابق داشته و گاه نیز معصوم 7 در صدد بیان لایه‌های باطنی آیات بوده لذا بین مفاد روایی با مفاد ظاهری آیات تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود بطور کلی روایات وارده ذیل آیات مورد نظر سبب وضوح در مفهوم آیات و تبیین آنها جهت فهم بهتر مخاطب گردیده است. در مواردی نیز به ظاهر روایت ایراداتی وارد بوده است که باتوجه به قرائن نقلی و عقلی تحلیل‌ها یا نقدهایی ارائه شده است. مانند روایتی نبوی که به مقایسه صبر حضرت یوسف 7 و رسول اکرم 4 پرداخته است از این روایت چنین برداشت می‌شود که یا طعن برعمل حضرت یوسف 7 بوده است و یا طعن بر صبر حضرت رسول اکرم 6 می‌باشد. در بخش گونه شناسی ۴۰ روایت مورد بررسی قرار گرفته است، که ۲۱ مورد آن مربوط به روایات تطبیقی می‌باشد مانند عزیز (پادشاه) یکی از مصادیق "رب"، اعلام وجود توانایی در خود مصداق عملکرد حضرت یوسف 7، کشاورزان از مصادیق Γ الْمُتَوَكِّلُونَ Φ ، امامان (ع) مصداق پیروی کنندگان از حضرت رسول اکرم (ص)، مشرکان عرب و اهل کتاب مصداق Γ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ Φ .

در آخرین فصل از این رساله به پیام‌ها و آموزه‌های هدایتی مورد تأکید آیات و روایات پرداخته شده است که در شش نوع آموزه‌ی آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی و تربیتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فقهی و حقوقی تنظیم شده است و بیشترین آموزه‌ها مربوط به مباحث اعتقادی و اخلاقی و تربیتی می‌باشد

کلید واژه: تفسیر، روایت تفسیری، تفسیر روایی، سوره یوسف، گونه‌های روایی، آموزه

فهرست مطالب

فصل اول: کلیات و مفاهیم

۲	درآمد.....
۲	۱.۱. کلیات.....
۲	۱.۱.۱. بیان مسأله.....
۳	۱.۱.۲. اهمیت و ضرورت تحقیق.....
۳	۱.۱.۳. سؤالات تحقیق.....
۴	۱.۱.۴. فرضیات تحقیق.....
۵	۱.۱.۵. پیشینه تحقیق.....
۵	۱.۱.۶. روش و مراحل تحقیق.....
۵	۱.۱.۷. روش و ابزار گردآوری اطلاعات.....
۶	۱.۱.۸. چارچوب نظری تحقیق.....
۶	۱.۲. مفاهیم.....
۶	۱.۲.۱. تفسیر.....
۷	۱.۲.۲. روایت تفسیری.....
۸	۱.۲.۳. تفسیر روایی.....
۸	۱.۲.۴. سوره یوسف.....
۹	۱.۲.۵. گونه‌ی روایات تفسیری.....
۹	۱.۲.۶. آموزه‌ها و پیام‌های.....

فصل دوم: تفسیر روایی آیات ۴۳ الی ۱۱۱ سوره یوسف

- درآمد..... ۱۲
- ۲.۱. تعبیر خواب شگفت انگیز پادشاه..... ۱۳
- اشاره..... ۱۳
- ۲.۱.۱. مفاد ظاهری آیات..... ۱۴
- الف) خواب پادشاه..... ۱۴
- ب) خبر از سال‌های فراوانی و قحطی..... ۱۵
- ۲.۱.۲. مفاد روایی..... ۱۷
- اشاره..... ۱۷
- الف) خواب و انواع آن در کلام ائمه (ع)..... ۱۷
- ب) صبر حضرت یوسف (ع)..... ۱۸
- ۲.۱.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی..... ۲۲
- ۲.۲. تبرئه یوسف از هرگونه اتهام و آغاز حکومتش..... ۲۲
- اشاره..... ۲۲
- ۲.۲.۱. مفاد ظاهری آیات..... ۲۳
- الف) رفع اتهام از حضرت یوسف (ع)..... ۲۳
- ب) خزانه داری و عزت حضرت یوسف (ع) در مصر..... ۲۶
- ج) اعطای رحمت و اجر الهی به محسنین و اجر اخروی به متقین..... ۲۷

- ۲۸..... ۲.۲.۲. مفاد روایی
- ۲۸ اشاره
- ۲۹ الف) رفع یک اتهام باطل
- ۲۹..... ب) خزانه داری و عزت یافتن یوسف (ع) در مصر
- ۳۰ ج) پیرامون خَزَائِنِ الْأَرْضِ وَ حَفِیْظُ عَلَیْمٍ
- ۳۲..... د) مدیریت صحیح حضرت یوسف (ع) و ایمان پادشاه به خداوند
- ۳۳ ه) گران فروشی در حین تقسیم ارزاق
- ۳۴ و) محدوده فرمانروایی حضرت یوسف (ع)
- ۳۵..... ۲.۲.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی
- ۳۵..... ۲.۳. نخستین سفر فرزندان حضرت یعقوب (ع) به مصر
- ۳۵..... اشاره
- ۳۷..... ۲.۳.۱. مفاد ظاهری آیات
- ۳۷..... الف) حضور برادران یوسف در مصر
- ۴۰..... ب) بازگشت به کنعان نزد پدر
- ۴۲..... ۲.۳.۲. مفاد روایی
- ۴۲ اشاره
- ۴۲..... الف) نخستین سفر برادران حضرت یوسف (ع) به مصر
- ۴۴ ب) مُقْل، سرمایه پسران یعقوب
- ۴۴..... ۲.۳.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی
- ۴۴ ۲.۴. ورود به شهر از راه‌های متفاوت
- ۴۴..... اشاره

- ۴۵..... ۲.۴.۱. مفاد ظاهری آیات
- ۴۵..... الف) چشم زخم.....
- ۴۷..... ب) توکل.....
- ۴۸..... ۲.۴.۲. مفاد روایی.....
- ۴۸..... اشاره.....
- ۴۹..... الف) چشم زخم در تفاسیر روایی.....
- ۵۲..... ب) توکل.....
- ۵۲..... ۲.۴.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات و مفاد روایی.....
- ۵۳..... ۲.۵. بنیامین در محضر حضرت یوسف(ع).....
- ۵۳..... اشاره.....
- ۵۵..... ۲.۵.۱. مفاد ظاهری آیات.....
- ۵۵..... الف) ملاقات محرمانه و توطئه مشروع.....
- ۵۶..... ب) اعلام سرقت.....
- ۶۱..... ج) شورای محرمانه.....
- ۶۱..... ۲.۵.۲. مفاد روایی.....
- ۶۱..... اشاره.....
- ۶۲..... الف) دیدار با بنیامین پس از سال‌ها فراق.....
- ۶۳..... ب) سرقت پیمان‌پادشاه.....
- ۶۴..... ج) نسبت دزدی به برادران.....
- ۶۵..... ۱. تقیه.....
- ۶۶..... ۲. اصلاح برادران.....

۳. توریه..... ۶۷
- (د) منظور برادران از اتهام سرقت به حضرت یوسف(ع)..... ۷۰
- (ه) پیشنهاد ماندن یکی از برادران به جای بنیامین..... ۷۳
- (و) مراد برادران حضرت یوسف(ع) از تعبیر (إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ)..... ۷۴
- (ز) نشانی از خاندن بنی اسرائیل در قصر عزیز مصر..... ۷۴
- (ه) ازدواج حضرت یوسف(ع)..... ۷۶
- ۲.۵.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات و مفاد روایی..... ۷۷
- ۲.۶. صبر حضرت یعقوب(ع)، صبر جمیل..... ۷۸
- اشاره..... ۷۸
- ۲.۶.۱. مفاد ظاهری آیات..... ۷۹
- (الف) بازگشت فرزندان نزد پدر و صبر جمیل حضرت یعقوب(ع)..... ۷۹
- (ب) پیامبر روشن ضمیر..... ۸۰
- (ج) شکایت به خداوند..... ۸۱
- ۲.۶.۲. مفاد روایی..... ۸۲
- اشاره..... ۸۲
- (الف) بازگشت برادران با خبرهای ناگوار و استرجاع پدر..... ۸۲
- (ب) میزان حزن حضرت یعقوب(ع)..... ۸۳
- (ج) بسیار گریه کنندگان..... ۸۴
- (د) صبر جمیل..... ۸۶
- (ه) علم حضرت یعقوب(ع) به زنده بودن حضرت یوسف(ع) بوسیله بشارت جبرئیل..... ۸۹
۱. فراق یا مصیبت..... ۹۰

۲. ماجرای گوسفند ذبح شده ۹۱
- و) علم حضرت یعقوب (ع) به زنده بودن حضرت یوسف (ع) بوسیله خبر گرفتن از ملک الموت ۹۳
- ز) علم حضرت یعقوب (ع) به زنده بودن حضرت یوسف (ع) بوسیله پیام رسانی از مصر ۹۵
- ح) علم حضرت یعقوب (ع) به زنده بودن حضرت یوسف (ع) بوسیله نامه عزیز مصر به آن حضرت ۹۷
- ۲.۶.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات و مفاد روایی ۹۷
- ۲.۷. به دنبال حضرت یوسف (ع) ۹۸
- اشاره ۹۸
- ۲.۷.۱. مفاد ظاهری آیات ۹۹
- الف) حرکت به سمت مصر با امید به رحمت الهی ۹۹
- ب) درخواست‌های خاضعانه برادران از حضرت یوسف (ع) ۱۰۰
- ۲.۷.۲. مفاد روایی ۱۰۳
- اشاره ۱۰۳
- الف) نامه حضرت یعقوب (ع) به حضرت یوسف (ع) ۱۰۳
- ب) توبیخ الهی در عرض حاجت به غیر خدا ۱۰۵
- ج) توصیف حال حضرت یوسف (ع) پس از خواندن نامه پدر ۱۰۷
- د) بخشش بزرگوارانه‌ی حضرت یوسف (ع) ۱۰۸
- ه) ملاقات حضرت یوسف (ع) وزلیخا ۱۰۹
- ۲.۷.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی ۱۱۲
- ۲.۸. حلاوت وصال ۱۱۲
- اشاره ۱۱۲

- ۲۸.۱. مفاد ظاهری آیات ۱۱۴
- الف) استشمام بوی حضرت یوسف (ع) ۱۱۴
- ب) پیک شادی ۱۱۵
- ج) سپیده صبح وصال ۱۱۶
- د) سجده شکر ۱۱۷
- ه) قدردانی حضرت یوسف (ع) از نعمت های الهی ۱۱۸
- و) توجه حضرت یوسف (ع) به مقام ولایت خداوند متعال ۱۱۹
- ز) آخرین تقاضای حضرت یوسف (ع) از خداوند Γ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ Φ ۱۲۰
- ح) خبرهای غیبی و جهی بر اعجاز قرآن ۱۲۰
- ۲۸.۲. مفاد روایی ۱۲۰
- اشاره ۱۲۰
- الف) آوردن پیراهن حضرت یوسف (ع) ۱۲۱
- ب) راز پیراهن حضرت یوسف (ع) ۱۲۳
- ج) پیراهن یوسف (ع) نزد امام زمان (ع) ۱۲۶
- د) تأخیر در طلب مغفرت برای فرزندان ۱۲۷
- ه) برادران حضرت یوسف (ع) و مقام پیامبری ۱۳۰
- و) ملاقات حضرت یوسف (ع) با پدر ۱۳۲
- ز) مقصود از "أَبُوَيْه" ۱۳۳
- ح) خروج نور نبوت از دستان حضرت یوسف (ع) ۱۳۴
- ط) سجده حضرت یعقوب (ع) و برادران حضرت یوسف (ع) ۱۳۶
- ی) بیان سرگذشت از زبان حضرت یوسف (ع) ۱۳۸

- ک) حجت خداوند در مصر..... ۱۳۹
- ل) دعا های حضرت یوسف (ع)..... ۱۴۱
- م) میزان عمر حضرت یوسف (ع)..... ۱۴۵
- ن) مکان قبر حضرت یوسف (ع)..... ۱۴۶
- ۲.۸.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی..... ۱۴۸
- ۲.۹. مبارزه با شرک و ابلاغ توحید..... ۱۴۹
- اشاره..... ۱۴۹
- ۲.۹.۱. مفاد ظاهری آیات..... ۱۵۱
- الف) ایمان و شرک..... ۱۵۱
- ب) منکران رسالت و عذاب الهی..... ۱۵۲
- ج) ابلاغ راه هدایت..... ۱۵۳
- د) وحی بر بزرگ مردانی از جنس بشر..... ۱۵۳
- ه) نا امیدی پیامبران از ایمان مردم شرط نزول عذاب الهی..... ۱۵۴
- ۲.۹.۲. مفاد روایی..... ۱۵۵
- اشاره..... ۱۵۵
- الف) شرک در طاعت..... ۱۵۶
- ب) نشانه و حدود شرک در طاعت..... ۱۵۸
- ج) شرک در نعمت..... ۱۵۹
- د) شرک در اسماء الهی..... ۱۵۹
- ه) شریک قرار دادن ستارگان برای خداوند..... ۱۵۹
- و) وحی بر رادمردانی از جنس بشر..... ۱۶۰

- ز) تبیین مفاد Γ سُبْحَانَ اللَّهِ Φ ۱۶۱
- ح) تبیین مفاد Γ اسْتَيْسَرَ الرَّسُلُ Φ ۱۶۳
- ۲.۹.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی ۱۶۵
- جمع بندی فصل ۱۶۵

فصل دوم: گونه شناسی روایات تفسیری آیات ۴۳ الی ۱۱۱ سوره یوسف

- درآمد ۱۶۸
- الف) سوره شناخت ۱۶۸
- ب) روایات معنا شناخت ۱۶۹
- ج) تأویلی ۱۶۹
- د) تطبیقی ۱۷۰
- ه) تفسیری ۱۷۰
- ۳.۱. سوره شناخت ۱۷۰
- الف) بیان اثر نگارش سوره ۱۷۰
- ب) بیان اختلاف قرائت ۱۷۱
- ۳.۲. معنا شناخت ۱۷۳
- ۳.۳. تأویلی ۱۷۴
- الف) تأویل امیر به اطعام علم ۱۷۴
- ب) تأویل "سیل" به ولایت اهل بیت (ع) ۱۷۵
- ۳.۴. تطبیقی ۱۷۵
- الف) عزیز (پادشاه) مصداقی برای رب ۱۷۵

- ب) اعلام وجود توانایی در خود، مصداق عملکرد حضرت یوسف (ع)..... ۱۷۶
- ج) کشاورزان مصداق "الْمُتَوَكِّلُونَ"..... ۱۷۶
- د) جهل عالم مصداق جهل برادران حضرت یوسف (ع)..... ۱۷۷
- ه) تطبیق آزار واذیت قریش نسبت به پیامبر اکرم (ص) با آزار برادران حضرت یوسف (ع)..... ۱۷۷
- و) اعتراف کنندگان به امامت، از فرزندان حضرت زهرا (س)..... ۱۷۸
- ز) امامان (ع) مصداق پیروی کنندگان از حضرت رسول اکرم (ص)..... ۱۷۹
- ح) مشرکان عرب و اهل کتاب مصداق "وَهُمْ مُشْرِكُونَ"..... ۱۸۰
- ۳.۵. تفسیری..... ۱۸۱
- جمع بندی فصل..... ۱۸۱

فصل چهارم: آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی

- درآمد..... ۱۸۴
- ۴.۱. آموزه‌های اعتقادی..... ۱۸۵
- ۴.۱.۱. توحید..... ۱۸۵
- ۴.۱.۱.۱. توحید و قدرت الهی..... ۱۸۵
- ۴.۱.۱.۲. مشیت الهی..... ۱۸۶
- ۴.۱.۲. نبوت و تبلیغ دین..... ۱۸۶
- ۴.۱.۳. معاد..... ۱۸۸
- ۴.۱.۴. قرآن..... ۱۸۸
- ۴.۱.۵. سایر آموزه‌های اعتقادی..... ۱۸۹
- ۴.۲. آموزه‌های اخلاقی و تربیتی..... ۱۹۰
- ۴.۳. آموزه‌های اجتماعی..... ۱۹۶

۱۹۶	۴.۳.۱. مدیریت
۱۹۷	۴.۳.۲. سایر آموزه های اجتماعی
۱۹۸	۴.۴. آموزه های سیاسی
۱۹۸	۴.۴.۱. حکومت و حاکمان
۲۰۰	۴.۴.۲. ویژگی های مسئولین
۲۰۱	۴.۵. آموزه های اقتصادی
۲۰۱	۴.۵.۱. برنامه ریزی
۲۰۲	۴.۵.۲. صرفه جویی و تولید
۲۰۳	۴.۶. آموزه های فقهی و حقوقی
۲۰۳	۴.۶.۱. حقوقی
۲۰۵	۴.۶.۲. فقهی
۲۰۶	نتایج تحقیق
۲۰۸	فهرست منابع
۲۱۷	نمایه ها

مقدمه

بدون شک قرآن جامع ترین کتابی است که خداوند برای هدایت بشر نازل کرده است و به وسیله آن استوارترین آموزه‌های وحیانی را در اختیار انسان قرار می‌دهد لذا دست‌یابی صحیح و روشمند به آنچه در این کتاب آسمانی برای بهتر زیستن بشر آمده است از ضروریات است. با توجه به رابطه تنگاتنگی که میان قرآن و عترت وجود دارد بهترین و مطمئن‌ترین روش برای به کسب این آموزه‌های وحیانی مراجعه به سنت و عترت پیامبر⁶ می‌باشد. این روش که با نام تفسیر روایی مشهور است پیشنهادی به قدمت نزول قرآن دارد. چرا که در قرآن به صراحت پیامبر⁶ را به عنوان معلم و مبین قرآن معرفی نموده است و ایشان نیز اهل بیت خود را در کنار قرآن قرار داده و همراهی این دو را برای رسیدن به سعادت الزامی دانسته‌اند.

موضوع پژوهش حاضر تفسیر روایی سوره یوسف (آیات ۳۳ تا ۱۱۱) بر پایه روایات اهل بیت: است. هدف از این تحقیق نیل به مقصود و مراد آیات از طریق روایات معصومین: و تأکید یا اهمیت بخشی به نقشی که روایات در فهم و تفسیر قرآن می‌توانند ایفا کنند، می‌باشد.

این تحقیق شامل چهار فصل می‌باشد در فصل اول کلیات و بررسی مختصری پیرامون مفاهیم تحقیق ذکر شده است. و در فصل دوم به بررسی مفاد ظاهری آیات و مفاد روایی، روایاتی که ذیل آیات آمده است پرداخته است و در پایان این دو مبحث با یکدیگر مقایسه شده‌اند. فصل سوم به گونه شناسی روایات می‌پردازد. در چهارمین فصل نیز پیام‌ها و آموزه‌های هدایتی آیات و روایات ارائه شده است.

با جستجویی که صورت گرفت، تحقیق جامعی که اهداف فوق را دنبال نماید در این زمینه انجام نشده است. کلان پروژه‌ی روایات تفسیری امام صادق⁷ و نیز تفسیر جامع الأثری آیت الله معرفت؛ نیز به نحوی جامعیت و اهداف مورد نظر را ندارد. روشی که در این تحقیق به کار رفته

است با رویکرد گردآوری و تحلیل و تبیین مفاد روایات تفسیری اهل بیت: در یک دامنه‌ی خاص قرآنی با تأکید بر متن و محتوای روایات می‌باشد. آنچه پردازش دقیق در مورد موضوع را دچار دشواری می‌کرد کمبود منابع تحلیلی و ترجمه‌ای برای تفاسیر روایی شیعه والدرالمنثور و دشواری متن برخی روایات آن بوده است.

امید آنکه تحقیق حاضر بتواند در راستای پیشرفت علم تفسیر روایی گامی نو برداشته باشد و مورد قبول حضرت حق تعالی و خاندان عصمت و طهارت: قرار گیرد.

فصل اول: کلیات و مفاهیم

درآمد

فصل اول به مباحثی که در طرح تفصیلی ارائه شده است اختصاص دارد. این مباحث کلیاتی از تحقیق حاضر است که به مطالب ذیل می‌پردازد. بیان مسأله، اهمیت و ضرورت، سؤالات و فرضیات تحقیق، پیشینه و روش تحقیق. در پی آن به مباحث مقدماتی و مفاهیم اولیه که برای روشن شدن بحث و قبل از ورود به اصل موضوع مورد نیاز است، خواهیم پرداخت.

۱.۱. کلیات

۱.۱.۱. بیان مسأله

سوره یوسف دوازدهمین سوره قرآن است و جزء سوره‌های مکی می‌باشد. این سوره شامل ۱۱۱ آیه است که تحقیق حاضر به آیات ۱۱۱-۴۳ اختصاص دارد. محتویات این آیات را می‌توان به هشت بخش تقسیم کرد. الف) تعبیر خواب شگفت انگیز پادشاه ب) تبرئه حضرت یوسف 7 از هرگونه اتهام و آغاز حکومت ایشان ج) نخستین سفر فرزندان حضرت یعقوب 7 به مصر د) ورود به شهر از راه‌های متفاوت ه) بنیامین در محضر حضرت یوسف 7 و صبر حضرت یعقوب 7، صبر جمیل ز) به دنبال حضرت یوسف 7 ح) حلاوت وصال ط) مبارزه با شرک و ابلاغ توحید حدود صد و پنجاه روایت در تفسیر البرهان و صد و هفتاد روایت در نور الثقلین ذیل این آیات آورده شده است.

در این ژوهش سعی گردیده است با الگو قرار دادن تعدادی از پرسش‌های محوری و با مراجعه و بهره‌گیری از تفاسیر مأثور عیاشی، البرهان، صافی، قمی و دیگر کتب تفسیری به گردآوری روایات تفسیری این سوره و همچنین روایات تفسیری پیامبر اکرم ﷺ از تفسیر الدر المنثور پرداخته‌شود. سپس با بهره‌گیری از آنها و دیگر دانسته‌های تفسیری به تبیین مفاهیم و مقاصد آیات پرداخته‌شود. مفاد ظاهری آیات و مفاد روایی با یکدیگر مقایسه می‌گردد. بررسی گونه‌های روایات تفسیری و استخراج آموزه‌های هدایتی و شناخت پیام‌های مورد تأکید در روایات این سوره دو بخش دیگری از این تحقیق می‌باشد.

۱.۱.۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

استوارترین، خالص‌ترین و صحیح‌ترین تفسیر از قرآن، تفسیری است که در بیان معصومان: تجلی نموده است. زیرا که پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان آگاه‌ترین افراد به قرآن می‌باشند. از این رو مراجعه به روایات نقل شده از معصومان: در راستای نیل به بهترین و صحیح‌ترین درک و فهم از آیات قرآنی بسیار ضروری است. از اهداف این تحقیق می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ۱- ارائه‌ی تفسیری مبتنی بر روایات، از آیات ۴۳ - ۱۱۱ سوره یوسف .
- ۲- تأکید یا اهمیت بخشیدن به نقشی که روایات در فهم و تفسیر قرآن می‌توانند ایفا نمایند.
- ۳- نیل به منظور و مراد آیات از طریق روایات معصومین: و مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی.
- ۴- فهم پیام‌های مورد تأکید در آیات و روایات تفسیری این سوره .

۱.۱.۳. سؤالات تحقیق

پرسش‌های ضروری پایان‌نامه حاضر عبارتند از:

- ۱- مفهوم اولیه و کلی آیات (۴۳- ۱۱۱) سوره یوسف چیست؟ (با تأکید بر وجوه معناشناختی مفردات و مفهوم ظاهری آیه)
- ۲- مفاهیم روایات تفسیری با مفهوم اولیه آیات مذکور از سوره یوسف چه تناسبی دارد ؟

- ۳- روایات تفسیری اهل بیت: ذیل این دسته آیات، از چه گونه‌هایی برخوردار است ؟
- ۴- آموزه‌های هدایتی آیات و پیام‌های مورد تاکید در روایات تفسیری این دسته از آیات کدام است ؟

۱.۱.۴. فرضیات تحقیق

۱- مفهوم اولیه و کلی آیات ۴۳-۱۱۱ سوره یوسف درباره تعبیر خواب پادشاه توسط حضرت یوسف 7، اثبات بی- گناهی آن حضرت و رسیدن به مقام خزانهداری مصر، سفرهای فرزندان حضرت یعقوب 7 به مصر و دیدار با حضرت یوسف 7، پنهان کردن پیمانۀ پادشاه در بار و بنه بنیامین به منظور نگه‌داشتن وی نزد حضرت یوسف 7، حزن حضرت یعقوب 7، تحقق وعده الهی و معرفی یوسف به برادران، اعتراف برادران به خطاهای خود و عفو از جانب حضرت یوسف 7، عزیمت آل یعقوب 7 به مصر، سجده پدر، مادر و برادران حضرت یوسف 7، بیان ولایتمداری حضرت یوسف 7، دعای حضرت یوسف 7 مبنی بر ملحق شدن به صالحان و اشاراتی به شرک و عاقبت عدم فرمان‌برداری مشرکان از انبیاء الهی.

۲- مفاهیم روایات تفسیری آیات (۴۳-۱۱۱) سوره یوسف در اکثر موارد با مفهوم ظاهری آیات تطابق دارد و مفاد روایی آیات در بسیاری از موارد نسبت به مفاد ظاهری توسعه در مفهوم و جزئیات دارد.

۳- در اکثر روایات این سوره به تبیین مفهومی آیات، بیان معانی واژگان و ذکر مصداق و در برخی موارد به تأویل آیات پرداخته است.

۴- آموزه‌های این سوره با توجه به آیات و روایات به دسته‌های ذیل قابل تقسیم می‌باشند: الف) آموزه‌های اعتقادی ب) آموزه‌های اخلاقی و تربیتی تربیتی ج) آموزه‌های اجتماعی د) آموزه‌های سیاسی ه) آموزه‌های اقتصادی و آموزه‌های فقهی و حقوقی

۱.۱.۵. پیشینه تحقیق

هرچند در تفاسیر روایی به گردآوری تفاسیر معصومان: ذیل این آیات پرداخته شده است، اما تاکنون پژوهشی که در آن به تحلیل و تبیین مفاد روایات تفسیری اهل بیت پرداخته باشد با توجه به پرسش‌های محوری که در این تحقیق مطرح است صورت نگرفته است هرچند به صورت متفرقه و پراکنده کارهایی در این زمینه انجام شده است که جامع همه مطالب نبوده و ما را از انجام این تحقیق بی‌نیاز نمی‌کند. از آن جمله به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱- کتاب تفسیر اثری جامع تألیف مرحوم آیت الله معرفت که این اثر علاوه بر آنکه ناتمام مانده و فقط حول سوره-های اول قرآن انجام شده است، شیوه و اهداف نگارش آن نیز با این پژوهش متفاوت است.

۲- پایان نامه (کلان پروژه) روایات تفسیری امام صادق 7

۱.۱.۶. روش و مراحل تحقیق

۱- بررسی مفاد اجمالی و کلی آیات یوسف آیات ۴۳-۱۱۱

۲- گردآوری روایات تفسیری اهل بیت: ذیل آیات مورد نظر از کتب تفسیر روایی شیعه مانند: عیاشی، البرهان، قمی و صافی.

۳- گردآوری روایات تفسیری منسوب به پیامبر 6 از تفسیر الدر المنثور.

۴- مطالعه تفاسیر اجتهادی مانند: المیزان فی تفسیر القرآن، نمونه، قرآن، الوجیز، راهنما، التبیان فی تفسیر القرآن و ...

۵- پیگیری مفاهیم اصلی و درشت آیات در مجموعه‌های روایی مانند: بحار الانوار

۶- تحلیل و بررسی محتوای برخی از روایات

۷- گونه شناسی روایات

۸- جمع‌آوری آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی آیات و روایات

۱.۱.۷. روش و ابزار گردآوری اطلاعات

روش این پژوهش بر اساس راهبردها توصیفی تحلیلی و از حیث ابزار کتابخانه‌ای است.

۱.۱.۸. چارچوب نظری تحقیق

فصل اول: کلیات و مفاهیم

فصل دوم: تفسیر روایی سوره یوسف آیات ۴۳-۱۱۱

فصل سوم: گونه‌شناسی روایات تفسیری

فصل چهارم: آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی

خاتمه: نتایج و پیشنهادات

۱.۲. مفاهیم

۱.۲.۱. تفسیر

"تفسیر" از ریشه "فسر" گرفته شده است و فسر به معنای جدا کردن، بیان، توضیح دادن و کشف و آشکار ساختن امر پنهان یا معنای معقول آمده است.^۱ اکثر قریب به اتفاق لغت‌شناسان، تفسیر را به کشف و شرح معانی الفاظ و عبارات اختصاص داده‌اند.^۲

"تفسیر" در اصطلاح مفسران عبارت است از زدودن ابهام از لفظ مشکل و دشوار، که در انتقال معنای مورد نظر، نارسا و دچار اشکال است.^۳

آیت الله معرفت می‌فرماید: ماده "فسر" را به باب تفعیل برده‌اند تا بیانگر مبالغه در دستیابی به معنا باشد.^۴

۱. أحمد بن محمد، فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، مؤسسه دار الجهره، ۱۴۱۴ق، چاپ دوم، ذیل ماده «فسر».

۲. محمد بن مکرم، ابن منظور، لسان العرب، تصحیح جمال الدین میردامادی، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق، چاپ سوم، ذیل ماده «فسر».

۳. محمد هادی، معرفت، التمهید فی علوم القرآن، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید، ۱۳۸۶، ج ۹، ص ۱۷.

۴. محمد هادی، معرفت، پیشین.

۱.۲.۲. روایت تفسیری

روایات تفسیری عبارت است از قول فعل یا تقریر معصوم⁷ یا گزاره ای از امور و شؤون مربوط به معصوم⁷ که در پرتو آن جهتی از جهات معنایی قرآن مفهوم گردد، که هم شامل روایاتی می‌گردد که نظر به آیه یا آیاتی خاص دارد و یا ناظر به قاعده‌ای کلی از قواعد فهم قرآن باشد.^۱

آیت الله محمدی ری شهری روایت تفسیری را چنین تعریف نموده‌اند: مقصود از روایات تفسیری، روایاتی هستند که به گونه‌ای، با تفسیر و تبیین آیات قرآن ارتباط دارند، و یا تفاسیر ناروایی را که از این کتاب آسمانی شده، مرود می‌شمارند. بر پایه‌ی این تعریف و در یک تقسیم‌بندی کلی، روایات تفسیری را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

دسته‌ی اول: روایاتی که که به صورت روشن، ناظر به آیات قرآن و تفسیر و تبیین معانی آنها هستند. این دسته از روایات نیز به دو بخش تقسیم می‌شوند. بخش اول: روایاتی که مفاهیم ظاهری قرآن را تفسیر می‌کنند. بخش دوم: روایاتی که مفاهیم باطنی و لایه‌های درونی آن را تبیین می‌نمایند.

دسته دوم: روایاتی که در پرتو آن، جهتی از جهات معنایی آیه مفهوم گردد؛ بی آنکه حدیث، به طور خاص، ناظر به آیه یا آیاتی خاص، یا ناظر به قاعده‌ای کلی از قواعد فهم قرآن باشد. ولی پژوهش‌گر توانا می‌تواند با تأمل دریابد که این روایات، ریشه در آیات قرآن دارند و مفسر و مبین آنهایند.

دسته‌ی سوم: روایاتی که نسبت به تفسیرهای ناروا هشدار می‌دهند و راه پیشگیری از خطا در تفسیر قرآن را ارائه می‌نمایند.^۲

۱. مهدی، مهریزی، «روایات تفسیری شیعه، گونه‌شناسی، حجیت»، فصل نامه علوم حدیث، سال پانزدهم، شماره اول، قم، مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، ۱۳۸۹، ص ۵.

۲. محمد، محمدی ری شهری، درآمدهای بر تفسیر جامع روایی، قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۹۰، چاپ اول، ص ۱۱۳.

۱.۲.۳. تفسیر روایی

تفسیر روایی، به کتاب‌هایی گفته می‌شود که مؤلفان آنها، روایات را به ترتیب سور و آیات قرآن، گرد آورده‌اند و غالباً، مانند کتاب‌هایی که روایات فقهی در آنها گردآوری شده است، مؤلف به اظهار نظر، جمع بندی و به تعبیر واضح‌تر به بیان مراد خداوند از آیه پرداخته است. مانند تفسیر العیاشی و البرهان.^۱

در تعریف دیگر آمده است تفسیر اثری، به کتاب‌هایی گفته می‌شود که مؤلفان آنها، آیات قرآنی را بر پایه‌ی نقل و روایت (اثر)، توضیح داده و تفسیر کرده‌اند و به کشف مراد خداوند می‌پردازند.^۲

۱.۲.۴. سوره یوسف

این سوره، که در مکه نازل شده است، دارای ۱۱۱ آیه می‌باشد و پنجاه و سومین سوره در ترتیب نزول (پس از سوره‌ی هود و قبل از سوره الحجر) و دوازدهمین سوره در چینش کنونی است. خداوند متعال در یاد کرد از این سوره تعبیر "احسن القصص" را به کار برده است. مطالبی که در این سوره ذیل آیات ۴۳-۱۱۱ آمده است عبارتند از:

الف) داستان حضرت یوسف 7، که شامل مباحث ذیل می‌باشد

۱- اخلاقی و تربیتی ۲- اعتقادی ۳- قوانین فقهی ۴- اجتماعی ۵- اقتصادی ۶- سیاسی ۷- مدیریتی و ..

ب) خطاب‌های خداوند به رسول اکرم 6

۱- تبلیغ دین اسلام و دستور به ابلاغ راه و طریقت پیامبر 6 مبنی بر بصیرت ۲- بیان قصص قرآنی برای مردم با هدف عبرت گرفتن خردمندان

۱. مهدی، مهریزی، پیشین، ص ۷.

۲. همان.

۱.۲.۵. گونه‌های روایات تفسیری

منظور از گونه‌ها کارکردهای متفاوت روایات است^۱ که با توجه به این مطلب در این تحقیق روایات در پنج گونه تقسیم بندی شده است: الف) سوره شناخت (شامل روایات فضیلت سوره، فضیلت کتابت، شأن نزول، سبب نزول و اختلاف قرائات) ب) معنا شناخت (ج) تأویلی (د) جری و تطبیق (ه) تفسیر مفهومی

۱.۲.۶. آموزه‌ها و پیام‌های

پیام‌ها، برداشتی کوتاه است که از مفهوم آیه با توجه به مفاد ظاهری آن و روایت ذیل آن فهمیده می‌شود. هر پیام پرسشی را پاسخ و یا یک مسئله‌ی اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و... را مورد توجه قرار می‌دهد.^۲

امام صادق^۷ در پاسخ شخصی که پرسید: چگونه است که قرآن در مواقع نشر و درس، جز تازگی و شادابی نمی‌افزاید؟ فرمودند: زیرا خداوند آن را برای زمان خاصی نازل نفرمود، و همچنین برای مردم معینی نفرستاد، و آن در هر زمانی جدید و تازه است، و برای هر قومی تا قیامت نوآوری و خرمی و شادابی دارد.^۳

هدف در این بخش الغاء خصوصیت های زمان و مکان و مخاطب خاص است تا با برداشت قاعده و قانونی کلی که قابل انطباق با مصادیق جدید باشد به توان آنها را در زندگی استفاده نمود و این است نوآوری قرآن که امام صادق^۷ به آن اشاره نموده‌اند.

۱. همان، ص ۱۰.

۲. حسین، عبدالمحمدی، پیام‌هایی از قرآن، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۲۶.

۳. البیهقی عن الصوئی عن ابی ذکوان عن إبراهیم بن العباس عن الرضا عن ابيه^۷ أن رجلاً سأل أبا عبد الله^۷ - ما بال القرآن لا يزداد على النشر و الدرس إلا غضاضة فقال لأن الله تبارك و تعال له لم يجعله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس فهو في كل زمان جديد و عند كل قوم غض إله يوم القيامة. محمد بن علی، ابن بابویه، عيون أخبار الرضا^۷، تصحيح مهدي لاجوردی، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۸۷؛ محمد بن الحسن، طوسی، الأمالی (للطوسی)، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ص ۵۸۰.

فصل دوم:

تفسیر روایی آیات ۴۳ الی ۱۱۱ سوره یوسف

درآمد

فصل دوم این پایان نامه عهده‌دار پاسخ‌گویی به سه سؤال مهم می‌باشد: الف) مفهوم اولیه و کلی آیات ۴۳ تا ۱۱۱ سوره یوسف چیست؟ ب) مفاد روایی آیات این سوره با توجه به روایات معصومان: در تفاسیر روایی شیعه و تفسیر الدر المنثور چیست؟ ج) بین مفاد ظاهری آیات و مفاد روایی آن چه رابطه‌ای وجود دارد؟

این فصل با توجه به کثرت روایات نقل شده ذیل آیات مورد نظر از این سوره، حجم زیادی از پایان‌نامه را به خود اختصاص داده است. و مطالب آن در نه بخش سامان یافته است: الف) تعبیر خواب شگفت انگیز پادشاه ب) تبرئه حضرت یوسف 7 از هرگونه اتهام و آغاز حکومت ایشان ج) نخستین سفر فرزندان حضرت یعقوب 7 به مصر د) ورود به شهر از راه‌های متفاوت ه) بنیامین در محضر حضرت یوسف 7 و صبر حضرت یعقوب 7، صبر جمیل ز) به دنبال حضرت یوسف 7 ح) حلاوت وصال ط) مبارزه با شرک و ابلاغ توحید

در این فصل تلاش شده که در هر بخش پس از ذکر آیات و ترجمه‌ی آن، ابتدا موضوع کلی آن دسته از آیات به طور خلاصه بیان شده و تحت عناوین جزئی‌تری که اصطیاد گردیده است، و با توجه به آنچه در تفاسیر اجتهادی امامیه آمده است، مفاد کلی آیات ذکر گردد. در معناشناسی واژه‌های مهم، به کتب معتبر لغت مراجعه شده است و توضیحات لازم ارائه گردیده است. با عنایت به اینکه هدف اصلی این پژوهش ارائه‌ی تفسیری بر پایه‌ی کلام اهل بیت: می‌باشد، سعی شده است از تفصیل مفاد ظاهری آیات خودداری شود و مفاهیم آیات مختصر و در حد مفاهیم ظاهری بیان شوند. در ادامه مفاد روایی تحت عناوین مناسب گردآوری شده و بعد از مقایسه‌ی آن با مفاد ظاهری آیات، رابطه موجود بین آنها بررسی می‌گردد.

۲.۱. تعبیر خواب شگفت انگیز پادشاه

اشاره :

این دسته از آیات شامل آیات ۴۳ تا ۴۹ سوره یوسف می‌باشد. پادشاه خواب می‌بیند که هفت گاو لاغر از رود نیل خارج می‌شوند و هفت گاو چاق را می‌خورند همچنین هفت خوشه گندم سبز و هفت خوشه گندم خشک را در خواب می‌بیند. معبران از تعبیر این خواب در می‌مانند و آن را خوابی پریشان و بی حقیقت تلقی می‌کنند. ناگهان ساقی شاه به یاد حضرت یوسف ۷ می‌افتد و سراغ وی می‌رود و او با کمال درایت و بزرگواری خواب پادشاه را، هفت سال فراوانی نعمت و هفت سال قحطی تعبیر می‌کند.

آیات

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ (۴۳) قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴) وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ (۴۸) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْرِضُونَ (۴۹) Φ

ترجمه آیات^۱

و سلطان (مصر) گفت: براستی من [در خواب] دیدم، هفت گاو فربه را که هفت [گاو] لاغر آنها را می‌خورند و (نیز) هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر را (در خواب دیدم). ای اشراف! اگر تعبیر خواب می‌نمایید، درباره خواب من پاسخ مرا بدهید! (۴۳) (اشراف) گفتند: [اینها] یک دسته خواب‌های پریشان است و ما از تعبیر این (گونه) خواب‌ها آگاه نیستیم. (۴۴) و آن کسی از آن دو (جوان زندانی) که نجات یافته بود، و بعد از مدتی (یوسف را) به

۱. محمدعلی، رضایی اصفهانی، ترجمه قرآن کریم، قم، مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر، ۱۳۸۳، چاپ اول. (برای ترجمه آیات در این پایان نامه از این منبع استفاده شده است.)

خاطر آورد، گفت: من تعبیر آن (خواب) را به شما خبر می‌دهم پس مرا (به سراغ یوسف زندانی) بفرستید. (۴۵) و او به زندان آمد، و گفت: ای یوسف، ای (مرد) بسیار راستگو! درباره (خواب) هفت گاو فربه‌ای که هفت [گاو] لاغر آنها را می‌خورند و هفت خوشه سبز، و [هفت خوشه] خشکیده دیگر، به ما پاسخ ده. باشد که من به سوی مردم باز گردم، تا شاید آنان آگاه شوند. (۴۶) یوسف گفت: هفت سال بر شیوه (سابق و با جدیت) زراعت می‌کنید، و آنچه را درو کردید، پس جز اندکی از آنچه می‌خورید، آن را در خوشه‌هایش واگذارید (۴۷) آنگاه پس از آن، هفت (سال) سخت (خشکسالی) می‌آید، که آنچه را برای آن (سال) ها از پیش نهاده‌اید، می‌خورند، جز اندکی از آنچه ذخیره می‌کنید (۴۸) آنگاه بعد از آن (خشکسالی)، سالی فرا می‌رسد که در آن باران بر مردم باریده می‌شود و در آن (سال میوه‌ها) می‌فشرند. (۴۹)

۲.۱.۱. مفاد ظاهری آیات

الف) خواب پادشاه

پادشاه در خواب هفت گاو لاغر را می‌بیند که هفت گاو چاغ را می‌خورند واژه "سمن" به معنای چاق^۱ و واژه "عجاف" به معنای لاغر است.^۲ و هفت خوشه گندم سرسبز و هفت خوشه گندم خشک می‌بیند و برای کرسی- نشینان خود بازگو می‌کند، Γ یا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ Φ . و "إِنِّي أَرَى" حکایت حال گذشته‌است، همچنین احتمال دارد که این خواب را به طور مکرر دیده باشد.^۳

درباریان و معبران وقتی نتوانستند خواب پادشاه را تعبیر کنند آن را خوابی پریشان توصیف کردند که تعبیر درستی ندارد Γ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ Φ و گفتند: ما قادر به تعبیر آن نیستیم. واژه "أضغاث" به معنای دسته گیاه خوشبو

۱. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، دمشق، الدارالشامیه، ۱۴۱۲ق، ذیل ماده «سمن»؛ سید علی اکبر، قرشی بنایی، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۱۲ق، چاپ ششم، ذیل ماده «سمن».
 ۲. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «عجف».
 ۳. محمدحسین، طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۱۸۵.

یا خارها یا شاخه‌ها و خواب‌های بدون تعبیر است.^۱ همچنین به معنای دسته‌ها و مختلط‌ها نیز آمده است.^۲ واژه "احلام" به معنای رؤیا و آنچه در خواب دیده می‌شود.^۳ و به طور کلی "أَضْعَاثُ أَحْلَامٍ" خواب‌های پریشان و آشفته‌ای است، که تعبیر صحیح ندارد.^۴ در همه تفاسیر امامیه "أَضْعَاثُ أَحْلَامٍ" به، خواب‌های پریشان که حقیقت و مغز ندارد و یا شیطانی است تعبیر شده است.^۵

(ب) خبر از سال‌های فراوانی و قحطی

ساقی پادشاه با شنیدن خواب شگفت‌انگیز پادشاه و اظهار عجز و ناتوانی درباریان و خواب‌گذاران از تعبیر آن ناگهان به یاد حضرت یوسف 7 افتاد و گفت: مرا نزد یوسف بفرستید تا شما را از تعبیر خواب آگاه کنم. سپس با شرمندگی از سال‌های بی وفایی و با امید به بزرگواری و گذشتی که از حضرت یوسف 7 سراغ داشت نزد او رفت و جریان خواب پادشاه را برای او تعریف نمود.^۶

آنچه در ابتدای این گفتگو بسیار جذاب است این است که ساقی حضرت یوسف 7 را با لفظ صَدِيقُ توصیف می‌کند Γ يُوْسُفُ أَيُّهَا الصَّدِيقُ Φ و صداقت یکی از مهمترین کمالات اخلاقی است "صدق" به معنای راستی و مخالف دروغ است^۷ و در شش معنا به کار می‌رود: ۱- راستی در گفتار، ۲- راستی در نیت، ۳- راستی در عزم، ۴- راستی راستی در وفای به عهد، ۵- راستی در عمل، ۶- راستی در محقق ساختن همه مصادیق دین از آنجا که کلمه

۱. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «ضعث».

۲. سید علی‌اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «ضعث».

۳. محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «حلم».

۴. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «ضعث».

۵. سید عبدالحسین، طیب، *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸، چاپ دوم، ج ۷، ص ۲۰؛ محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ص ۱۸۷؛ سید محمدحسین، فضل الله، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ق، چاپ دوم، ج ۱۲، ص ۲۲؛ فضل بن حسن، طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، چاپ سوم، ج ۵، ص ۳۶.

۶. عبدالکریم، بی آزار شیرازی، *از عمق چاه تا اوج ماه: تفسیر سوره یوسف*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴، چاپ پنجم، ص ۱۶۹؛ محمد بن حسن، طوسی، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق احمد قصبی‌عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۶، ص ۱۴۸.

۷. أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «صدق»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «صدق».

"صَدِّيقٌ" صیغه مبالغه از "صدق" می‌باشد حضرت یوسف 7 نمونه کامل صدق و راستی در جهات شش گانه فوق بوده و از این رو شایسته این لقب گردیده است.^۱

حضرت یوسف 7 نیز در کمال بزرگواری، بی‌آنکه هیچ قید و شرطی قائل شود و یا پاداشی بخواهد فوراً خواب را به عالی‌ترین صورت تعبیر نمود، تعبیری گویا و خالی از هر گونه پرده‌پوشی، و توأم با راهنمایی و برنامه‌ریزی برای آینده تاریکی که در پیش داشتند، او گفت: هفت سال پی در پی باید با جدیت زراعت کنید کلمه "ذَّابٌ" در این آیه به معنای کار پیوسته همراه با کوشش است.^۲ چرا که در این هفت سال بارندگی فراوان است، ولی آنچه را درو می‌کنید فعل "حَصَدْتُمْ" از "حصد" به معنای درو کردن است^۳ به صورت خوشه در انبارها ذخیره کنید، جز به مقدار کمی که برای خوردن نیاز دارید I قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ ذَّابًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ^۴ برخی نیز گفته‌اند: خوشه‌های سبز اشاره به این است که در سال‌های فراوانی باید به محصولات زمینی مخصوصاً حبوبات خوشه دار کاشته شود و خوشه‌های خشک اشاره به این است که محصولات کاشته شده پس از خشک شدن و درو با همان خوشه نگهداری شوند.^۵

اما بدانید که بعد از این هفت سال هفت سال خشک و کم باران و سخت در پیش دارید که باید از آنچه از سال‌های قبل ذخیره کرده‌اید، استفاده کنید و گر نه هلاک خواهید شد I ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ^۶ ولی مراقب باشید در آن هفت سال خشک و قحطی نباید تمام موجودی انبارها را صرف تغذیه کنید، بلکه باید مقدار کمی برای زراعت سال بعد نگهداری نمائید I إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ^۶.

۱. عبدالکریم، بی‌آزار شیرازی، پیشین، ص ۱۷۰.

۲. فخرالدین، طریحی، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵، چاپ سوم، ذیل ماده «ذَّابٌ»؛ حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «ذَّابٌ».

۳. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «حصد»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «حصد»؛ حسن، مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ذیل ماده «حصد».

۴. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۴۲۶.

۵. نعمت الله، صالحی، جمال انسانیت، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۸.

۶. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ص ۴۲۶.

با برنامه و نقشه حساب شده می‌توانید این هفت سال خشک و سخت را پشت سر بگذارید و خطری شما را تهدید نمی‌کند، زیرا بعد از آن سالی فرا می‌رسد، پر باران که مردم از این موهبت آسمانی بهره‌مند می‌شوند. Γ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ Φ سالی که در آن نه تنها کار زراعت و دانه‌های غذایی خوب می‌شود بلکه علاوه بر آن دانه‌های روغنی و میوه‌هایی که مردم آن را می‌فشارند و از عصاره آن استفاده‌های مختلف می‌کنند نیز فراوان خواهد بود Γ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ Φ

"يُغَاثُ" اگر از "عَوْتُ" به معنای یاری خواستن^۲ باشد منظور این است که مردم در آن چند سال از ناحیه خدا یاری می‌شوند، و از گرفتاری و مشقت گرانی رهایی می‌یابند.^۳ و اگر از "عَيْثُ" باشد به معنای باران،^۴ یا باران نافع است، که هنگام سختی و حاجت می‌بارد و ضرر را از بین می‌برد.^۵ و هر دو تفسیر در منابع تفاسیر اجتهادی امامیه آمده آمده است.

۲.۱.۲. مفاد روایی

اشاره

تعدادی از روایات مربوط به این دسته از آیات به بیان انواع خواب و توضیح پیرامون رؤیای صادقه و خواب‌های پریشان می‌پردازد. و دسته‌ای دیگر شامل روایت نبوی است که صبر حضرت یوسف^۷ را با صبر حضرت رسول اکرم δ مقایسه کرده است. در تفاسیری روایی امامیه و تفسیر الدر المنثور ذیل این دسته آیات نه روایت مورد نقل شده است که سه مورد از پیامبر اکرم δ ، یک مورد از امام علی^۷، یک مورد امام باقر^۷ و چهار مورد از امام صادق^۷ می‌باشد. با توجه به اینکه این روایات از موضوعات متفاوتی برخوردارند تحت عناوین مجزا ذکر می‌گردند.

۱. همان، ص ۴۲۷.

۲. أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «غیث»؛ مبارک بن محمد، ابن أثير جزرى، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق محمود محمد طناحی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷، ذیل ماده «غیث».

۳. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ص ۱۹۱.

۴. محمد بن مكرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «غیث»؛ خلیل بن أحمد، فراهیدی، کتاب العین، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق، چاپ دوم، دوم، ذیل ماده «غیث»؛ مبارک بن محمد، ابن أثير جزرى، پیشین، ذیل ماده «غیث».

۵. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «غیث».

الف) خواب و انواع آن در کلام ائمه (ع)

در منابع تفسیر روایی شیعه، ذیل این دسته از آیات روایاتی پیرامون خواب و انواع آن آمده است. در روایتی امام صادق 7 خواب را بر سه قسم بیان می کنند: الف) بشارتی از جانب خداوند برای مؤمن ب) بیم و خطری از جانب شیطان ج) خواب پریشان و آشفته.^۱

در روایت دیگری امام صادق 7 در پاسخ به نوفلی که می پرسید: چرا گاه مؤمن خوابی می بیند و همان می شود و گاهی خواب می بیند و آن اتفاق نمی افتد؟ می فرمایند: هنگامی که مؤمن می خوابد روحش خارج می شود و به سمت آسمان می رود و هرچه مؤمن در ملکوت آسمان می بیند همان تقدیر و حق است و هرچه در زمین می بیند خواب پریشان است.^۲ این حدیث به نقل از امام علی 7 نیز آمده است: که در آن حرکت روح در خواب تا نزد پروردگار بیان شده است و خوابی که در این مرحله دیده می شود را حق می دانند و پس از آنکه روح به امر خدا پایین آمد خوابی که ما بین آسمان و زمین دیده می شود را خواب پریشان و بدون تعبیر می داند.^۳

از امام صادق 7 نقل شده است که: حضرت فاطمه 3 در خواب دید حسن و حسین 8 کشته شدند و بسیار ناراحت شد و پیامبر را مطلع نمود. پیامبر 6 خواب را بین دستانش آشکار کرد و از او پرسید، آیا فاطمه این بلا را می -

۱. فی الکافی عن الصادق 7 «الرؤیا علی ثلاثة وجوه بشارة من الله للمؤمن و تحذیر من الشيطان و أضغاث أحلام». محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، تفسیر/الصافی، تحقیق حسین اعلمی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ق، چاپ دوم، ج ۳، ص ۲۴؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۹۰، ح ۶۱.

۲. فی أمالی شیخ الصدوق؛ اسناده الی النوفلی قال: «قلت لأبی عبدالله 7: المؤمن یری الرؤیا فتكون الرؤیا کما یراها و ربما رای الرؤیا فلا تكون شیئا؟ فقال: إن المؤمن إذا نام خرجت من روحه حركة ممدودة صاعدة الی السماء، فکلما رآه المؤمن فی ملکوت السموات فی موضع التقدير و التدبیر فهو الحق، و کلما رآه فی الأرض فهو أضغاث أحلام». عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق، چاپ چهارم، ج ۲، ص ۴۲۹؛ محمد بن علی، ابن بابویه، الأمالی، تهران، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۶، چاپ ششم، ص ۱۲۴، مجلس ۲۹، ح ۱۵.

۳. و باسناده الی علی 7، قال: «سألت رسول الله 6 عن الرجل ینام فیری الرؤیا فریما کانت حقا و ربما کانت باطلا؟ فقال رسول الله 6: إنه ما من عبد ینام الأعرج بروحه الی رب العالمین، فما رای عند رب العالمین فهو حق، ثم إذا امر العزیز الجبار برد روحه الی جسده فصارت الروح بین السماء و الأرض، فما رآته فهو أضغاث أحلام». عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۲۹؛ محمد بن علی، ابن - بابویه، الأمالی، ص ۱۲۴، مجلس ۲۹، ح ۱۷.

بیند؟ خواب گفت: نه، این خواب پریشانی است و من خواستم او را ناراحت کنم. سپس پیامبر 6 به حضرت فاطمه 3 فرمود: این خواب چیز مهمی نیست.^۱

(ب) صبر حضرت یوسف (ع)

با مراجعه به تفاسیر روایی فریقین در این قسمت روایتی مشاهده شد که جای بحث و بررسی دارد. از این رو ابتدا این روایت را از هردو دسته کتب روایی نقل کرده و سپس به نقد آن می‌پردازیم.

در تفسیر عیاشی از امام باقر و امام صادق 8 نقل شده است، رسول خدا 6 فرمودند: اگر من جای یوسف بودم در آن موقع که فرستاده پادشاه نزد او آمد تا خواب وی را تعبیر کند، تعبیر نمی‌کردم مگر به شرطی که مرا از زندان خلاص کند و من از صبر یوسف در برابر کید همسر پادشاه در عجبم که تا چه اندازه صبروری کرد تا سرانجام خداوند بی‌گناهی‌اش را ظاهر ساخت.^۲

این معنا به طریق دیگری نیز در تفسیر الدر المنثور آمده است به این صورت که: رسول خدا 6 فرمود: من از صبر و بزرگواری برادرم یوسف در عجبم، خدا او را بیامزد، وقتی که نزد او فرستادند تا در باره خواب پادشاه نظر دهد (او نیز بدون هیچ قید و شرطی نظر داد) و حال آنکه اگر من جای او بودم نظر نمی‌دادم مگر بشرطی که مرا از زندان بیرون بیاورند، و نیز از صبر و بزرگواری او در عجبم از آنکه، از ناحیه پادشاه آمدند تا از زندان بیرونش کنند باز هم

۱. عن أبي بصير، عن أبي عبد الله 7 قال: «رأت فاطمة 3 في النوم، كأن الحسن والحسين 8 ذبحا، أو قتلا، فأحزنها ذلك - قال - فأخبرت به رسول الله 6، فقال: يا رؤيا. فتمثلت، بين يديه، فقال: أريت فاطمة هذا البلاء؟ فقالت: لا، يا رسول الله. فقال: يا أضغاث، أنت أريت فاطمة هذا البلاء؟ فقالت: نعم، يا رسول الله. قال: فما أردت بذلك؟ قالت: أردت أن أحزنها، فقال لفاطمة 3: إسمعي، ليس هذا بشيء». سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، تصحیح قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسه البعثه، قم، مؤسسه البعثه، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۷۸؛ محمد بن مسعود، عیاشی، تفسیر العیاشی، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمیة، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲. و العیاشی عنهما 8 إن رسول الله 6 قال: «لو كنت بمنزلة يوسف حين أرسل إليه الملك يسأله عن رؤياه ما حدثته حتى اشترط عليه أن يخرجني من السجن و تعجبت لصره عن شأن امرأة الملك حتى أظهر الله عذره». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۷۹. محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ص ۲۶؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ص ۱۷۷.

بیرون نرفت تا آنکه بی گناهی خود را اثبات کرد، حال آنکه اگر من بودم بی درنگ بسوی در زندان می‌دویدم، ولی او می‌خواست بی گناهی خود را اثبات کند، خدایش بیامرزد.^۱

این روایت در سایر کتب تفسیر روایی با الفاظ دیگری نیز آمده است.^۲

علامه طباطبایی؛ در نقد روایت فوق می‌فرماید: این روایت نبوی که هم به طرق اهل بیت: هم به طرق اهل سنت نقل شده خالی از اشکال نیست، زیرا در آن یکی از دو محذور هست، یا طعن و عیب‌جویی بر حضرت یوسف^۷ و یا طعن بر خود حضرت رسول خدا^۶.

الف) طعن بر حضرت یوسف^۷ به دلیل آنکه ناگزیریم بگوییم وی در توسل و چاره‌جویی برای نجات از زندان، زندان، تدبیر خوبی به کار نبرده، و حال آنکه تدبیر وی بهترین تدبیر بود، چون آن جناب هدفش صرف بیرون آمدن آمدن از زندان نبود، زیرا همسر عزیز و هم‌چنین زنان اشراف مصر از خدا می‌خواستند او نسبت به خواست و هوای دل هوای دل آنان موافقت کند، و ایشان بی‌درنگ آزادش سازند، و اصلاً اگر موافقت می‌کرد به زندان نمی‌افتاد، به زندانش انداختند تا مجبور به موافقت شود، و او در چنین محیطی از خدا خواست تا به زندان بیفتد و گفت: رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ Φ و خواست او این بود که اگر بیرون می‌آید در جو و محیطی قرار گیرد که دیگر آن پیشنهادهای نامشروع به او نشود و همگان بر بی گناهی او در زندانی شدنش واقف گردند، و همچنین وقتی بیرون

۱. أخرج أحمد و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ و الحاكم و صححه و ابن مردويه عن أبي هريرة رضي الله عنه قال تلا رسول الله Φ هذه الآية فلما جاءه الرسول قال أرجمع إلى ربك فسئل ما بال النسوة اللاتي قطعن أيديهن Φ فقال لو كنت أنا لأسرعت الإجابة و ما ابتغيت العذر و أخرج ابن جرير و ابن مردويه عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله Φ قال يرحم الله يوسف ان كان لدا اناة حلما لو كنت أنا المحبوس ثم أرسل إلى لخرجت سريعاً - و أخرج الفريابي و ابن جرير و ابن أبي حاتم و الطبراني و ابن مردويه من طرق عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله Φ عجت لصبر أخي يوسف و كرمه و الله يغفر له حيث أرسل اليه ليستفتي في الرؤيا و ان كنت أنا لم أفعل حتى أخرج و عجت من صبره و كرمه و الله يغفر له أتى ليخرج فلم يخرج حتى أخبرهم بعذره و لو كنت أنا لبادرت الباب و لكنه أحب أن يكون له العذر - و أخرج أحمد في الزهد و ابن المنذر عن الحسن رضي الله عنه عن النبي Φ قال رحم الله أخي يوسف لو أنا أتاني الرسول بعد طول الحبس لأسرعت الإجابة حين قال أرجمع إلى ربك فسئل ما بال النسوة Φ جلال الدين، سيوطي، الدر المنثور في تفسير المأثور، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، صص ۲۳-۲۴.

۲. عن النبي Φ متصلاً بما سبق أعنى قوله: «يخرجوني و لقد عجت من يوسف و صبره و كرمه و الله يغفر له حين أتاه الرسول فقال: أرجمع إلى ربك و لو كنت مكانه و لبثت في السجن ما لبثت لأسرعت الإجابة و بادرتهم الباب و ما ابتغيت العذر انه كان حلماً ذا أناة». عبدعلى بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۳۲؛ فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ص ۳۶۷. محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ص ۲۵.

می‌آید باز بصورت یک غلام نباشد، بلکه در رتبه‌ای قرار گیرد که لایق آن بود، از این رو نخست در همان زندان به دنبال خواب پادشاه، وظیفه‌ای را که یک شخص زمامدار نسبت به ارزاق رعیت و حفظ و نگهداری آن دارد بیان نمود، و بدین وسیله زمینه‌ای فراهم کرد که شاه بگوید: Γ اَتُّونِي بِه Φ او را نزد من آرید و وقتی به دنبال ایشان آمدند تا از زندان خارج شده و به نزد پادشاه رود، امتناع ورزید و بیرون آمدن خود را مشروط بر این کرد که شاه میان او و زنان اشرافی مصر به عدل و داد حکم کند، و با این عمل زمینه‌ای چید که نتیجه‌اش آن شد که، شاه بگوید: Γ اَتُّونِي بِه اَسْتَخْلِصُهُ لِئَنْفُسِي Φ او را نزد من آرید تا از مقربان خود قرارش دهم، حال آیا چنین تدبیری قابل طعن است؟ و یا آنکه بهترین تدبیر است برای رسیدن به عزت و نجات از بردگی و رسیدن به مقام عزیزی مصر و گسترش عدل و احسان در زمین. علاوه بر آن آثار، این نتیجه را نیز داشت که پادشاه و کرسی‌نشینان او در خلال این آمد و شدها، به صبر و عزم آهنین و تحمل طاقت‌فرسای او در راه حق و نیز به علم فراوان و حکم قاطع و محکم وی پی بردند.

ب) طعن بر رسول خدا⁶ به اینکه بگوییم آن جناب فرموده باشد، اگر من جای یوسف بودم به اندازه صبوری نمی‌کردم. با اینکه گفتیم در این صبر و تحمل حق با یوسف بود، و آیا نسبت دادن چنین کلامی به جناب معنایش اعتراف به این نیست که یکی از خصوصیات پیغمبر اکرم⁶ این است که نمی‌توانست در مواردی که صبر واجب و لازم است صبر کند؟! محال است که آن حضرت مردم را به چنین صبوری توصیه کند و خودش از انجام آن عاجز باشد، او که قبل از هجرتش و همچنین بعد از آن در راه خدا و در برابر اذیت‌ها و شکنجه‌های مردم آن چنان صبر کرد که خداوند آیه Γ وَ اِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ Φ در شأن وی نازل کرد.^۱

البته این احتمال هم وجود دارد که تدبیر بهتری از آنچه حضرت یوسف⁷ انجام داد وجود داشته باشد و پیامبر اکرم⁶ به آن نظر داشته باشند. مثلاً حضرت یوسف⁷ می‌توانست تعبیر را در حضور خود پادشاه انجام دهد و در همان مجلس از پادشاه پیرامون اتهامی که به وی زده شده بود دادخواهی کند.

۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ص ۲۰۴.

۲.۱.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی

این آیات طبق مفاد ظاهری آن در مورد خواب شگفت انگیز پادشاه مصر و عدم توانایی درباریان از تعبیر آن و سرانجام تعبیر بسیار زیبا و منطقی به همراه یک برنامه ریزی چندین ساله از جانب حضرت یوسف 7 می‌باشد. روایات وارده ذیل این دسته از آیات به بیان انواع خواب پرداخته که در واقع چگونگی مسأله خواب را برای مخاطب بیان نموده و خواب حق که همان تقدیر الهی است را ضمن توضیح شرایط آن، از خواب باطل و شیطانی تمییز داده است. لذا نسبت به مفاد ظاهری آن نوعی توسعه در معنای آیات دیده می‌شود. دسته دیگری از روایات به مقایسه‌ی صبر حضرت یوسف 7 با صبر حضرت رسول 6 می‌پردازد که نقد آنها را ذکر نمودیم.

۲.۲. تبرئه یوسف از هرگونه اتهام و آغاز حکومت آن حضرت

اشاره

این دسته از آیات (۵۰ تا ۵۷) به مرحله جدیدی از زندگی حضرت یوسف 7 اشاره می‌کند. پس از آن تعبیر زیبا و حساب شده، پادشاه متوجه می‌شود که حضرت یوسف 7 یک غلام عادی نیست. از این رو با وی صحبت کرده، به تقاضایش رسیدگی می‌کند و همسر عزیز و سایر زنان شهر که در ماجرای زندانی شدن حضرت یوسف 7 دست داشته‌اند را فرا می‌خواند. آنها همه به بی‌گناهی حضرت یوسف 7 اقرار می‌کنند. همچنین این دسته از آیات چگونگی عزت یافتن آن حضرت به خواست خداوند و رسیدن وی به مقام خزانه داری کشور مصر را بیان می‌کند

آیات

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَلْهُ مَا بَالُ النَّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِي يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ إِنَّ الْحَقَّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (۵۲) وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ اسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۴) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ

إِنِّي حَفِيزٌ عَلَيْهِمْ (۵۵) ثُو كَذَالِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَ لَا جُرْ الْأَخِرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷) Φ

ترجمه آیات

و سلطان (مصر) گفت: آن (یوسف) را نزد من آورید. و هنگامی که فرستاده (سلطان) نزد او آمد، (یوسف) گفت: به سوي اربابت برگرد، و از او پرس که حال آن زناني که دست‌هایشان را بریدند چگونه است؟ برآستي که پروردگار من به نیرنگ آن (زن) ان داناست. (۵۰) (سلطان مصر به زنان) گفت: هنگامی که از یوسف تمنای کامجویی از وجودش کردید، [جریان] کار شما چه بود؟ (گفتند:) خدا منزّه است، ما هیچ بدی از او نمی دانیم! زن عزیز (مصر) گفت: الآن حق آشکار شد من از او تمنای کامجویی از وجودش کردم و قطعاً او از راستگویان است. (۵۱) این (مطلب برای آن بود) تا بداند که من در نهان به او خیانت نکردم و برآستي که خدا نیرنگ خیانتکاران را هدایت نم‌کند، (و به مقصد نمی‌رساند). (۵۲) و نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، [چرا] که قطعاً نفس، بسیار به بدی‌ها فرمان می‌دهد، مگر آنچه را پروردگارم رحم کند. برآستي که پروردگارم بسیار آمرزنده [و] مهرورز است. (۵۳) سلطان (مصر) گفت: آن [یوسف] را نزد من آورید، تا او را ویژه خودم گردانم. و هنگامی که با وي صحبت کرد، گفت: برآستي تو امروز نزد ما دارای جایگاه، و درستکار هستی. (۵۴) (یوسف) گفت: مرا بر منابع (اقتصادی) این سرزمین بگمار [چرا] که نگهبانی دانایم. (۵۵) و این گونه یوسف را در سرزمین (مصر) امکانات دادیم، که هر کجا می‌خواهد در آن جای گزیند رحمت مان را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را تباہ نخواهیم کرد. (۵۶) و پاداش آخرت حتماً بهتر است، برای کسانی که ایمان آورده و همواره خودنگهداری (و پارسایی) می‌کردند. (۵۷).

۲.۲.۱. مفاد ظاهری آیات

(الف) رفع اتهام از حضرت یوسف (ع)

پر واضح است که خبر آمدن سال‌های قحطی پی در پی، از جانب حضرت یوسف 7 خبر وحشت‌زایی بوده و راه علاجی هم که نشان داد از خود خبر عجیب‌تر بود. از این رو پادشاه بی‌درنگ دستور می‌دهد که آن حضرت را حاضر کنند، تاحضوراً با او گفتگو کند و به آنچه که گفته است بیشتر آگاه گردد. حضرت یوسف 7 در گفتار خود کمال ادب را رعایت نمود و به فرستاده دربار گفت: نزد صاحب برگرد و بپرس داستان زنانی را که دست‌های خود را بریدند چه بود؟^۱

او در این گفتار هیچ اسمی از همسر عزیز به میان نیاورد، و هیچ بدگویی از او نکرد، تنها منظورش این بود که، میان او و همسر عزیز به حق داوری شود، و اگر فقط به داستان زنانی که دست‌های خود را بریدند اشاره کرد، برای این بود که سر نخ را دست شاه بدهد تا او در اثر تحقیق به همه جزئیات واقف گشته و به برائت و پاکی وی، از اینکه با همسر عزیز مراوده کرده باشد، آگاهی پیدا کند تا بداند، چه بلای بزرگی بر سر او آورده‌اند و منظورش از بیان (إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ) در حقیقت بدگویی از ایشان نبود، بلکه تنها نوعی شکایت به درگاه پروردگار خود بود.^۲ "کید" نوعی از حيله‌گری و چاره‌جوئی است که به دو معنی ناپسند و پسندیده بکار می‌رود، هر چند که بصورت ناپسند و مذموم بیشتر معمول است.^۳

در واقع او نمی‌خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد و پس از آزادی به صورت یک مجرم یا یک متهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند. او می‌خواست نخست در باره علت زندانی شدنش تحقیق شود و بی‌گناهی و پاکدامنی‌اش کاملاً به ثبوت رسد، و پس از تیرئه سر بلند، آزاد گردد.^۴

إِذَا رَأَوْدُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ Φ وقتی فرستاده نزد شاه برگشت و گفتار یوسف 7 را به عرض او رسانید، و شاه نیز به دنبال زنان فرستاد و به آنها گفت: چه شد که یوسف را بکامجویی از خود دعوت کردید؟ واژه "خَطْب" بمعنی حادثه و کار بزرگ، است که به گفتگوی زیاد و همه جانبه می‌انجامد.^۵ در این جا نیز اشاره به

۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ص ۱۹۴.

۲. همان.

۳. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «کید».

۴. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ص ۴۳۰.

۵. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «خطب».

حادثه بزرگی دارد که حرف آن همه جا پیچیده بود تا آنجا که کار به داوری پادشاه انجامید. زنان در پاسخ پادشاه گفتند: یوسف پاکدامن است و از هر اتهامی مبرا است و ما از او بدی و خیانتی سراغ نداریم، و به این وسیله به برائت و پاکدامنی حضرت یوسف⁷ اعتراف کرده و گفتند: وی از روی ستم به زندان افتاده. و خداوند برای آنکه جای تردیدی در مورد پاکدامنی وی نماند چنان کرد که زن عزیز گفت: Γ حَصْحَصَ الْحَقِّ Φ یعنی حق آشکار و واضح شد^۱ و نیز گواهی به پاکدامنی آن حضرت داد.

Γ وَ أَنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ Φ و خدا خائنان را در نیرنگ و مکرشان هدایت نمی‌کند. Γ وَ مَا نَفْسِي Φ و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم Γ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ Φ چرا که نفس انسان را، زیاد به گناه و شهوت وادار می‌کند مگر آن که خدا رحم کند و به لطف انسان را از گناه و معصیت نگاه دارد و پروردگار نسبت به بندگان خود آمرزنده و مهربان است.^۲

ظاهراً در اینجا حضرت یوسف⁷ خواسته است در مقام شکر گذاری، اظهار کوچکی و حقارت نفس خود و کرم و بخشش پروردگار را بنماید. این است که می‌فرماید: که من نمی‌خواهم خود را ستایش نمایم به پاکی و بگویم من دارای چنین نفس پاکی بودم که خود را از خیانت و عمل ناشایسته باز داشتم زیرا که نفس آدمی وادار کننده به بدی است مگر کسی را که خدا به او ترحم نماید.^۳

یک احتمال دیگر این است که حضرت یوسف⁷ با جمله Γ إِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّي Φ می‌خواهد نقش خدا را در عدم آلودگی خود بیان کند که اگر خدا نفس او را به خود واگذار می‌کرد او هم مبتلا می‌شد.

ب) خزانه داری و عزت حضرت یوسف (ع) در مصر

سپس پادشاه دستور داد، حضرت یوسف⁷ را نزد او بردند و وی را مشاور و نماینده مخصوص خود ساخت و از علم و دانش و مدیریت او برای حل مشکلات کمک گرفت. Γ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي Φ .^۴

۱. فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «حصص».

۲. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ص ۳۶۸.

۳. نصرت، امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، انتشارات نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱، ج ۶، ص ۳۸۸.

۴. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

"أَسْتَخْلِصُهُ" از ماده "خلص" به معنای صاف و پاک می‌باشد، بدون آنکه اثر آمیختگی به چیز دیگری در آن باشد.^۱ و در این جا یعنی با اعتماد کامل و بدون کوچک‌ترین تردید، امور مملکتی را با او واگذار می‌کنم و در کلیه امور او را طرف مشورت قرار می‌دهم و کارها را به دستور و رأی او انجام می‌دهم.^۲ وقتی آن حضرت را آوردند، شاه به او گفت: با آن کمالاتی که ما در تو دیدیم، امروز در هر آنچه بخواهی آزاد و بر جمیع شوون مملکت امینی. و این در حقیقت حکم و فرمان وزارت و صدارت حضرت یوسف 7 بود.^۳

آنگاه آن حضرت از شاه در خواست نمود که امور مالی کشور و خزانه‌های زمین را که مراد از آن، همان سرزمین مصر بود به وی محول نماید.^۴ قَالَ اجْعَلْنِي عَلِيْخَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّيْ حَفِيْظٌ عَلِيْمٌ. و هدفش از این درخواست این بود که، امور مالی کشور و ارزاق را به مباشرت خود اداره کند و ارزاق را برای سال‌های قحطی ذخیره نماید، و خود آنها را بین مردم تقسیم کند، و به هرکس آن مقداری که استحقاق دارد بدهد، تا از حیف و میل ارزاق جلوگیری نماید. وی درخواست خویش را چنین تعلیل کرد که من حفیظ و علیم هستم، زیرا این دو صفت از صفاتی است که برای متصدی آن مقامی که درخواست کرده بود ضروری است، و از سیاق آیات مورد بحث و آیات بعدش برمی‌آید که پیشنهاد پذیرفته شد، و دست به کار آنچه می‌خواست گردید.^۵

ج) اعطای رحمت و اجر الهی به محسنین و اجر اخروی به متقین

با توجه به آیه 7 وَ كَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوْسُفَ فِي الْاَرْضِ يَتَّبِعُوْا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ "مَكَّنَّا" از ماده "مكن" به معنای قدرت دادن بکار می‌رود.^۶ و راغب آن را به معنی جادادن و قرار گرفتن آورده است.^۷ و کلمه "تبوأ" به معنا جای گرفتن

۱. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «خلص»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «خلص»؛ خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «خلص».

۲. سید عبدالحسین، طیب، پیشین، ص ۲۱۶.

۳. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ص ۲۰۰.

۴. همان.

۵. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

۶. سید علی‌اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «مكن».

۷. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «مكن».

است.^۱ یعنی ما این چنین زحمت زندان را که از او سلب آزادی کرده بود برداشتیم، و در نتیجه صاحب مشیتی مطلق و اراده‌ای نافذ گردید، که می‌توانست در هر کجا از زمین که بخواهد منزل بگزیند Γ أَنْصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ Φ که خدای سبحان وقتی بخواهد رحمت خود را به شخصی برساند، کسی در خواستن او معارضه ندارد و نمی‌تواند مانعی برای او باشد. بر خلاف جریان اسباب، خداوند او را بلند و عزیز کرد، و منظور از Γ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ Φ اشاره است به اینکه این تمکین اجری بوده که خداوند به حضرت یوسف 7 داد، و وعده جمیلی است که به هر نیکوکاری می‌دهد، تا بدانند او اجرشان را ضایع نمی‌کند Γ وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ Φ . در حقیقت این جمله وعده‌ای است که خداوند به خصوص اولیای خود که حضرت یوسف 7 یکی از ایشان است می‌دهد. دلیل بر اینکه این جمله وعده به عموم مؤمنین نیست جمله حالیه Γ وَ كَانُوا يَتَّقُونَ Φ است که دلالت دارد بر اینکه ایمان ایشان که همان حقیقت ایمان است مسبوق به تقوای استمراری ایشان بوده آنهم تقوای حقیقی.^۲

۲.۲.۲. مفاد روایی

اشاره

در روایات مربوط به این دسته از آیات ابتدا به بررسی و نقد روایتی از الدرالمثور که حاکی از اتهام ناروایی به حضرت یوسف 7 نسبت به همسر عزیز مصر پرداخته شده است. همچنین روایاتی که مصادیق عبارت Γ خَزَائِنِ الْأَرْضِ وَ حَفِيفُ عَلِيمٍ Φ را ذکر نموده بیان شده است و نیز روایاتی پیرامون چگونگی مدیریت حضرت یوسف 7 و مسأله گرانفروشی در زمان خشک سالی و محدوده فرمانروایی حضرت یوسف 7 آمده است. بابررسی تعدادی از منابع تفسیر روایی شیعه و اهل تسنن مشاهده شد، دو روایت از پیامبر 6، یک روایت از امام باقر 7 هفت روایت از امام صادق 7 و دو روایت از امام رضا 7 نقل شده است. که جمعا ۱۲ روایت می‌باشد.

۱.

۲. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ص ۲۰۱.

الف) رفع یک اتهام باطل

در تفسیر الدرالمنثور روایتی به نقل از انس آمده است که: رسول خدا آیه Γ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ را قرائت کرده و فرمودند: وقتی یوسف این حرف را زد جبرئیل به او گفت: ای یوسف یادت می‌آید که تو نیز قصد زلیخا را کردی؟ یوسف گفت: Γ وَمَا أُبْرِي نَفْسِي Φ .

این روایت جای بسی اشکال است، علامه طباطبایی؛ درباره روایت فوق می‌فرماید: این معنا که در روایات متعددی قریب بهم، نقل شده، از آن جمله روایت ابن عباس است که وقتی حضرت یوسف 7 این حرف را زد جبرئیل به او طعنه زد و گفت: آری خیانت نکردی حتی آن موقعی که بند شلوار را باز کردی، و نظیر آن در روایات دیگری از اهل تسنن آمده است^۲ روایاتی جعلی است و مخالف با صریح قرآن می‌باشد، حاشا بر مقام یوسف صدیق 7 که در گفتار Γ لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ دروغ گفته و آن گاه بعد از طعنه جبرئیل دروغ خود را اصلاح کرده باشد.^۳ و نزد امامیه که معتقد به عصمت انبیاء می‌باشند چنین روایاتی کاملاً فاقد اعتبار است.

ب) خزانه داری و عزت یافتن یوسف (ع) در مصر

امام صادق 7 فرمودند: ... یوسف 7 وقتی به پادشاه مصر گفت: Γ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي خَفِيفٌ عَلَيْهِمْ Φ ، یعنی: مرا بر خزانه‌های این سرزمین برگمار، که بدان نگاهبان و کاملاً دانایم، پس آن حوزه مسئولیتی که او برگزید مصر و اطراف آن بود و از آن مناطق تمام قحطی‌زدگان آذوقه را از حیطة حکومت او حمل می‌کردند، و حضرت یوسف 7 نیز حق می‌گفت و به حق عمل می‌کرد،...^۴

۱. و أخرج الحاكم في تاريخه و ابن مردويه و الديلمي عن أنس رضي الله عنه أن رسول الله 6 قرأ هذه الآية Γ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ قال لما قالها يوسف 7 قال له جبريل 7 يا يوسف اذكر همك قال Γ وَمَا أُبْرِي نَفْسِي Φ . جلال الدين، سيوطي، پیشين، ص ۸۳. نعمت الله بن عبدالله، جزائري، النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين (للجزائري)، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق، چاپ اول، ص ۱۸۷.

۲. جلال الدين، سيوطي، پیشين، ص ۲۳. (از آنجا که این روایات به نقل از معصوم نیست از ذکر آنها خودداری می‌شود).

۳. محمدحسين، طباطبائي، پیشين، ص ۲۰۵.

۴. قال الصادق 7: «...ثُمَّ يُوسُفَ النَّبِيِّ 7، حَيْثُ قَالَ لِمَلِكِ مِصْرَ: Γ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي خَفِيفٌ عَلَيْهِمْ Φ فَكَانَ مِنْ أَمْرِ الَّذِي كَانَ أَنْ يُخْتَارَ مَمْلَكَةَ الْمَلِكِ وَمَا حَوْلَهَا إِلَى الْيَمَنِ، وَكَانُوا يَمْتَارُونَ الطَّعَامَ مِنْ عِنْدِهِ لِمَجَاعَةٍ أَصَابَتْهُمْ، وَكَانَ يَقُولُ الْحَقَّ وَتَعَمَّلُ بِهِ، فَلَمْ نَجِدْ

ج (پیرامون خَزَائِنِ الْأَرْضِ وَحَفِيظٌ عَلِيمٌ

امام صادق 7 منظور از Γ خَزَائِنِ الْأَرْضِ Φ در کلام یوسف را کندوها و انبارهای آذوقه تفسیر نموده‌اند.^۱
امام رضا 7 فرمودند: مقصود یوسف 7 از تعبیر Γ حَفِيظٌ عَلِيمٌ Φ این بود که من حافظ آنچه زیر دستم هست بوده و به هر زبانی آگاه و عالم می‌باشم.^۲

پیرامون روایت فوق تفاسیر سخنان گوناگونی آمده است از آن جمله در مخزن العرفان آمده است: حضرت یوسف 7 می‌توانست به زبان‌های مختلفی اعم از عربی و عبری و سایر زبان‌هایی که پادشاه بر آن تسلط داشت صحبت کند.^۳ در تفسیر من هدی القرآن آمده است: این سخن مبنی بر روایتی است که دارای اشکال است. ولی آنچه مشهور است، منظور طبیعت و قوه عقل و شخصیت و بزرگواری حضرت یوسف 7 می‌باشد.^۴ هرچند این نظر صحیح و پذیرفتنی است اما برای خداوند که وی را برای چنین امر خطیری انتخاب نموده است آموختن زبان‌های مختلف امری سهل بود همچنان که زبان‌های مختلفی را به حضرت سلیمان 7 آموخت ضمن آنکه قحطی و خشک‌سالی مختص به سرزمین مصر نبود و سرزمین‌های اطراف آن نیز با این مشکل مواجه بودند.

ابن عباس از رسول خدا 6 روایت کرده است که فرمودند: خداوند برادرم یوسف را رحمت کند که اگر به شاه مصر نمی‌گفت: مرا بر خزینه‌های این سرزمین حکومت ده، همان ساعت او را به فرمانروایی منصوب می‌داشت، ولی همین

أَخْدَأَ عَابَ ذَلِكَ عَلَيْهِ...». محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، پیشین، ج ۵، ص ۷۰؛ حسن بن علی، ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول 6، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق، چاپ دوم، ص ۳۵۳.

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ 7: «... Γ قَالَ (يوسف) إِجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ Φ يَعْنِي عَلَى الْكِنَادِيحِ وَالْأَنْبَابِ؛ فَجَعَلَهُ عَلَيْهَا...».

علی بن ابراهیم، قمی، تفسیر القمی، تحقیق طیب موسوی جزائری، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق، چاپ سوم، ج ۱، ص ۳۴۶.

۲. روى أصحابنا عن الرضا 7: فى قوله: Γ حَفِيظٌ عَلِيمٌ Φ قال: «حافظ لما فى یدی، "عَلِيمٌ" عالم بكل لسان». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۱.

۳. نصرت، امین، پیشین، ص ۳۹۱.

۴. سید محمدحسین، فضل الله، پیشین، ص ۲۳۰.

درخواست سبب شد که یک سال آن را به تأخیر اندازد.^۱ به نظر می‌رسد این روایت با توجه به دلایل زیر دارای اشکال است :

۱- طبق صریح آیه قرآن Γ قَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ Φ پادشاه اعتماد کامل خود را نسبت به وی اعلام نموده بود و حضرت یوسف 7 با توجه به این مسأله شرایط را برای ابراز پیشنهاد خود آماده می‌دید. ۲- توانایی آن حضرت برای مدیریت سال‌های قحطی و علمی که در این راستا به کار می‌برد مطمئناً از جانب خداوند در اختیار وی قرار گرفته بود زیرا او تا آن زمان به این کارها نپرداخته بود و صاحب تجربه‌ای در آن زمینه نبود مضاف بر آن که وقتی مسئولیت به وی واگذار شد امور را به بهترین نحو به انجام رسانید. لذا ابتدا می‌بایست بستری برای اجرا و به کار گیری توانایی‌های خود فراهم می‌نمود و شاید این درخواست وی نیز به امر الهی و با توجه به آنچه خدا در وجودش نهاده بوده است، و خداوند خود از این امر حمایت می‌نمود تا مدیریت امور به تعویق نیفتد. ۳- پیشنهاد حضرت یوسف 7 به قصد کسب جاه و مقام نبود تا از جانب خداوند بر او خرده گرفته و در خواستش به تأخیر افتد. بلکه به مقتضای ضرورت و حفظ جان مردم بود که به خلاف روایت فوق باید در اسرع وقت برای آن اقدام می‌شد. ۴- داستناد امام صادق 7 به عمل حضرت یوسف 7 و جایز دانستن آن می‌باشد. در روایتی آمده است، به آن حضرت، عرض شد: آیا جایز است شخص از خود تعریف کند؟ فرمود: آری وقتی مجبور شود مگر نشنیده‌ای سخن یوسف را که می‌گوید: Γ اجْعَلْنِي عَلِيْخَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّيْ خَفِيْظٌ عَلِيْمٌ Φ مرا متصدی گنجینه‌های خود قرار ده من مردی نگهدار و با اطلاعم...^۲ اگر این درخواست حضرت یوسف 7 ترک اوایی می‌بود که مستوجب تنبیه الهی و به تأخیر افتادن درخواست وی می‌شد، بعید به نظر می‌رسد که امام صادق 7 به آن استناد و توصیه می‌نمود. ۵- چنین روایتی در منابع روایی شیعه وجود ندارد.

۱. روی عن ابن عباس عن رسول الله Θ أنه قال «رحم الله أخی یوسف لو لم یقل إجعلنی علی خزائن الأرض لولاه من ساعته و لکنه آخر ذلک سنه». فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ص ۳۷۲.

۲. قال سلیمان قال سفیان: قلت لأبی عبدالله 7: [ما] یجوز أن یزکی الرجل نفسه. قال: «نعم إذا اضطر إليه، أما سمعت قول یوسف: Γ اجْعَلْنِي عَلِيْ خَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّيْ خَفِيْظٌ عَلِيْمٌ Φ و قول العبد الصالح: Γ اَنَا لَكُمْ ناصِحٌ اَمِيْنٌ Φ ... محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۱.

د) مدیریت صحیح حضرت یوسف(ع) و ایمان پادشاه به خداوند

در تفسیر قمی به استناد از مؤلف آمده است وقتی حضرت یوسف 7 حکومت را در دست گرفت دستور داد انبار هایی از سنگ و ساروج بنا کنند و مقرر داشت، کشاورزان پس از برداشت محصول، سهمیه مصرفی و خوراک خویش را برداشته و مابقی را به انبارها تسلیم کنند و این کار را تا هفت سال ادامه داد.^۱

امام رضا 7 می فرماید: یوسف 7 دست بکار جمع آوری آذوقه و خوراک شد و در هفت سالی که فراوانی بود انبارها را پر کرد و چون سال های قحطی رسید شروع به فروش آنها کرد و در سال اول، هر چه درهم و دینار (و پول نقد) بود مردم همه را به یوسف 7 دادند و آذوقه گرفتند تا جایی که دیگر در مصر و اطراف آن درهم و دیناری نماند مگر آنکه همه ملک آن حضرت شده بود، و در سال دوم، در مقابل جواهرات و زیور آلات بآنها آذوقه فروخت تا جایی که دیگر زیور آلاتی به جای نماند جز آنکه همه در ملک آن حضرت در آمده بود. و در سال سوم، در برابر چهار پایان و مواشی آذوقه به آنها فروخت تا آنجا که دیگر حیوانی نماند جز آنکه همه را به یوسف 7 فروخته بودند و همه در ملک وی قرار گرفته بود، و در سال چهارم، غلام و کنیزها را به یوسف 7 فروختند و آذوقه گرفتند تا دیگر در مصر غلام و کنیزی نماند که در ملک آن حضرت نباشد، و سال پنجم، خانه و املاک خود را به یوسف 7 دادند و آذوقه خریدند تا آنجا که در مصر و اطراف آن خانه و باغ و ملکی نماند مگر آنکه همه ملک آن حضرت شده بود، و سال ششم، مزرعه ها و نهلهای خود را با آذوقه مبادله کردند و دیگر مزرعه و آبی نبود که ملک یوسف 7 نباشد، و سال هفتم، خود را به او فروختند و آذوقه خریدند و دیگر برده و آزادی نبود که در ملک یوسف 7 نباشد، و بدین ترتیب هر انسان آزاد و برده و هر چه داشتند همه ملک آن حضرت شده بود، و مردم گفتند: تا کنون ندیده و نشنیده ایم که خداوند چنین ملکی که به حضرت یوسف 7 داد به پادشاهی عطا کرده باشد و چنین علم و حکمت و تدبیری به کسی داده باشد. در این وقت آن حضرت به پادشاه گفت: در مورد این نعمت و سلطنتی که در مصر خدا به من داده نظر تان چیست؟ در حالی که من نظری در کار آنها جز اصلاح شان نداشته ام و آنها را از بلا نجات ندادم که خود بلائی بر آنها باشم و این لطف خدا بود که آنها را بدست من از بلا نجات داد.

۱. علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۴۶.

شاه گفت: هر چه صلاح می‌دانی درباره‌شان انجام ده و رأی همان رأی تو است! یوسف گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و تو هم شاهد باش که من همه مردم مصر را آزاد کردم و اموال و غلام و کنیزشان را بدانها باز گرداندم و خاتم پادشاهی و تاج و تخت تو را نیز به تو برمی‌گردانم مشروط بر این که جز به روش و طریقه من رفتار نکنی و جز مطابق حکم من حکم نکنی.

شاه گفت: این کمال افتخار من است که جز به روش و سیره تو رفتار نکنم و جز بر طبق حکم تو حکمی نکنم، و اگر تو نبودی توانایی بر این کار نداشتیم و به آن راهنمایی نمی‌شدم و این سلطنت با عزت و شوکت را از برکت تو بدست آوردم و اکنون گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست. او که شریکی ندارد و تو فرستاده و رسول او هستی و در همین منصبی که تو را منصوب داشتیم بمان که در پیش ما همان منزلت و مقام را داری و امین ما هستی.^۱

ه) گران فروشی در حین تقسیم ارزاق

۱. لطبرسی فی کتاب (النبوة): بالإسناد عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسين بن علی بن بنت إلیاس، قال: « سمعت الرضا 7 يقول: «و أقبل یوسف 7 علی جمع الطعام، فجمع فی السبع سنین المخصبة، فكبسه فی الخزائن، فلما مضت تلك السنون، و أقبلت السنون المجذبة، أقبل یوسف علی بیع الطعام، فباعهم فی السنة الأولى بالدرهم و الدنانیر، حتی لم یبق بمصر و ما حولها دینار و لا درهم إلا صار فی ملک یوسف: و باعهم فی السنة الأولى بالدرهم و الدنانیر، حتی لم یبق بمصر و ما حولها حلی و لا جواهر إلا صار فی ملكه. و باعهم فی السنة الثانية بالحلی و الجواهر، حتی لم یبق بمصر و ما حولها حلی و لا جواهر إلا صار فی ملكه. و باعهم فی السنة الثالثة بالدواب و المواشی، حتی لم یبق بمصر و ما حولها دابة و ماشية إلا صار فی ملكه، و باعهم فی السنة الرابعة بالعبيد و الإمام، حتی لم یبق بمصر و ما حولها عبد و لا أمة إلا صار فی ملكه و باعهم فی السنة الخامسة بالدور و العقار، حتی لم یبق بمصر و ما حولها دار و لا عقار إلا صار فی ملكه و باعهم فی السنة السادسة بالمزارع و الأنهار، حتی لم یبق بمصر و ما حولها نهر و لا مزرعة إلا صار فی ملكه، و باعهم فی السنة السابعة برقابهم، حتی لم یبق بمصر و ما حولها عبد و لا حر إلا صار عبدا لیوسف. فملك أحرارهم و عبیدهم و أموالهم، و قال الناس: ما رأینا و لا سمعنا بملك أعطاه الله من الملك ما أعطی هذا الملك حکما و علما و تدبیرا. ثم قال یوسف للملك: أیها الملك، ما ترى فیما خولنی ربی من ملک مصر و ما حولها؟ أشر علينا برأیک، فانی لم أصلحهم لافسدهم و لم أنجهم من البلاء لآکون بلاء علیهم، و لكن الله تعالی أنجاهم علی یدی. قال الملك: الرأی رأیک. قال یوسف: إنی اشهد الله و أشهدک أیها الملك أنى قد أعتقت أهل مصر کلهم، و رددت علیهم أموالهم و عبیدهم، و رددت علیک أیها الملك خاتمک و سربک و تاجک، علی أن لا تسیر إلا بسیرتی، و لا تحکم إلا بحکمی. قال له الملك: إن ذلك لزینی و فخری أن لا أسیر إلا بسیرتک، و لا أحکم إلا بحکمک، و لولاک ما قویت علیه و لا اهتدیت له، و لقد جعلت سلطانی عزیزا لا یرام، و أنا أشهد أن لا إله إلا الله، وحده لا شریک له، و أنك رسولہ، فأقم علی ما ولیتک، فإنک لدینا مکین أمين». فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ص ۳۷۲؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ص ۱۷۴.

در روایتی از امام صادق 7 آمده است که فرمودند: بعد از اینکه همه امور به یوسف 7 واگذار شد، آذوقه ها را در یک خانه ها قرار داد و به بعضی از وکلای خود امر کرد که آنها را به فلان قیمت مشخص بفروشند. اما پس از مدتی یوسف 7 متوجه شد که مقداری از آذوقه ها را به قیمت بالاتری فروخته اند و کراهت داشت که از طرف او گرانفروشی شود لذا به وکیل خود فرمود: آذوقه ها را بفروش بدون اینکه قیمت را مشخص کند. وکیل رفت و بعد از چند لحظه برگشت و گفت: چرا قیمت را معین نکردید؟ یوسف 7 فرمود: برو و طعام را بفروش و باز هم قیمت رامعین نکرد، وکیل رفت و اولین کسی که برای پیمانانه گرفتن سراغ او آمد وکیل، شروع کرد به کیل نمودن، همین که پیمانانه به مقدار یک کیل کمتر از روز گذشته رسید مشتری گفت: من این پیمانانه را به فلان قیمت خریدارم وکیل متوجه شد که روز گذشته در قیمت پیمانانه ها به مقدار یک کیلو گران فروشی کرده، شخص دیگر آمد وگفت: برای من پیمانانه- ای کیل کن همین که پیمانانه به مقدار یک کیل کمتر از روز قبل رسید مشتری گفت کافی است من این پیمانانه را به قیمت معین می خرم. باز دوباره وکیل متوجه گرانفروشی در قیمت یک کیل شد. و امر همین گونه ادامه پیدا کرد تا همه آمده و پیمانانه خود را که نیاز داشتند خرید کردند.^۱

در تفسیر عیاشی روایت دیگری از امام صادق 7 نقل شده است که فرمود: گرانفروشی به خاطر دروغ گفتن بعضی از مشتری ها به بعضی دیگر اتفاق افتاد.^۲

همچنین در روایتی طولانی از امام صادق 7 علت گرانفروشی دروغ گویی تجاری بود که از بلاد دیگر می آمدند و آذوقه می خریدند و جای دیگر به قیمت گران تر می فروختند... که حضرت یوسف 7 از ماجرا با خبر شده، امور را تحت کنترل خود در آوردند و از گران فروشی جلوگیری نمودند.^۱

۱. و فی الکافی عنه (عن الصادق) 7 «لَمَّا صَارَت الْأَشْيَاءُ لِيُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ 8 جَعَلَ الطَّعَامَ فِي بَيْوتِ وَأَمْرٌ بَعْضٌ وَكَلَّائِهِ فَكَانَ يَقُولُ بَع بَكَذَا وَكَذَا وَالسُّعْرَ قَائِمٌ فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ يَزِيدُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ كَرِهَ أَنْ يَجْرِيَ الْغَلَاءُ عَلَى لِسَانِهِ فَقَالَ لَهُ إِذْهَبْ وَبِعْ وَ لَمْ يَسْمَعْ لَهُ سَعْرًا فَذَهَبَ الْوَكِيلُ غَيْرَ بَعِيدٍ ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ إِذْهَبْ فَبِعْ وَ كَرِهَ أَنْ يَجْرِيَ الْغَلَاءُ عَلَى لِسَانِهِ فَذَهَبَ الْوَكِيلُ فَجَاءَ أَوَّلَ مَنْ اِكْتَالَ فَلَمَّا بَلَغَ دُونَ مَا كَانَ بِالْأَمْسِ بِمَكْيَالٍ قَالَ الْمَشْتَرِي حَسْبُكَ إِنَّمَا أُرِدْتُ بَكَذَا وَ كَذَا فَلَعِمَ الْوَكِيلُ أَنَّهُ قَدْ غَلَا بِمَكْيَالٍ ثُمَّ جَاءَهُ آخِرُ فَقَالَ لَهُ كَلْ لِي فَكَالَ فَلَمَّا بَلَغَ دُونَ الَّذِي كَانَ لِلْأَوَّلِ بِمَكْيَالٍ قَالَ لَهُ الْمَشْتَرِي حَسْبُكَ إِنَّمَا أُرِدْتُ بَكَذَا وَ كَذَا فَلَعِمَ الْوَكِيلُ أَنَّهُ قَدْ غَلَا بِمَكْيَالٍ حَتَّى صَارَ إِلَى وَاحِدٍ وَاحِدًا». محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ص ۲۷.

۲. و العیاشی عنه (عن الصادق) 7 فی حدیث «أَنَّ الْغَلَاءَ إِنَّمَا حَدَثَ بِتَكَاذُبِ الْمَشْتَرِينَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا»، همان.

و) محدوده فرمانروایی حضرت یوسف(ع)

پیرامون محدوده فرمانروایی حضرت یوسف 7، امام باقر 7 فرمودند: یوسف فرمانروای مصر و سرزمین‌های اطراف آن بود و از آن بیشتر تجاوز نمی‌کرد.^۲ و در روایتی از امام صادق 7 آمده است: حوزه مسئولیتی که یوسف 7 برگزید، همانا گرداندن حکومت مصر و اطرافش تا یمن بود.^۳

۲.۲.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی

این آیات طبق مفاد ظاهری شامل رفع اتهام از حضرت یوسف 7 و اعتراف همسر عزیز مصر به گناه خود و انتخاب آن حضرت به مقام مشاور و صدر العظمی پادشاه و پیشنهاد حضرت یوسف 7 مبنی بر مدیریت امور کشت و کار و ذخیره غذا در سال‌های فراوانی برای سال‌های سخت قحطی می‌باشد. آنچه در تفاسیر و منابع روایی آمده است نیز مؤید همین مطلب می‌باشد و علاوه بر آن برخی از روایات وارده ذیل این دسته از آیات روایاتی است که به توضیح پیرامون جزئیات مانند: چگونگی توزیع ارزاق و مسأله گران‌فروشی در زمان فروش ارزاق پرداخته است که در آیات

۱. عن حفص بن غیاث عن أبي عبد الله 7 قال كان سنين [سبق] يوسف الغلاء الذي أصاب الناس و لم يمر [بتمن] الغلاء لأحد قط، قال: فأتاه التجار فقالوا بعنا، فقال: إشتروا فقالوا: نأخذ كذا بكذا فقال: خذوا و أمر فكالوهم فحملوا و مضوا حتى دخلوا المدينة، فلقبهم قوم تجار فقالوا لهم: كيف أخذتم فقالوا: كذا بكذا و أضعفوا الثمن، قال: فقدموا أولئك على يوسف، فقالوا بعناه فقال: إشتروا كيف تأخذون قالوا: بعنا كما بعت كذا بكذا فقال: ما هو كما تقولون و لكن خذوا فأخذوا ثم مضوا حتى دخلوا المدينة، فلقبهم آخرون فقالوا: كيف أخذتم فقالوا: كذا بكذا، و أضعفوا الثمن، قال: فعظم الناس ذلك الغلاء و قالوا: إذهبوا بنا حتى نشترى قال: فذهبوا إلى يوسف فقالوا: بعنا فقال، إشتروا فقالوا: بعنا كما بعت، فقالوا كيف بعت قالوا: كذا بكذا، فقال: ما هو كذلك و لكن خذوا، قال: فأخذوا و رجعوا إلى المدينة فأخبروا الناس فقالوا فيما بينهم: تعالوا حتى نكذب في الرخص كما كذبنا في الغلاء، قال: فذهبوا إلى يوسف فقالوا له: بعنا، فقال: إشتروا، فقالوا: بعنا كما بعت، قال: و كيف بعت قالوا: كذا بكذا بنصف الحط الأول، فقال الآخرون: إذهبوا بنا حتى نشترى فذهبوا إلى يوسف فقالوا: بعنا فقال: إشتروا، فقالوا: بعنا كما بعت، فقال: و كيف بعت فقالوا: كذا بكذا بالحط من النصف، فقال: ما هو كما تقولون و لكن خذوا، فلم يزالوا يتكاذبون حتى رجع السعر إلى الأمر الأول كما أراد الله. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۰.

۲. عن الثمالي عن أبي جعفر 7 قال ملك يوسف مصر و برار بها لم يجاوزها إلى غيرها. محمد بن مسعود عياشي، پیشین، ص ۱۸۱.

۳. قال الصادق 7: «...كَانَ أَنْ اخْتَارَ مَمْلَكَةَ الْمَلِكِ وَ مَا حَوْلَهَا إِلَى الْيَمَنِ، وَ...» محمد بن يعقوب بن اسحاق، كليني، پیشین، ج ۵، ص ۷۰: حسن بن علي، ابن شعبه حراني، پیشین، ص ۳۵۳.

قرآن به آن نپرداخته است. لذا در مفاد روایی این طایفه از آیات نسبت به مفاد ظاهری آن نوعی توسعه، در بیان جزئیات داستان دیده می‌شود.

۲.۳. نخستین سفر فرزندان حضرت یعقوب (ع) به مصر

اشاره

این دسته از آیات (۵۸ تا ۶۶) قسمت دیگری از داستان حضرت یوسف ۷ را بیان می‌کند و اشاره دارد به نخستین حضور برادران حضرت یوسف ۷ در مصر برای تهیه آذوقه و این که آن حضرت ایشان را می‌شناسد اما آنها وی را نمی‌شناسند لذا حضرت یوسف ۷ ضمن تجهیز نمودن ایشان به مایحتاج شان و قرار دادن سرمایه شان که برای خرید آذوقه پرداخته بودند در بارهایشان، از آنها می‌خواهد که در سفر بعد حتما برادر دیگرشان را نیز بیاورند و اتمام حجت می‌کند که در غیر این صورت به وی نزدیک نشوند برادران نیز پس از بازگشت به کنعان نزد پدر رفته و ماجرا را با او در میان گذاشته و اظهار می‌دارند که نیازمند آذوقه برای خانواده‌های خود می‌باشند تا پدر را راضی کنند. و پدر ضمن یادآوری گذشته و اعتماد خود به ایشان در بردن حضرت یوسف ۷ و گرفتن میثاق محکم الهی از ایشان به این امر رضایت می‌دهد.

آیات

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸) وَ لَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُّونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِي أُوْفَى الْكَيْلِ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۵۹) فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَا تَقْرُبُونِ (۶۰) قَالُوا سَنَرَاوُدُّ عَنْهُ أَبَاهُ وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ (۶۱) وَ قَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَيَّا أَهْلِيهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲) فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا نَكْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۶۳) قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴) وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبُغِي هَذِهِ بِضَاعَتْنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ آخَانَا وَ زَدَدَادُ كَيْلٌ بَعِيرٌ ذَٰلِكَ كَيْلٌ

يَسِيرٌ (٦٥) قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلِيمًا نَّقُولُ وَاكِيلٌ (٦٦) Φ

ترجمه آیات

و برادران یوسف (به هنگام خشکسالی به مصر) آمدند، و بر او وارد شدند، و وی آنان را شناخت و آنان او را نشناختند، (و بیگانه شمردند). (٥٨) و هنگامیکه (یوسف) آن (برادر) ان را با بارهایشان مُجهَّز ساخت، گفت: برادران را که از پدر شماست، نزد من آورید. آیا نمی‌بینید که من پیمانہ را تمام می‌دهم، و من بهترین میهماندارانم؟ (٥٩) و اگر او را نزد من نیاورید، پس هیچ پیمانہ‌ای برای شما در نزد من نخواهد بود و [به من] نزدیک نشوید. (٦٠) (برادران) گفتند: بزودی درباره او از پدرش تمنا خواهیم کرد، و حتماً ما (این کار را) انجام می‌دهیم. (٦١) و (یوسف) به غلامان جوانش گفت: کالاهای آنان را در بارهایشان بگذارید، تا شاید هنگامیکه به سوی خانواده‌شان باز گشتند، آن را بشناسند، باشد که آنان باز گردند. (٦٢) و هنگامی که به سوی پدرشان باز گشتند، گفتند: ای پدر ما! پیمانہ (مواد غذایی) از ما منع شد، پس برادرمان را با ما بفرست، تا پیمانہ بگیریم، و قطعاً ما نگهبان او هستیم. (٦٣) (یعقوب) گفت: آیا شما را بر او امین سازم، جز همان‌گونه که قبل از این شما را بر برادرش (یوسف) امین کردم؟! پس خدا بهترین پاسدار و او مهرورزترین مهرورزان است. (٦٤) و هنگامی که وسایلشان را گشودند، دریافتند که کالای آنان به سوی‌شان باز گردانده شده گفتند: ای پدر ما (دیگر) چه می‌خواهیم؟! این کالای ماست [و] به ما باز گردانده شده است و (اگر برادر ما را با ما بفرستی) برای خانواده خویش موادّ غذایی می‌آوریم و برادرمان را نگهبانی می‌کنیم، و یک پیمانہ (بار) شتر می‌افزاییم این پیمانہ (بار برای عزیز مصر) آسان است. (٦٥) (یعقوب) گفت: من او را با شما نخواهم فرستاد، تا پیمان محکم الهی [به من] بدهید، که او را حتماً نزد من خواهید آورد مگر اینکه (حوادث) شما را احاطه کند و هنگامی که پیمان محکم‌شان را به او دادند، (یعقوب) گفت: خدا، نسبت به آنچه می‌گوییم، گواه و نگهبان است! (٦٦)

٢.٣.١. مفاد ظاهری آیات

الف) حضور برادران یوسف در مصر

همان گونه که حضرت یوسف⁷ پیش بینی نمود، هفت سال پی در پی وضع کشاورزی مصر بر اثر باران‌های پربرکت و وفور آب نیل کاملاً رضایت بخش بود وی نیز همه خزائن مصر و امور اقتصادی آن را زیر نظر خود داشت تا اینبارها و مخازن پر از آذوقه شد.

پس از آن قحطی و خشکسالی آغاز شد و مردم از نظر آذوقه در مضیقه افتادند و حضرت یوسف⁷ نیز تحت برنامه و نظم خاصی که توأم به آینده‌نگری بود به آنها غله می‌فروخت و نیازشان را به صورت عادلانه تامین می‌کرد. البته این خشک‌سالی منحصر به سرزمین مصر نبود، به کشورهای اطراف نیز سرایت نمود، و خاندان یعقوب که در سرزمین کنعان زندگی می‌کردند نیز به مشکل کمبود آذوقه گرفتار شدند، و به همین دلیل یعقوب فرزندان خود را به استثنای بنیامین، راهی مصر کرد. هنگامی که مأمورین گزارش کاروان فلسطین را دادند، حضرت یوسف⁷ در میان درخواست‌کنندگان غلات نام برادران خود را دید، و آنها را شناخت و دستور داد، آنان را احضار کنند. قرآن در این باره می‌فرماید: Γ وَ جَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ Φ .^۱ حضرت یوسف⁷ آنها را شناخت چون منتظر آنها بود اما آنها او را نشناختند چون گمان می‌کردند مرده است و علت این که آن حضرت خود را معرفی نکرد این بود که اگر او را می‌شناختند از خجالت یا ترس می‌رفتند و دیگر بر نمی‌گشتند.^۲

Γ وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أ لَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفِي الْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ Φ . واژه "جهاز"، به هر متاع و یا چیز دیگری گفته می‌شود که از قبل تهیه شود و "تجهیز" به معنای حمل این متاع و یا فرستادن آن است.^۳ با این توضیح معنا آیه مورد نظر چنین می‌شود: بعد از آن که متاع و یا طعامی که برای ایشان آماده کرده و بار نمودند، به آنها دستور داد که باید در سفر بعد، برادر دیگرشان که فقط برادر پدری‌شان است را همراه خود بیاورند Γ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ Φ .

۱. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۷.

۲. ابوالقاسم، تجری، روش تفسیر تشریحی، عصمت، ۱۳۸۰، ص ۹۶.

۳. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «جهز».

واژه "الکَيْل" به معنای اندازه گیری و مقیاس^۱، پیمانه کردن مواد غذایی است^۲. و معنای "ایفای کیل" در جمله Γ لَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ Φ این است که من به شما کم فروشی نکردم، و از قدرت خود سوء استفاده ننمودم و به انتکای مقام خود به شما ظلم نکردم. Γ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ Φ یعنی من بهتر از هر کس واردین به خود را اکرام و پذیرایی می‌کنم و این سخن در واقع تحریک آنها به برگشتن بود، و تشویق ایشان است تا در مراجعه بعد، برادر پدری خود را همراه بیاورند و در کنار این تشویق تهدیدی است که در آیه بعد آمده است: Γ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ Φ و اگر او را نیاورید دیگر طعامی به شما نمی‌فروشم، این سخن را گفت تا هوای مخالفت و عصیان او را در سر نپروراند، هم چنان که از گفتار ایشان در آیه بعد مشخص است Γ سَتُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ Φ گفتند: بزودی به پدرش اصرار می‌کنیم و به هر نحو شده فرمانت را انجام می‌دهیم.^۳

واژه‌ی "سْتُرَاوِدُ" از ریشه‌ی «رود» به معنای طلب کردن^۴، یا طلب همراه با اختیار و انتخاب^۵، یا خواستن چیزی با نرمی و مدار است. این واژه به معنای رفت و آمد نیز می‌باشد^۶ که رفت و آمد از لوازم طلب کردن در خارج می‌باشد^۷ و در تفاسیر به معنای مکرر مراجعه کردن به همراه اصرار ورزیدن^۸ و معنای طلب آمده است.^۹

تعبیر Γ إِنَّا لَفَاعِلُونَ Φ نشان می‌دهد که آنها یقین داشتند، می‌توانند از این پدر نفوذ کنند و موافقتش را جلب نمایند که این چنین قاطعانه به عزیز مصر قول می‌دادند. یوسف برای اینکه عواطف آنها را به سوی خود بیشتر جلب

۱. خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «کیل».

۲. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «کیل».

۳. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ص ۲۸۰.

۴. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «رود»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «رود».

۵. حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «رود».

۶. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «رود».

۷. أحمد، ابن فارس، معجم المقاییس اللغة، تصحیح عبد السلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق، ذیل ماده «رود».

۸. حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «رود».

۹. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ص ۲۸۶.

۱۰. أحمد بن مصطفی، مراغی، تفسیر المرآة، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۳، ص ۱۸؛ علی بن حسین، عاملی، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، تحقیق شیخ مالک محمودی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۰۸؛ سید محمدحسین، فضل الله، پیشین، ص ۲۳۶.

کند و به آنها اطمینان دهد، به کارگزارانش گفت: وجوه‌شان را که در برابر غله پرداخته‌اند، دور از چشم آنها، دربارهایشان بگذارید، تا هنگامی که نزد خانواده خود بازگشتند و بارها را گشودند، آن را بشناسند و بار دیگر به مصر بازگردند^۱ و قَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^۲. واژه "بضاعت" از ریشه‌ی "بضع" به معنای سرمایه یا قسمتی از مال که برای تجارت اختصاص داده می‌شود^۳، است این واژه در تفاسیر نیز به همان معنای لغویش به کار رفته است.^۴ واژه "رحال" جمع "رحل" به معنای ظرف (مثل خورجین خورجین) است^۵ و به معنای بار سفر و کوچ که بر شتران بسته می‌شود نیز آمده است.^۶

(ب) بازگشت به کنعان نزد پدر

پس از آنکه فرزندان یعقوب از سفر بازگشتند و نزد پدر رفتند در خواست عزیز مصر را برای پدر بازگو کردند و گفتند: اگر ما برادرمان را همراه خود به مصر به ماغلات (و خوار وبار) نمی‌دهند لذا گفتند: فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا^۱ زیرا آنها قبلاً برای یوسف 7 گفته بودند که پدرشان به مفارقت برادرشان رضایت نمی‌دهد این جمله اجمال آن جریان است که میان آنان و عزیز مصر گذشت که به مأموران دستور داده و دیگر به این چند نفر کنعانی طعام ندهند مگر وقتی که برادر پدری خود را همراه بیاورند.^۲ این معنا را با جمله کوتاه، مَنَّعَ مِنَّا الْكَيْلِ^۳، بیان می‌دارد و تعبیر به Γ أَخَانَا^۴

۱. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۳؛ محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ص ۱۹۰؛ أحمد بن مصطفی، مراغی، پیشین، ص ۱۸.

۲. سید علی‌اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «بضع»؛ خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «بضع»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «بضع»؛ حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «بضع»؛ حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «بضع»؛ فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «بضع»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «بضع».

۳. أحمد بن مصطفی، مراغی، پیشین، ص ۱۸؛ علی بن حسین، عاملی، پیشین، ص ۱۰۸؛ سید محمدحسین، فضل‌الله، پیشین، ص ۲۳۶؛ سید محمد تقی، مدرسی، تفسیر من هدی القرآن، تهران، انتشارات دارمحبی الحسین، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۲۲۷.

۴. فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «رحل».

۵. محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «رحل»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «رحل»؛ حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «رحل»؛ حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «رحل»؛ سید علی‌اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «رحل».

۶. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۲۹۱.

به این منظور بوده که شفقت خود را درباره او به پدر بفهمانند.^۱

"أمن" در آیه Γ قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ Φ به معنای اطمینان قلب نسبت به سلامت است که می‌فرماید: آیا درباره این فرزندم به شما اطمینان کنم همان‌طور که درباره برادرش اطمینان کردم زیرا عین این وعده را درباره یوسف نیز داده بودید.

جمله Γ قَالَ لَهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ Φ تفریع بر کلام سابقش که گفته بود آیا به شما اطمینان کنم نسبت به نگهداری او نتیجه می‌گیرد که وقتی اعتماد به شما بیهوده است و هیچ اثر و خاصیتی ندارد پس بهترین اطمینان، تنها آن اطمینان و توکلی است که به خدای سبحان باشد.^۲ و کسی که بر خدا توکل کند او برایش کفایت می‌کند لزوم اختیار اطمینان به خدا بر اعتماد به غیر او از این جهت است که خدای تعالی متصف به صفات کریمه است که متوکل را فریب نمی‌دهد و خدعه نمی‌کند بر خلاف مردم چرا که ایشان اسیر هوی و بازیچه هوس‌های خود می‌شوند. حضرت یعقوب از آنها وثیقه‌ای الهی خواست که تا آنجا که اختیار و قدرت حفظ برادر را دارند او را به پدر برگردانند و مثلاً او را نکشند و آواره و تبعیدش نکنند.^۳

در آیه Γ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بَضَعْتَنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا... Φ "یاأبانا مانبعی" استفهامی است، که از پدر پرسیدند. ما وقتی به مصر می‌رفتیم منظورمان خریدن طعام بوده نه تنها طعام به ما دادند بلکه کالای ما را هم به ما برگرداندند و این خود بهترین دلیل احترام ایشان به ماست. مانبعی را نافییه نیز گرفته‌اند، یعنی آنچه درباره عزیز مصر گفتیم دروغ بافی نبود. البته چه نافییه باشد چه استفهام در هر دو صورت یک معنا دارد.^۴

۱. سید محمدحسین، فضل الله، پیشین، ص ۲۳۶.

۲. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۸۲؛ محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۲۹۲.

۳. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۲۹۲؛ علی بن حسین، عاملی، پیشین، ص ۱۰۹.

۴. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۲۹۴؛ ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۵؛ فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۸۴.

Γذَالِكْ كَيْلٌ يَسِيرٌ یعنی این کیل طعامی که ما با خود آورده‌ایم، کیل اندکی است اگر برادر کوچک مان را با خود ببریم برای مان کافی نیست و ناگزیریم او را همراه خود ببریم.^۱ در تفسیر دیگری به معنای آسان بودن کیل بیان شده یعنی برای عزیز مصر آسان است که به ما غله بیشتری دهد زیرا او سخاوتمند است.^۲

حضرت یعقوب^۷ پس از شنیدن استدلال های فرزندان و با توجه به اوضاع خشک‌سالی و قحطی و از آنجا که در این شرایط وظیفه حفظ جان خاندانش را نیز داشت حاضر شد در قبال گرفتن وثیقه‌ی الهی که منظور از آن عهد و پیمان و سوگند با گواه گرفتن خداوند است منبى بر نگهداری از برادر، بنیامین را همراه آنان برای تهیه آذوقه راهی مصر کرد Γ(إِلَّا أَنْ يَحَاطَ بِكُمْ) یعنی حوادثی است که بر شما احاطه پیدا کند و مغلوب حوادث شوید که ممکن است کنایه از مرگ و میر یا هر حادثه‌ای که از کنترل بشر خارج است، باشد.^۳ الهی بودن این پیمان Γأَقَالَ اللَّهُ عَلِيمًا نَقُولُ وَكَيْلٌ اشاره دارد به تفاوت آن با آنچه در مورد حضرت یوسف^۷ به پدر گفته بودند.^۴

۲-۳-۲. مفاد روایی

اشاره

با بررسی برخی از منابع تفسیر روایی امامیه مشاهده شد یک روایت از امام باقر^۷ و یک روایت از امام رضا^۷ نقل شده است. روایات مربوط به این دسته از آیات تحت دو عنوان آمده است: یکی نخستین سفر برادران حضرت یوسف^۷ به مصر و دیگری به سرمایه‌ای که آنان به مصر آورده بودند اشاره می‌کند.

۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶ ص ۲۹۵؛ ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۵.

۲. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۵۶.

۳. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۵.

۴. نعمت الله، صالحی، پیشین، ص ۲۰۷.

الف) نخستین سفر برادران حضرت یوسف(ع) به مصر

ابی بصیر از امام باقر 7 روایت کرده که فرمودند: هنگامی که یعقوب 7 یوسف را از دست داد در فراغ او بسیار اندهناک بود... در این مدت به سختی محتاج و فقیر شده بود و زندگی اش دگرگون شده بود و در مصر سالی دو مرتبه یعنی در فصل زمستان و تابستان گندم و غذا فروخته می شد لذا یعقوب بعضی از فرزندان را با سرمایه ای اندکی که داشتند به همراه کاروانی راهی مصر نمود، هنگامی که نزد یوسف رفتند، یوسف آنها را شناخت اما آنها به خاطر عزت و هیبتی که وی داشت او را نشناختند. یوسف به آنها گفت: سرمایه تان را بیاورید و به غلامانش گفت: برای آنها سهمیه شان را آماده کنید و پس از اتمام کار سرمایه هایی که آورده اند را در بارهایشان قرار دهید این در حالی بود که برادرانش از این مسئله بی خبر بودند. آنگاه یوسف به آنها گفت: شنیده ام که دو برادر پدری دیگر هم دارید، آنها چه می کنند؟ گفتند: برادر بزرگ تر را گرگ خورد و برادر کوچک تر نزد پدرمان است و پدرمان نسبت به او سخت گیر و مهربان است. (کلمه "ضنین" در این روایت آمده است به معنای بخل ورزیدن به هر چیز قیمتی و نفیس می باشد^۱ و در واقع همان سخت گیری می باشد) و در اینجا یعنی او را از خود دور نمی کند و نسبت به او سخت گیر است. یوسف گفت: من می خواهم او را ببینم اگر دوباره برای تهیه آذوقه آمدید او را بیاورید. و اگر او را نیاورید به شما پیمانہ نمی دهم و اصلاً به من نزدیک نشوید. آنها گفتند: ما پدر را راضی می کنیم و او را می آوریم. هنگامی که نزد پدر باز گشتند و بارهایشان را باز کردند، سرمایه هایشان در بارها دیدند و پدر را از این مسأله مطلع کردند. پس از شش ماه که آذوقه و خوار و بارشان تمام شد یعقوب آنها را با سرمایه ای اندک به همراه بنیامین راهی مصر کرد و از آنها میثاقی محکم گرفت که از بنیامین بسیار محافظت کنند مگر آنکه حوادث آنچنان آنان را احاطه کند که مواظبت از وی خارج از توان آنان باشد...^۲

۱. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «ضنن»؛ خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «ضنن»؛ حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «ضنن».

۲. عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر 7 يحدث قال لما فقد يعقوب يوسف اشتد حزنه عليه و بكاؤه حتى ابيضت عيناه من الحزن، و احتاج حاجة شديدة و تغيرت حاله، قال: و كان يمتار القمح من مصر لعياله في السنة مرتين للشتاء و الصيف، و أنه بعث عدة من ولده ببضاعة يسيرة إلى مصر مع رفقة خرجت فلما دخلوا على يوسف و ذلك بعد ما ولاه العزيز مصر فعرفهم يوسف و لم يعرفه إخوته لهيبة الملك و عزته فقال لهم: هلموا ببضاعتكم قبل الرفاق، و قال لفتيانه: عجلوا لهؤلاء الكيل و أوفوهم، فإذا فرغتم فاجعلوا ببضاعتهم هذه في رحالهم و لا تعلموهم بذلك ففعلوا ثم قال لهم يوسف: قد بلغني أنه كان لكم أخوان لأبيكم فما فعلا قالوا: أما الكبير منهما فإن الذئب أكله، و أما

ب) مقل، سرمایه پسران یعقوب

در روایتی از امام رضا 7 آمده است که سرمایه پسران یعقوب مقل بود که در سرزمین ایشان (کنعان) فراوان بود.^۱ در مورد مقل آمده است که، صمغ درختی است که برای درمان سرفه، بواسیر، سنگ کلیه و آسان به دنیا آمدن بچه بسیار نافع است.^۲

۲.۳.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی

روایات مربوط به این طایفه از آیات همان مطالبی را مطرح می‌کند که در مفاد ظاهری آیات آمده است. وچندان توسعه نسبت مفادظاهری آیات ندارند، جز آنکه در روایتی از امام رضا 7 سرمایه فرزندان حضرت یعقوب 7 را مقل معرفی می‌نمایند.

الصغير فخلفناه عند أبيه و هو به ضنين و عليه شفيق، قال: فاني أحب أن تأتوني به معكم إذا جئتم لتمتارون Γ فإن لم تأتوني به فلا كيل لكم عندي و لا تقربون قالوا سئراؤد عنه أباه و إنما لفاعلون Φ فلما رجعوا إلى أبيهم فتخوا متاعهم فوجدوا بضاعتهم فيه قالوا: يا أبانا ما نبي هذه بضاعتنا قد ردت إلينا Φ و كيل لنا كيل قد زاد حمل بعير، Γ فأرسل معنا أخانا نكتل و إنما له لحافظون قال هل أمكنكم عليه إلا كما أمئتكم على أخيه من قبل Φ فلما احتاجوا إلى الميرة بعد ستة أشهر بعثهم يعقوب، و بعث معهم بضاعة يسيرة و بعث معهم ابن ياميل و أخذ عليهم بذلك موثقاً من الله لتأتني به إلا أن يحاط بكم أجمعين فانطلقوا مع الرفاق حتى دخلوا على يوسف ... محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۲؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، چاپ دوم، ج ۵، ص ۱۹۳؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۷؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۴۱.

۱. عن أحمد بن محمد عن أبي الحسن الرضا 7 قال سألته عن قوله: «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُرْجَاةٍ» قال: المقل و فی هذه الرواية «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُرْجَاةٍ» قال: كانت المقل، و كانت بلادهم بلاد المقل، و هي البضاعة. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۹۲.
۲. علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۴۸. (این توضیح در پاورقی کتاب قمی آمده است.)

۲.۴. ورود به شهر از راه‌های متفاوت

اشاره

این دسته از آیات (۶۸ تا ۶۹) اشاره می‌کند به توصیه حضرت یعقوب⁷ مبنی بر این که از یک راه وارد آن شهر نشوند بلکه از راه‌های متفاوت وارد شوند و همچنین اشاره می‌کند به توکل آن پیامبر و فرمان‌برداری فرزندان در نسبت به توصیه پدر. در پایان نیز به علمی که خداوند به آن حضرت عطا فرموده بود و اکثر مردم از آن بی‌خبر بودند اشاره می‌نماید.

آیات

وَقَالَ يَا بَنِيَّ ادْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷) وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لَّمَّا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶۸) Φ

ترجمه آیات

و گفت: ای پسران من، از یک در وارد نشوید، و از درهای مختلف وارد شوید و هیچ چیزی را که از طرف خدا (حتمی شد) است از شما دفع نمی‌کنم. حکم، جز برای خدا نیست تنها بر او توکل کرده‌ام و همه توکل کنندگان پس باید تنها بر او توکل کنند. (۶۷) و هنگامی که از همان جایی که پدرشان به آنان فرمان داده بود وارد شدند، هیچ چیزی را که از طرف خدا (حتمی شد) است از آنان دفع نمی‌کرد، جز اینکه خواسته‌ای در دل یعقوب بود، که انجامش داد و قطعاً او به خاطر آموزشی که به او داده بودیم، دانشمند بود و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. (۶۸)

۲.۴.۱. مفاد ظاهری آیات

الف) چشم زخم

با بررسی تعدادی از تفاسیر اجتهادی مشاهده گردید که اکثریت مفسیرین معتقدند که دلیل حضرت یعقوب 7 از توصیه به فرزندان مبنی بر دخول در شهر از راه های مختلف مسأله چشم زخم بوده است چون همگی برادر و اولاد یک پدر وهمچنین درشت اندام بودند واز این رو حضرت یعقوب 7 ترسید و مردم آنها را چشم بزندان^۱ برخی نیز گفته اند: حضرت یعقوب 7 ترسید مردم به آنها حسد ببرند و نیرو و قدرت آنها به سلطان مصر گوش زد کنند و او از آنها بیمناک شود و آنها را به زندان انداخته و یا به قتل برساند.^۲

اما در هیچ یک از این تفاسیر دلیل محکمی برای آنچه مفسیرین گفته اند (چشم زخم وحسد) وجود ندارد. آیت الله معرفت؛ در این باره می فرماید: گریز از تأثیر چشم زخم نیازمند ورود از درهای جداگانه نبود بلکه می توانستند از یک درب و طی چند نوبت و جداگانه وارد شهر شوند به علاوه آنکه آنها در لابلای جماعت انبوهی از کاروانیان و در میان بار و بانه فراوان وارد می شدند و با چنین وضعیتی چندان مشخص نمی شد که برادرانی از یک پدر هستند.^۳

در آیه بعد آمده است، و قتی از همان جایی که پدرشان به آنان فرمان داده بود وارد شدند این کار هیچ حادثه الهی را نمی توانست از آنها دور سازد Γ و Γ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ Φ بلکه تنها فایده اش این بود که حاجتی در دل یعقوب 7 بود که از این طریق انجام می شد Γ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا Φ . برخی از مفسران نیز گفته اند: تنها اثرش تسکین خاطر پدر و آرامش قلب او بود، چرا که او از همه فرزندان خود دور بود، و شب و روز در فکر آنها و یوسف 7 بود، و از گزند حوادث و حسد حسودان و بدخواهان بر آنها می ترسید، و همین اندازه که اطمینان داشت آنها دستوراتش را به کار می بندند دل خوش بود.^۴

۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۲۹۵؛ ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۵؛ فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۵۶؛ سید محمدحسین، فضل الله، پیشین، ص ۲۴۰؛ سید محمدتقی، مدرسی، پیشین، ص ۲۳۱؛ بهاء الدین، شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، انتشارات دفتر نشر داد، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۵۳۹.

۲. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۵۶.

۳. محمدهادی، معرفت، نقد شبهات پیرامون قرآن کریم، ترجمه حسن حکیم باشی و دیگران، قم، مؤسسه فرهنگی تمهید، ۱۳۸۸، ص ۲۸۱.

۴. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۱.

سپس قرآن حضرت یعقوب⁷ را با این جمله مدح و توصیف می‌کند که، او از طریق تعلیمی که ما به او دادیم، علم و آگاهی داشت، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند¹ Γ و إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ Φ . به نظر می‌رسد با توجه به این جمله (که مدح و توصیفی است برای حضرت یعقوب⁷) خداوند به وی علمی خاص عنایت کرده و از مسائلی خاص با خبرش نموده بود که دیگر مردم از آن بی‌خبرند. لذا با توجه به همین علم به فرزندان خود توصیه می‌کند که از درهای مختلف وارد شهر شوند.

علامه طباطبایی؛ در این باره می‌فرماید: "عَلَّمْنَاهُ" تعلیم را به خداوند نسبت داده و مراد علم موهبتی است نه اکتسابی. و این علم موهبت نتیجه اخلاص در توحید اوست و در این جمله می‌خواهد حق را به حضرت یعقوب⁷ بدهد و او را برای آنچه که به فرزندانش سفارش کرد و در آخر به خدا توکل نمود تصدیق نماید.²

آیت الله معرفت؛ با توجه به این قسمت از آیه Γ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ Φ احتمال می‌دهد که یعقوب از همان پاسخ منفی عزیز مصر به فرزندانش و اظهار اینکه برادر دیگران را بیاورید فهمیده بود که او خود حضرت یوسف⁷ است و با این کار می‌خواست به شخصیت شناسی عزیز مصر پردازد و این کار با ورود یک باره و دست جمعی برادران یوسف ممکن نبود بلکه باید جدا گانه وارد می‌شدند.³

(ب) توکل

"تَوَكَّلْ" از ماده "وکل" به معنای واگذار کردن،⁴ واگذار کردن کار به دیگری و به او اعتماد کردن می‌باشد.⁵ و نیز به معنای اظهار عجز نمودن و انقطاع از همه مخلوقات⁶ آمده است.

۱. همان.

۲. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۳۰۱.

۳. محمدهادی، معرفت، پیشین، ص ۲۸۰.

۴. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «وکل».

۵. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «وکل».

۶. حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «وکل».

توکل به دو گونه است : ۱- (تَوَكَّلْتُ لِفُلَانٍ) یعنی قبول وکالت از او کردم ۲- (تَوَكَّلْتُ عَلَيْهِ) یعنی باو اعتماد کردم و امیدوار شدم.^۱ و در اسماء الهی ، خداوند کفالت در ارزاق بندگان را دارد "الْوَكِيلُ" هو الْقَيِّمُ الْكَفِيلُ بِأَرْزَاقِ الْعِبَادِ.^۲

و عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ Φ لازم و ضروری است که مردم متوکل باشند و بر او توکل کنند.

۲.۴.۲. مفاد روایی

اشاره

ذیل این دسته آیات ۱۳ روایت مورد بررسی قرار گرفت است که ۱۱ مورد آن از پیامبر 6 یک مورد از امام علی 7 و یک مورد از امام صادق 7 نقل شده است. این روایات تحت دو عنوان آمده است: چشم زخم در تفاسیر روایی و توکل.

الف) چشم زخم در تفاسیر روایی

در منابع تفسیر روایی شیعه ذیل آیه Γ وَ قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَحْكُمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ Φ روایات گوناگونی پیرامون چشم زخم آمده است، رسول اکرم 6 در این باره فرموده‌اند: چشم حق است و اثر دارد و چشم قله‌های کوه را فرود می‌آورد.^۳ واژه "الْحَالِقُ" به معنای کوه بلند یا قله کوه است.^۴ یعنی قدرت و اثر چشم به حدی است که می‌تواند قله مرتفع مرتفع کوه را به زیر آورد. در حدیث دیگری آمده است که آن حضرت برای حسن و حسین 8 دعای چشم زخم می‌خواند، و برای دفع آن این جملات را می‌فرمودند: «اعیذ كما بكلمات الله التامة من كل شیطان و هامة و من كل عین لامة» یعنی شما را در پناه کلمات تامه خدا قرار می‌دهم از شر هر دیو و هر جنبنده‌ای و از شر هر چشم زخمی

۱. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «وکل»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «وکل».

۲. مبارک بن محمد، ابن اثیر جزری، پیشین، ذیل ماده «وکل».

۳. رووا فيه الخبر عن النبي 6 أن العين حق و العين تستنزل الحالق. محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، پیشین، ج ۶ ص ۶.

۴. فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «حلق».

و ابراهیم 7 نیز برای دفع چشم زخم و بلا از دو پسر خویش همین دعا را بر آنها می‌خواند، چنان‌چه موسی 7 نیز دو پسر هارون را با همین کلمات تعویذ می‌کرد.^۱

و نیز در روایت دیگری آمده است: پسران جعفر بن ابیطالب سفید رو بودند و اسماء بنت عمیس به پیغمبر خدا 6 عرض کرد: ای رسول خدا، اینها چشم‌گیر هستند و زود مورد اصابت چشم مردم قرار می‌گیرند آیا وسیله‌ای برای دفع چشم زخم آنها تهیه کنم؟ فرمود: آری.^۲

همچنین، در روایتی آمده است که جبرئیل برای رسول خدا 6 دعای چشم زخم خواند و آن را به آن حضرت آموخت و آن دعا این است: (بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ) به نام خدا تو را پناه می‌دهم از شر چشم هر حسودی خدا شفایت دهد.^۳

در تفاسیر روایی اهل تسنن نیز ذیل آیه مورد نظر روایاتی مبنی بر سفارش حضرت یعقوب 7 بر عدم دخول در شهر از یک درب به دلیل چشم زخم آمده است. به طور مثال در کتاب الدرالمختور روایاتی به نقل از ابن عباس و حسن و قتاده و ضحاک و سدی و ابومسلم آمده است مبنی بر این که این دستور یعقوب به این علت بود که چون آنها برادر یکدیگر و اولاد یک پدر بودند و از نظر جمال و کمال و هیئت نیز ممتاز بودند، ترسید چشم بخورند.^۴ (از

۱. بِنُ مَاجَةَ فِي السَّنَنِ وَ أَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحَلِيَّةِ وَ السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ 6 كَانَ يَعُوذُ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا فَيَقُولُ أُعِيدْكُمْ بِاللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَ هَامَّةٍ وَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ وَ كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَعُوذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ. محمد بن علی، ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب: (لا یمن شهر آشوب)، قم، انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۳، ص ۳۸۳.

۲. روی ان بنی جعفر بن ابی طالب 7 كانوا غلمانا بیضا فقالت أسماء بنت عمیس یا رسول الله ان العین الیهم سربعة أ فاسترقی لهم من العین؟ فقال 6: نعم. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۴۰.

۳. و روی أن جبرائیل 7 رقی رسول الله و علمه الرقیة و هی بسم الله أرقیک من کل عین حاسد الله یشفیک؛ و روی عن النبی 6 أنه قال لو کان یسبق القدر لسبقته العین. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۴۰.

۴. أخرج ابن جریر و ابن ابی حاتم عن ابن عباس رضی الله عنهما فی قوله 6 قال یا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ قال رهب یعقوب علیهم العین. و أخرج ابن ابی شیبة و ابن جریر و ابن المنذر عن محمد بن كعب رضی الله عنه فی قوله 6 لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ قال خسی علیهم العین. و أخرج ابن جریر عن الضحاک رضی الله عنه فی قوله 6 لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ قال خسی یعقوب علی ولده العین.

و أخرج ابن ابی حاتم عن مجاهد رضی الله عنه فی قوله 6 لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ قال خاف علیهم العین. و أخرج عبدالرزاق و ابن-جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و أبوالشیخ عن قتادة رضی الله عنه فی قوله 6 لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ قال كانوا قد أوتوا صورا و

آنجا که هیچ کدام از این روایات فرمایشات معصومین: نبود طرق آنها به صحابه ختم می شود به ذکر آنها در پاورقی اکتفا شده است.)

باتوجه به روایاتی که از منابع تفسیر روایی شیعه و الدرالمنثور پیرامون چشم زخم ذیل آیه Γ و قَالَ يَا بَنِي آدَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ Φ آوردیم، روایاتی که در الدرالمنثور (و سایر منابع تفسیر روایی اهل تسنن آمده است) اشاره مستقیم به دلالت آیه مورد نظر به مسأله چشم زخم دارد حال آنکه روایات موجود در منابع تفسیر روایی شیعه دلالت بر خود مسأله چشم زخم دارد و هیچ ارتباط مستقیمی با آیه مورد نظر ندارد از این رو مشخص می گردد که اصل این مبحث از تفاسیر روایی اهل تسنن نشأت گرفته است. اما از آنجا که روایتی دال بر اشاره معصوم 7 بر دلالت این آیه بر چشم زخم یافت نشده است لذا مفسرین روایی شیعه به ذکر روایاتی که به طور خاص بر مسأله چشم زخم پرداخته است روی آورده اند. حال آنکه مسأله چشم زخم و دلالت این آیه بر چشم زخم دو امر کاملاً مجزا هستند. باتوجه به احادیث فوق و احادیث دیگری که در سایر منابع روایی شیعه آمده است^۱ اصل

جمالا فحشى عليهم أنفس الناس. و أخرج ابن أبي شيبة و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ عن مجاهد في قوله إنا حاجة في نفس يعقوب فضاها قال خيفة العين على بني. جلال الدين، سيوطي، پیشین، ص ۲۶.

۱. و روى عن النبي $\mathbb{6}$ أنه قال: لو كان شيء يسبق القدر لسبقته العين. - السائس قوله $\mathbb{6}$ العين حق و لو كان شيء يسبق القدر لسبقت العين القدر - و منه، روى عن النبي $\mathbb{6}$ أن العين حق و أنها تدخل الجمل و الثور التنور. - الجعفریات، بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جدّه علي بن الحسين عن أبيه عن علي بن أبي طالب $\mathbb{7}$ قال قال رسول الله $\mathbb{6}$ لا عدوى و لا طيرة و لا هام و العين حق و الفأل حق. محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، پیشین، ج ۶، ص ۷.

و قال (على) $\mathbb{7}$ العين حق و الرقى حق و السحر حق و الفأل حق و الطيرة ليست بحق و العدوى ليست بحق و الطيب نشرة و العسل نشرة و الركوب نشرة و النظر إلى الخضرة نشرة - عبدالله بن عبد ربه العبدی البصری عن أبي رجا عن شعبة عن أبي إسحاق عن الحرث عن علي ع أتى النبي $\mathbb{6}$ فوافقته معتماً فقال يا محمد ما هذا العم الذي أراه في وجهك قال الحسن و الحسين أصابتها عين فقال يا محمد صدق العين فإن العين حق ثم قال أ فلا عودتھما بهذه الكلمات قال و ما هن يا جبرئیل فقال قل اللهم يا ذا السلطان العظيم و المن القديم و الوجه الكريم يا ذا الكلمات الثمات و الدعوات المستجابات عاف الحسن و الحسين من أنفس الجن و أعین الإنس فقالها النبي $\mathbb{6}$ فقاما يلعبان بين يديه فقال النبي لأصحابه عودوا نساءكم و أولادكم بهذه التوحيد فإنه لا يتعود المنعودون بمثله. محمد بن حسين، شريف الرضى، نهج البلاغة (للصباحي صالح)، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق، چاپ اول، ص ۵۴۶.

و قال رسول الله $\mathbb{6}$ العين حق و لو كان شيء سابق القدر سبقته العين و إذا اغتسلتم فاعسلوا. عبدعلى بن جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۴۰؛ محمد بن زین الدین، ابن أبي جمهور، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، قم، دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۶۹.

إذا رأى أحدكم من نفسه أو ماله أو من أخيه ما يعجبه فليدع له بالبركة فإن العين حق. ابوالقاسم، پاینده، نهج الفصاحة (مجموعه كلمات قصار حضرت رسول $\mathbb{6}$)، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲، چاپ چهارم، ص ۱۹۳.

مسئله چشم زخم قابل تأمل است همچنین بسیاری از اهل تحقیق موضوع چشم زخم را ثابت کرده اند.^۱ اما ما در این جا پیرامون حقیقت آن بحث نمی‌کنیم آنچه در اینجا مورد بحث است عدم اشاره روایات معصومین: بر این مسئله در آیه مورد نظر می‌باشد.

ب) توکل

ذیل آیه ۱۰۷...إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ تنها یک روایت در باب توکل آمده است آن هم روایتی است که امام صادق 7 کشاورزان را به عنوان متوکلان معرفی می‌نماید.^۲ به نظر می‌رسد دلیل آن حضرت از این سخن چنین باشد که، کشاورزان در عین آن‌که، کشت و کار خود را انجام می‌دهد و به آنها رسیدگی می‌کنند سایر امور را به خدا واگذار می‌نمایند.

۲.۴.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی

روایات موجود ذیل این دسته از آیات، روایاتی است که در باره چشم زخم آمده است و طبق توضیحی که آوردیم مرتبط با آیات نمی‌باشد. تنها در روایت امام صادق 7 پیرامون ۱۰۷...إِنِ الْمُتَوَكِّلُونَ، امام کشاورزان را متوکلان معرفی می‌کنند که در واقع آنها یکی از مصادیق متوکلان می‌باشند.

۲.۵. بنیامین در محضر حضرت یوسف (ع)

اشاره

این دسته از آیات (۶۹ تا ۸۲) پیرامون سفر دوم برادران حضرت یوسف 7 به همراه بنیامین به مصر می‌باشد و بیان می‌دارند که حضرت یوسف 7 با اجرای نقشه ای که خداوند به او آموخته بود توانست برادرش را نزد خود نگه دارد و

۱. برای مطالعه بیشتر به کتاب «شبهات و ردود حول القرآن الکریم» نوشته آیت الله معرفت مراجعه شود.

۲. این روایت را در فصل گونه شناسی روایات ذکر خواهیم نمود.

آن نقشه اتهام سرقت به کاروانی بود که برادران حضرت یوسف 7 در آن بودند و استفاده از قانون بنی اسرائیل در برخورد با سارق از نکات مهم این دسته از آیات می‌باشد که با اقرار خود برادران بکار گرفته شد. پس از دستگیری بنیامین برادران که نمی‌توانستند بدون او نزد پدر باز گردند، تا آنجا که توانستند با حضرت یوسف 7 صحبت کردند تا شاید بنیامین را آزاد کند و به او گفتند: که وی پدری سالمند و ناتوان دارد و حاضر شدند یکی از خودشان به جای بنیامین بماند اما حضرت یوسف 7 به شدت پیشنهاد آنها را رد کرد و سر انجام آنها بدون بنیامین نزد پدر بازگشتند برادر بزرگتر نیز حاضر نشد به کنعان برگردد و در مصر ماند تا یا پدرش به او رخصت دهد یا خداوند برایش حکم کند. او به سایر برادران توصیه کرد که آنچه اتفاق افتاده را برای پدر بگویند و کاروانیان را بر این امر شاهد بگیرند.

آیات

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئَسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٦٩) فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِيرَحِلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَدْخُلُوهُنَّ أَيْتَهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (٧٠) قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْنِهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ (٧١) قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (٧٢) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (٧٣) قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَذَّابِينَ (٧٤) قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِيرَحِلْهُ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (٧٥) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرِجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (٧٦) قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (٧٧) قَالُوا يَايَهُا الْعَزِيزُ إِنْ لَهٗ أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرْتَكِ مِنْ الْمُحْسِنِينَ (٧٨) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَّظَالِمُونَ (٧٩) فَلَمَّا اسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَطْتُمْ فَيُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ أَذِنَ لِيَأْبَاؤُا بِحُكْمِ اللَّهِ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (٨٠) ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (٨١) وَ سَلِّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (٨٢) Φ

ترجمه آیات

و هنگامی که (برادران)، بر یوسف وارد شدند، برادرش (بنیامین) را در آغوش خود گرفت، (و) گفت: در حقیقت من، خود برادر تو هستم! پس از آنچه (برادران) همواره انجام می‌دادند، اندوهگین مَبَاش! (۶۹) و هنگامی که آن (برادران) را با بارهایشان مجهّز ساخت، جام (سلطان) را در بارِ برادرش (بنیامین) گذاشت، سپس ندا دهنده‌ای بانگ زد: ای کاروان [یان]، قطعاً شما دزد هستید. (۷۰) (برادران) در حالی که رو به سوی آن (مأموران) کردند، گفتند: چه چیزی گم کرده‌اید؟! (۷۱) گفتند: (جام) پیمانۀ سلطان را گم کرده‌ایم، و برای کسی که آن را بیاورد، یک بارِ شتر (جایزه) است و من ضامن آن (جایزه) هستم. (۷۲) (برادران) گفتند: به خدا سوگند، یقیناً می‌دانید که (ما) نیامده‌ایم تا در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم! (۷۳) (مأموران) گفتند: اگر دروغگو باشید، پس کیفرش چیست؟ (۷۴) (برادران) گفتند: کیفرش (آن است که) هر کس (پیمانۀ) در بارِ او پیدا شود، پس (بندگی) وی، کیفر آن خواهد بود (ما) ستمکاران را اینگونه کیفر می‌دهیم. (۷۵) پس (یوسف) قبل از ظرف برادرش، به (کاوش) ظرف‌های آن (برادر) آن پرداخت سپس آن را از ظرف برادرش بیرون آورد این گونه برای یوسف نقشه کشیدیم! در آیین سلطان (مصر جایزه) نبود که برادرش را (به گرو) بگیرد، جز آنکه خدا بخواهد. رتبه‌های هر کس را بخواهیم (و شایسته بدانیم) بالا می‌بریم و برتر از هر دانشمندی، دانایی است. (۷۶) (برادران) گفتند: اگر [بنیامین] دزدی کند، پس تحقیقاً برادرش (یوسف نیز) قبل از [او] دزدی کرد. و یوسف آن (ناراحتی) را در درون خودش پنهان داشت، و آن را برای آن (برادر) آن آشکار نکرد (و) گفت: شما از نظر منزلت بدترین (مردم) هستید! و خدا به آنچه وصف می‌کنید، داناتر است. (۷۷) (برادران) گفتند: ای عزیز! در واقع او پدر پیر کهنسالی دارد، پس یکی از ما را به جای او بگیر [چرا] که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۷۸) گفت: پناه بر خدا که جز کسی که وسایلمان را نزد او یافته‌ایم، (گرو) بگیریم که در این صورت، قطعاً ما از ستمکارانیم. (۷۹) و هنگامی که (برادران) از او ناامید شدند، رازگویان خلوت کردند، (و برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان محکم الهی گرفته و پیش از [این] درباره یوسف کوتاهی کردید؟! و از این سرزمین جدا نمی‌شوم، تا پدرم به من رخصت دهد یا خدا درباره من حکم کند، که او بهترین داوران است. (۸۰) به سوی پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدر ما، در واقع پسر دزدی کرد و جز به آنچه می‌دانستیم گواهی ندادیم و مراقب (امور) پنهان نبودیم. (۸۱) و از (مردم) آن آبادی که در آن بودیم و از (اهل) کاروان که با آن آمدیم بپرس و قطعاً ما راستگوییم. (۸۲)

۲.۵.۱. مفاد ظاهری آیات

الف) ملاقات محرمانه و توطئه مشروع

فرزندان حضرت یعقوب⁷ بازهم برای تهیه مواد غذایی به مصر سفر کردند و این بار بنیامین نیز همراه آنان بود وقتی به محضر حضرت یوسف⁷ رسیدند وی از آنها پذیرایی کرد و مورد هرگونه احترام واقع گشتند^۱ سپس یوسف⁷ بنیامین را نزد خود خواند. "أوی" از باب افعال به معنای مسکن دادن و نازل کردن است Γ أوی إِلَيْهِ أَخَاهُ^Φ یعنی برادرش را بخود منضم کرد و نزد خویش نازل کرد^۲ همچنین به معنای پناه دادن و به هم پیوستن^۳ نیز می‌باشد.

سپس خود را به او معرفی کرد Γ أَنَا أَخُوكَ^Φ من برادر تو هستم، یعنی همان یوسفی که از دیر زمان ناپدید شده بود. این جمله یا خبر بعد از خبر است و یا جواب از سؤال مقدر(که ممکن است بنیامین کرده و از یوسف پرسیده باشد تو کیستی؟) و از ظاهر سیاق آیات بر می‌آید که یوسف⁷ در خلوت و پنهانی خود را به برادرش معرفی کرد. با توجه به این که بعدها به برادرانش می‌گوید: Γ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا^۴.

در آن ملاقات محرمانه که حضرت یوسف⁷ خود را به‌طور خصوصی به بنیامین معرفی کرد، وی را از نقشه خویش که برای نگه داشتن او داشت، مطلع ساخت. و به او گفت: نگران نباش. "لَا تَبْتَئِسْ"^۵ باب افتعال، یعنی غمگین و محزون نباش.^۵ و از آیات بعد مشخص می‌شود که این نقشه را خداوند برای یوسف طراحی کرده و به قلب یوسف الهام یا وحی نموده بود^۶ چون "کِدْنَا" با لام به یوسف متعدی شده حمل بر تعلیم آن می‌شود یعنی خداوند این کید را به یوسف آموخته بود. Γ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فَيُدِينِ الْمَلِكِ^Φ از این رو او و برادرش گرچه می‌دانستند این کار باعث رنج بیشتر یعقوب می‌شود مطابق نقشه عمل نمودند و این تکمیل آزمایش پدرش یعقوب، و

۱. نعمت الله، صالحی، پیشین، ص ۲۱۵.

۲. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «أوی».

۳. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «أوی»؛ فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «أوی».

۴. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶ ص ۳۰۳.

۵. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «بأس»؛ حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «بأس».

۶. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۹.

۷. ابوالقاسم، تجری، پیشین، ص ۱۱۴.

آزمایش سایر برادران بود همچنین خداوند می‌فرماید: ما درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم Γ تَرَفُّعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأِ Φ . که پیروزی در آزمایش‌ها، راهی برای بالا رفتن درجات است.

ب) اعلام سرقت

هنگامی که بارهای برادران را مجهز ساختند، جام سلطان را در بار برادرش بنیامین گذاشت Γ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِيرَحْلِ أَخِي Φ "سقایة" به معنای ظرفی که با آن آب می‌دهند (مشرب)، و در بیانات سوره یوسف گویا آن ظرف هم مشربه بود که پادشاه در آن آب می‌نوشد.^۱ برخی گفته‌اند آن ظرف از طلا بود^۲ و برخی نیز گفته‌اند نقره بود.^۳ سپس مأموران کیل مواد غذایی مشاهده کردند که اثری از پیمانانه مخصوص و گران قیمت نیست، در حالی که قبلا در دست آنها بود؛ لذا همین که قافله آماده حرکت شد، کسی فریاد زد: ای اهل قافله شما سارق هستید! Γ اَتَمُّ أَدْنَى مَّوَدَّنٍ أَيَّتُهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ . واژه "عیر" به معنای کاروان و قافله است^۴ همچنین به گروهی که بارهای طعام دارند نیز گفته می‌شود اعم از مردان و شتران حامل طعام باشند.^۵ و اصل آن خروج از محل و حرکت به مقصدی معین است.^۶ و در تفاسیر نیز به همان معنای لغوی به کار رفته است.^۷

برادران حضرت یوسف⁷ که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند، چرا که هرگز چنین احتمالی به ذهن‌شان خطور نمی‌کرد که بعد از آن همه احترام و اکرام، متهم به سرقت شوند! لذا رو به آنها کردند و گفتند: مگر چه چیز گم کرده‌اید؟ Γ قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ Φ . گفتند: ما پیمانانه سلطان را گم کرده‌ایم و نسبت به شما ظنین هستیم Γ قَالُوا نَفَقِدُ صُوعَ الْمَلِكِ Φ . "صواع" ظرف آبخوری و پیمانانه‌ای است که مذکر و مؤنث

-
۱. خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «سقی»؛ فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «سقی»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «سقی»؛ أحمد بن مصطفی، مراغی، پیشین، ص ۲۱؛ علی بن حسین، عاملی، پیشین، ص ۱۱۰.
 ۲. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۶۶.
 ۳. فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «سقی».
 ۴. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «عیر»؛ فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «عیر».
 ۵. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «عیر».
 ۶. حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «عیر».
 ۷. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۶۴؛ أحمد بن مصطفی، مراغی، پیشین، ص ۲۰؛ علی بن حسین، عاملی، پیشین، ص ۱۰۹.

در آن یکسان است. از دید گاه اکثر لغویون صواع و سقایه یک چیز است^۱ و از نظر مفسرین نیز منافاتی بین صواع و سقایه وجود ندارند^۲ زیرا چنین به نظر می‌رسد که پیمانہ در آغاز ظرف آبخوری ملک بوده اما هنگامی که غلات در سرزمین مصر گران و کمیاب و جیره‌بندی شد برای اظهار اهمیت آن و این که مردم نهایت دقت را در صرفه‌جویی به خرج دهند آن را با ظرف آبخوری ملک پیمانہ می‌کردند.^۳

و از آنجا که پیمانہ گران قیمت و مورد علاقه ملک بوده است، هر کس آن را بیابد و بیاورد، یک بار شتر به او جایزه خواهیم داد Γ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلٌ بَعِيرٌ Φ . واژه "حَمْلٌ" به معنای برداشتن بار یا حمل در باطن مثل فرزند در شکم^۴ که به صورت متصل است.^۵ به کسرحاء بار ظاهری، مثل باری که بر دوش گرفته می‌شود^۶ و منفصل است.^۷ است. این واژه در تفاسیر نیز به همین معنا به کار رفته است.^۸

سپس گوینده سخن، برای تاکید بیشتر گفت: و من شخصاً این جایزه را تضمین می‌کنم. Γ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ Φ . برادران سخت از شنیدن این سخن نگران و دست پاچه شدند، و نمی‌دانستند جریان چیست؟ رو به آنها کرده گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچ‌گاه سارق نبوده‌ایم. اینکه گفتند: شما خود می‌دانید که ما اهل فساد و سرفقت نیستیم شاید اشاره به این باشد که شما سابقه ما را به خوبی دارید که در دفعه گذشته قیمت پرداختیما را در بارهایمان گذاشتید و ما مجدداً به سوی شما بازگشتیم و اعلام کردیم حال چگونه

۱. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «صوع»؛ فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «صوع»؛ خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «صوع»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «صوع»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «صوع».

۲. أحمد بن مصطفی، مراغی، پیشین، ص ۲۲؛ علی بن حسین، عاملی، پیشین، ص ۱۱۰.

۳. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۱.

۴. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «حمل»؛ حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «حمل».

۵. حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «حمل»؛ فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «حمل»؛ خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ذیل ماده «حمل»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «حمل».

۶. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «حمل»؛ حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «حمل».

۷. حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «حمل»؛ فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «حمل»؛ خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ذیل ماده «حمل»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «حمل».

۸. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۲۹۵؛ ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۳؛ فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۶۷؛ محمد بن طاهر، ابن عاشور، تفسیر التحرير و التنوير، ج ۱۲، ص ۹۷.

ممکن است دست به سرقت بزنیم؟ در این هنگام مأموران رو به آنها کرده و گفتند: اگر شما دروغ بگوئید جزایش چیست؟ Γ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ Φ . آنها در پاسخ گفتند: جزایش این است که هر کس پیمانۀ ملک، در بار او پیدا شود خودش را، توقیف کنید و به جای آن بردارید Γ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ Φ . ما این چنین ستمکاران را کیفر می‌دهیم Γ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ Φ . مسأله مهم این جاست که اگر حضرت یوسف 7 می‌خواست طبق قوانین مصر با برادرش بنیامین رفتار کند می‌بایست او را مضروب می‌سازد و به زندان می‌افکند و علاوه بر اینکه سبب آزار برادر می‌شد، به هدفش که نگهداشتن برادر نزد خود بود، نمی‌رسید، لذا قبلاً از برادران اعتراف گرفت که اگر شما دست به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شما چیست؟ آنها هم طبق سنتی که داشتند پاسخ دادند که در محیط ما سنت این است که شخص سارق را در برابر سرقتی که کرده بر می‌دارند و از او کار می‌کشند، و یوسف طبق همین برنامه با آنها رفتار کرد، چرا که یکی از طرق کیفر مجرم آنست که او را طبق قانون و سنت خودش کیفر دهند.

در پاسخ به این سؤال که چرا یوسف به کسانی که دزدی نکرده بودند نسبت دزدی داد نظرات مختلفی وجود دارد، شاید مراد از قول Γ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ استفهام باشد که پاسخ یا راست است یا دروغ ...^۱ این احتمال در کتب تفسیری دیگر نیز آمده است از آن جمله می‌توان به تفسیر احسن الحدیث اشاره کرد که می‌گوید معلوم نیست این جمله را به عنوان خبر گفته‌اند یا به صورت پرسش و استفهام صادر شده است و نظیر آن در کلام عرب بسیار است که جمله‌ای را بصورت خبر ذکر می‌کنند و منظور استفهام است.^۲ (نظرات مختلفی مستند به روایات پیرامون این مسأله وجود دارد که در بخش بررسی مفاد روایی را به آنها خواهیم پرداخت.)

آنگاه حضرت یوسف 7 دستور داد که بارهای آنها را بکشایند و یک یک بازرسی کنند، منتها برای اینکه طرح و نقشه اصلی معلوم نشود، بازرسی را از بارهای دیگران و قبل از بار برادرش بنیامین آغاز کرد و سپس پیمانۀ مخصوص را از بار برادرش بیرون آورد همین که پیمانۀ در بار بنیامین پیدا شد، دهان برادران از تعجب باز ماند، بسیار

۱. محمدباقر بن محمدتقی، مجلسی، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۳۳۹.

۲. احسن الحدیث سید هاشم رسولی محلاتی ص ۱۱۶

ناراحت شدند و خود را در بن بست عجیبی دیدند. از یک سو برادر آنها ظاهراً مرتکب چنین سرقتی شده و مایه سرشکستگی آنهاست، و از سوی دیگر موقعیت آنها را نزد عزیز مصر به خطر می‌اندازد، و برای آینده جلب حمایت او ممکن نیست، و از همه اینها گذشته پاسخ پدر را چه بگویند؟ چگونه او باور می‌کند که برادران تقصیری در این زمینه نداشته‌اند؟^۱

برادران به فکر افتادند که برای کسب مجدد آبروی خود حساب او را از خود جدا کنند و این خیانت را به حساب مخصوص بنیامین بگذارند^۲ لذا گفتند این کار ربطی به ما ندارد او از ناحیه مادر از ما جداست و وراثت اثر دارد زیرا او برادری داشت که از مادر یکی بودند و او هم قبلاً دزدی کرده بود.^۳ Γ قَالُوا إِن يَسْرِقُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِن قَبْلُ Φ ^۴ برخی از مفسران معتقدند با این جمله حسد پوشیده برادران دوباره فاش شد.^۵ و برخی دیگر گفته‌اند آنها می-خواستند سابقه شان نزد عزیز خراب نشود و خود را تبرئه کنند.^۶ بدون شک آن حضرت با شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد اما این قضیه را با همه تلخی و ناگواری در وجود خود پنهان کرد و در پاسخ آنان گفت: که شما بدترین خلق هستید Γ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَّانًا Φ و در واقع به طور سربسته به آنها گفت: به دلیل تناقضی که در گفتار شما و آن حسدی که در دل‌های شماست و به خاطر آن ارتکاب دروغی که در برابر عزیز مصر ورزیدید آن هم بعد از آن همه اکرام و احسان که نسبت به شما کرد شما بدترین خلق هستید.^۷

برادران که نمی‌دانستند چگونه باید بدون بنیامین نزد پدر بروند، رو به سوی حضرت یوسف⁷ کرده و گفتند: ای عزیز مصر! او پدری دارد پیر و سال خورده که قدرت بر تحمل فراق او را ندارد ما طبق اصرار تو او را از پدر جدا کردیم و او از ما پیمان مؤکد گرفته که به هر قیمتی هست، او را بازگردانیم، یکی از ما را به جای او بگیر Γ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ Φ چرا که ما ترا از نیکوکاران می‌بینیم Γ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ Φ

۱. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، صص ۳۷-۳۹.

۲. ابو القاسم، تجری، پیشین، ص ۱۱۶.

۳. نعمت الله، صالحی، پیشین، ص ۲۲۶.

۴. این جمله اشاره به ماجرای دارد که در روایات به آن اشاره شده‌است و در قسمت بررسی مفاد روایی به آن می‌پردازیم.

۵. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۳۱۰؛ فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۸۲.

۶. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۲؛ محمد بن طاهر، ابن عاشور، پیشین، ص ۱۰۱.

۷. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۳۱۰.

و این اولین بار نیست که نسبت به ما محبت فرمودی بیا و محبت خود را با این کار تکمیل فرما یوسف این پیشنهاد را شدیداً نفی کرد و گفت: پناه بر خدا چگونه ممکن است ما کسی را جز آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم Γ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ Φ اگر چنین کنیم مسلماً ظالم خواهیم بود Γ إِنَّا إِذَا لَطَالِمُونَ Φ

قابل توجه اینکه حضرت یوسف 7 در این گفتار خود هیچ‌گونه نسبت سرقت به برادر نمی‌دهد بلکه از او تعبیر می‌کند به کسی که متاع خود را نزد او یافته‌ایم، و این دلیل بر آن است که او دقیقاً توجه داشت که در زندگی هرگز خلاف نگوید.^۲

ج) شورای محرمانه

وقتی برادران یوسف مایوس شدند از این که دست از برادرشان برداشته آزادش کنند حتی به اینکه یکی از ایشان را به جای او بگیرند، از میان جمعیت به کناری رفتند و آرام به گفتگو پرداختند. در این جلسه محرمانه نگرانی و غصه ده فرزند یعقوب به منتهای شدت رسید و بزرگ آنان چند مسأله را به آنان یادآوری کرد. ۱- پیمان با پدر ۲- وکالت خدا بر آن پیمان از جانب پدر ۳- آنچه با حضرت یوسف 7 کرده بودند و سابقه خرابشان نزد پدر. سپس گفت: من در این سرزمین می‌مانم تا پدر به من اذن دهد یا گشایش و حکمی از جانب خدا برسد. شما آذوقه برای خانواده آذوقه ببرید و در جواب پدر اگر چه قبول نمی‌کند حقیقت را بگویید و بگوئید ما دو شاهد صادق داریم، مردم آن قریه ای که مادر آن بار گیری کردیم و کاروانی که به اتفاق آنان از مصر به فلسطین (کنعان) آمدیم.^۳

۱. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۲.

۲. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۲؛ سید محمدحسین، فضل الله، پیشین، ص ۲۴۱.

۳. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۳۱۳؛ نعمت الله، صالحی، پیشین، ص ۲۳۵.

۲.۵.۲. مفاد روایی

اشاره

ذیل این دسته از آیات ۲۲ روایت مورد بررسی قرار گرفته است که دو روایت از پیامبر 6، سه روایت از امام باقر 7، ۱۳ روایت از امام صادق 7، دو روایت از امام رضا 7، یک روایت از امام هادی 7 و یک روایت از امام حسن عسگری 7 نقل شده است که تحت موضوعات زیر می‌باشد: دیدار با بنیامین پس از سال‌ها فراق، سرقت پیمانانه پادشاه، نسبت دزدی به برادران، منظور برادران از اتهام سرقت به حضرت یوسف 7، پیشنهاد ماندن یکی از برادران به جای بنیامین، مراد برادران حضرت یوسف 7 از تعبیر Γ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ Φ ، نشانی از خاندن بنی‌اسرائیل در قصر عزیز مصر و ازدواج حضرت یوسف 7.

الف) دیدار با بنیامین پس از سال‌ها فراق

وقتی برادران همان‌گونه که پدر خواسته بود وارد شهر شدند و نزد حضرت یوسف 7 رفتند، در روایتی از امام صادق 7 آمده است: یوسف غذایی آماده کرد و به برادران خود گفت: هر کس کنار برادر مادری خود بنشیند وقتی همه نشستند بنیامین ایستاده بود، یوسف گفت چرا نمی‌نشینی؟ وی گفت: من برادر مادری ندارم. برادری داشتم که برادرانم می‌گویند: گرگ او را خورده است. یوسف 7 گفت: آیا از فراقش انده‌گین هستی؟ بنیامین گفت: بله من یازده فرزند دارم که اسم همه آنها از اسم برادرم مشتق شده است. یوسف 7 گفت: آیا با وجود غم فراق برادرت ازدواج کردی؟ بنیامین گفت: بله من پدری صالح دارم و او گفت که ازدواج کنم به امید اینکه خداوند فرزندان را به من ارزانی نماید که در زمین تسبیح الهی را به جای آورند. سپس یوسف 7 گفت: بیا با من بر سر سفره بنشین. برادران‌شان گفتند: خداوند به یوسف و برادرش تفضل کرد که با پادشاه بر سر یک غذا نشست.^۱

۱. عن علی بن مهزیار عن بعض أصحابنا عن أبيه عن أبي عبدالله 7 قال و قد كان هياً لهم طعاما، فلما دخلوا إليه قال: ليجلس كل بني أم علي مائدة قال: فجلسوا و بقي ابن يامين قائما، فقال له يوسف: ما لك لا تجلس قال له: إنك قلت ليجلس كل بني أم علي مائدة و ليس لي منهم ابن أم، فقال يوسف: أ ما كان لك ابن أم قال له ابن يامين: بلى، قال يوسف: فما فعل قال زعم هؤلاء أن الذئب أكله،

در روایت دیگری از امام صادق 7 آمده است: یوسف، بنیامین را باخود بر سر سفره نشاند برادران دست از غذا خوردن کشیدند و گفتند: ما می‌خواهیم یک مسأله روشن شود، خداوند از آنچه ما می‌خواهیم ابا دارد و او می‌خواهد بنیامین را بر ما برتری دهد.^۱

از دو حدیث فوق چنان بر داشت می‌شود که برادران حضرت یوسف 7 از محبت عزیز مصر نسبت به بنیامین و حتی برده شدن نام یوسف توسط بنیامین و عزت یافتن بنیامین آن چنان ناراحت شدند که دست از غذا خوردن کشیدند و در واقع حسدشان نسبت به این دو برادر آشکار گردید.

در برخی احادیث نام برادر مادری حضرت یوسف 7 بنیامین و در برخی ابن یامیل آمده است.^۲ که ظاهراً بنیامین صحیح است چون در تعداد بیشتری از احادیث با این نام از ایشان یاد شده است.

ب) سرقت پیمانۀ پادشاه

در روایتی از امام صادق 7 آمده است، ...هنگامی که برادران به مصر آمدند و خدمت یوسف 7 رسیدند، وی به آنها گفت بنیامین را به تنهایی نزد من آورید سپس خود را به او معرفی کرد و او را در آغوش گرفت (واژه "ضَمَّهُ" بمعنی

قال: فما بلغ من حزنك عليه قال: ولد لي أحد عشر ابنا كلهم اشتق له اسم من اسمه، فقال له يوسف: أراك قد عانقت النساء و شملت الولد من بعده قال له ابن يامين: إن لي أبا صالحا، و إنه قال: تزوج لعل الله أن يخرج منك ذرية يتقل الأرض بالتسييح فقال له: تعال فاجلس معي على مائدتي، فقال إخوة يوسف: لقد فضل الله يوسف و أخاه، حتى أن الملك قد أجلسه معه على مائدته. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۴؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۳؛ سید هاشم بن سلیمان بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۴. (این روایت را ابوبصیر نیز از امام صادق 7 آورده‌اند که به آن نیز خواهیم پرداخت.)

۱. عن أبان الأحمَر عن أبي عبد الله 7 قال لما دخل إخوة يوسف عليه و قد جاءوا بأخيهم معهم وضع لهم الموائد ثم قال: يمتار كل واحد منكم مع أخيه لأمه على الخوان، فجلسوا و بقى أخوه قائما فقال له: ما لك لا تجلس مع إخوتك قال: ليس لي منهم أخ من أمي، قال: فلنك أخ من أمك زعم هؤلاء أن الذئب أكله قال: نعم، قال: فاقعد و كل معي، قال: فترك إخوته الأكل و قالوا: إنا نريد أمرا و يأبى الله إلا أن يرفع ولد يامين علينا... محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۳؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۳؛ سید هاشم بن سلیمان بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۴.

۲. أبو حمزة عن أبي بصير عنه ذكر فيه ابن يامين و لم يذكر ابن ياميل. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۳.

جمع کردن است در اغلب موارد به معنی جمع دو شیء باهم است).^۱ سپس حضرت یوسف 7 گریست و گفت: غمگین نباش. و از کاری که پنهانی انجام خواهیم داد نترس (و به این ترتیب بنیامین را در جریان نقشه ای که برای نگه داشتن وی کشیده بود قرار داد). سپس او را نزد برادرانش فرستاد و به غلامانش دستور داد که هرچه سریعتر بار آذوقه ایشان را آماده کنند و پس از پایان کار پیمانانه را دربار بنیامین قرار دهند. هنگامی که کاروان آماده حرکت شد یوسف و غلامانش خود را به ایشان رساندند (واژه "فَلَحِقْهُمْ" به معنای رسیدن چیزی به چیز دیگر است).^۲ سپس منادی بانگ زد: ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید. برادران در حالی که رو به سوی مأموران کردند، گفتند: چه چیزی گم کرده‌اید؟! گفتند: پیمانانه سلطان را گم کرده‌ایم، و برای کسی که آن را بیاورد، یک بار شتر جایزه می‌دهیم و من ضامن آن را هستم. برادران گفتند: به خدا سوگند، یقیناً می‌دانید که ما برای ایجاد فساد در این سرزمین نیامده‌ایم و ما دزد نیستیم! مأموران گفتند: اگر دروغگو باشید، کیفرش چیست؟ آنها گفتند: هر کس پیمانانه در بار او پیدا شود، خودکیفر آن خواهد بود. یوسف 7 قبل از بار بردارش، به کاوش بارهای سایر برادران پرداخت سپس آن را از بار بردارش بیرون آورد. برادران: اگر او دزدی کند، جای تعجب نیست بردارش یوسف نیز قبل از او دزدی کرد یوسف 7 به آنها گفت: از سرزمین ما بروید ...^۳

۱. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «ضمم»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «ضمم»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «ضمم»؛ حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «ضمم».

۲. فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «لحق»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «لحق»؛ حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «لحق».

۳. عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر 7 يحدث قال... حتى دخلوا على يوسف، فقال لهم معكم ابن ياميل قالوا: نعم هو في الرحل قال لهم: فأتوني فأتوه به و هو في دار الملك، فقال: أدخلوه وحده فدخلوه عليه، فضمه يوسف إليه و بكى ، و قال له: أنا أخوك يوسف فلا تبتئس بما تراني أعمل، و اكنتم ما أخبرتك به و لا تحزن و لا تخف، ثم أخرجهم إليهم و أمر فتيته أن يأخذوا بضاعتهم، و يعجلوا لهم الكيل، فإذا فرغوا جعلوا المكيال في رحل ابن ياميل ففعلوا به ذلك و ارتحل القوم مع الرفقة فمضوا، فلحقهم يوسف و فتيته فنادوا فيهم: قال Γ أيتها العير إنكم لسارقون قالوا و أقبلوا عليهم ما ذا تفقدون قالوا نفقد صواع الملك و لمن جاء به حمل بعير و أنا به زعيم قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسي في الأرض و ما كنا سارقين قالوا فما جزاؤه إن كنتم كاذبين قالوا جزاؤه من وجد في رحله فهو جزاؤه Φ قال Γ أفبدأ بأوعيتهم قبل و عاء أخيه ثم استخرجها من و عاء أخيه قالوا إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل Φ فقال لهم يوسف: ارتحلوا عن بلادنا... محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۳؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۴۱.

ج) نسبت دزدی به برادران

در پاسخ به این سؤال که چرا حضرت یوسف 7 با آن که می دانست برادرانش برادرانش جام پادشاه را سرقت نکرده اند چرا به آنها نسبت دزدی داد؟ در منابع تفسیر روایی و منابع روایی شیعه به ادله مختلفی اشاره شده که عبارتند از:

۱- تقیه: برخی از این روایات حاکی از آن است که معصوم 7 دلیل این کار حضرت یوسف 7 را تقیه میدانند. مانند روایتی از امام صادق 7 که می فرمایند: تقیه از دین خداوند است. وزمانی که حضرت یوسف 7 گفت: ای کاروانیان قطعاً شما دزد هستید آنها سرقتی نکرده بودند و یوسف هم دروغ نگفته بود^۱ و همچنین روایتی که امام باقر 7 فرموده اند: خیری نیست در آنچه تقیه در آن وجود ندارد و سپس این آیه را تلاوت نمودند: Γ أَيْتُهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ^۲ و ما سرقوا^۳

-
۱. و فی روایة اَبی بصیر عن اَبی عبدالله 7 قال التقیة من دین الله، و لقد قال یوسف Γ أَيْتُهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ و الله ما کانوا سرقوا شیئا و ما کذب. محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۴.
- فی أصول الکافی عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عیسی عن سماعة عن اَبی بصیر قال: قال ابو عبدالله 7: التقیة من دین الله، قلت من دین الله؟ قال: ای و الله من دین الله و لقد قال یوسف: Γ أَيْتُهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ و الله ما کانوا سرقوا شیئا و لقد قال ابراهیم: Γ اِنِّي سَقِيمٌ Φ و الله ما کان سقیما. محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۳؛ عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۴۲.
- حدیث فوق در البرهان با سند کامل به این صورت آمده است ابن بابویه قال: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی (رضی الله عنه)، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن اَبیه قال: حدثنا محمد بن اَبی نصر، قال: حدثنی أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن سعید، عن عثمان بن عیسی عن سماعة، عن اَبی بصیر، قال: قال ابو عبدالله 7: «التقیة من دین الله عز و جل». قلت: من دین الله؟ قال فقال: «ای و الله من دین الله، لقد قال یوسف 7: Γ أَيْتُهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ و الله ما کانوا سرقوا شیئا». سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۷.
۲. عن اَبی بصیر قال: سمعت اَباجعفر 7 یقول «لا خیر فیمن لا تقیة له، و لقد قال یوسف: Γ أَيْتُهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ و ما سرقوا» محمد بن علی، ابن بابویه، *علل الشرائع*، ترجمه هدایت الله مسترحمی، تهران، کتاب فروشی مصطفوی، ۱۳۶۶، چاپ ششم، ص ۵۱، ح ۱؛ عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۴۲.
- حدیث فوق در البرهان با سند کامل به این صورت آمده است ابن بابویه قال: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی (رضی الله عنه)، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن اَبیه، قال: حدثنا ابراهیم بن علی، قال: حدثنا ابراهیم بن اسحاق، عن یونس بن عبد الرحمن، عن علی بن اَبی حمزة، عن اَبی بصیر، قال: سمعت اَباجعفر 7 یقول: «لا خیر فیمن لا تقیة له، و لقد قال یوسف: Γ أَيْتُهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ و ما سرقوا». سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۷.

با توجه به روایات فوق و روایتی از پیامبر اکرم 6 که می فرمایند: «... إِنَّ التَّقِيَّةَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ...»^۱ مشخص می شود که تقیه مختص به دین اسلام نمی باشد و در تمام ادیان الهی امری مشروع و با توجه به شرایط قابل اجرا می باشد.

۲- اصلاح برادران: در تفسیر نور الثقلین روایتی از اصول کافی به نقل از امام صادق 7 آمده است که امام می فرمایند: کلام بر سه قسم است؛ راست، دروغ و اصلاح بین مردم.^۲ هدف از ذکر این روایت بهره گیری از قسمت آخر آن است که اصلاح بین مردم است.

در کافی به سند خود از حسن صیقل روایت کرده که گفت: خدمت حضرت صادق 7 عرض کردم: از امام باقر 7 در باره گفتار حضرت یوسف 7 که گفت: Γ أَيُّهَا الْعَبِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ روایتی به ما رسیده که فرموده اند: به خدا برادران یوسف، نه دزدی کرده بودند و نه یوسف دروغ گفته بود، هم چنان که ابراهیم خلیل گفت: Γ اَبَلُ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ Φ یعنی: بلکه بزرگترشان کرده، اگر حرف می زنند از خودشان بپرسید و حال آنکه به خدا قسم نه بزرگتر بتها، بتها را شکسته، و نه ابراهیم دروغ گفته بود.

امام صادق 7 در پاسخ صیقل فرمود: صیقل! نزد شما چه جوابی در این باره هست؟ عرض کردم: ما جز تسلیم (در برابر گفته امام) چیزی نداریم: می گوید: امام فرمود: خداوند دو چیز را دوست می دارد، و دو چیز را دشمن، آمد و شد کردن میان دو صف (متخاصم را جهت اصلاح و آشتی دادن) و دروغ گفتن در راه اصلاح را دوست می دارد و قدم زدن در میان راهها را (یعنی میان دو کس آتش افروختن) و دروغ در غیر اصلاح را دشمن می دارد ابراهیم 7 اگر

۱. ... وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ 6 قَدْ قَالَ يَا أَخِي كُلُّ مَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ الْعَبْدُ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ وَ أَبَاحَهُ إِلَيْهِ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ التَّقِيَّةَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ ... سلیم بن قیس، هلالی، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تصحیح محمد أنصاری زنجانی خوئینی، قم، الهادی، ۱۴۰۵ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۷۰۳. مشابه این روایت در کتاب غرر الحکم و درر الکلم از امام علی 7 آمده است. محمد بن حسین، آقا جمال خوانساری، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح جلال الدین حسینی ارموی محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، چاپ چهارم، ج ۶، ص ۴۰۴.

۲. محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أبي یحیی الواسطی عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الكلام ثلاثة: صدق و كذب و إصلاح بين الناس. محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۶؛ عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۴۴.

گفت: Γ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ Φ مقصودش اصلاح و راهنمایی قوم خود به درک این معنا بود که آن خدایانی که می‌پرستند موجوداتی بی‌جانند، و همچنین حضرت یوسف 7 مقصودش از آن کلام اصلاح آنان نبوده است.^۱

همچنین در روایتی امام صادق 7 به نقل از پیامبر 6 می‌فرمایند: دروغی، بر کسی که قصد اصلاح دارد

نیست و سپس آیه مورد نظر را تلاوت نمودند.^۲

۳- **توریه**: در برخی از روایات از امام صادق 7 ذیل آیه مورد نظر آمده است که مقصود حضرت یوسف 7 از اتهام

سرقه به برادران گویای این واقعیت بود که آنها (در گذشته) یوسف را از پدرش دزدیدند.^۳ و به این قسم از گفتار که

۱. علی بن ابراهیم عن ابيه عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان عن الحسن الصيقل قال: قلت لأبي عبد الله 7: أنا قد روينا عن أبي جعفر 7 في قول يوسف: Γ أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ فقال: و الله ما سرقوا و ما كذب و قال إبراهيم: Γ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا فَسْتَلَوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ Φ فقال: و الله ما فعلوا و ما كذب قال فقال أبو عبد الله 7: ما عندكم فيها يا صيقل؟ قلت: ما عندنا فيها الا التسليم قال فقال أن الله أحب اثنين و أبغض اثنين: أحب الخطر فيما بين الصفيين و أحب الكذب في الإصلاح، و أبغض الخطر في الطرقات و أبغض الكذب في غير الإصلاح ان إبراهيم 7 انما قال: Γ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا Φ ارادة الإصلاح، و دلالة على إنهم لا يفعلون و قال يوسف 7 ارادة الإصلاح. محمد بن يعقوب بن اسحاق، كليني، پیشين، ج 2، ص 341، ح 16؛ عبدعلي بن جمعة العروسی الحویزی، پیشين، ص 444؛ محمدباقر، مجلسی، *مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول*، ج 10، صص 335-339؛ محمد بن علی، ابن بابویه، *معانی الاخبار*، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، 1403ق، ج 2، ص 210؛ احمد بن علی، طبرسی، *الاحتجاج علی اهل اللجاج* (للمطبرسی)، تحقیق محمدباقر خراسان، مشهد، انتشارات مرتضی، 1403ق، ج 2، صص 355-354؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج 3، ص 186.

2. ابو علی الأشعری عن محمد بن عبد الجبار عن الحجال عن ثعلبة عن معمر بن عمرو عن عطا بن أبي عبد الله 7 قال: قال رسول الله 6: لا كذب على مصلح ثم تلا: Γ أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ ثم قال: و الله ما سرقوا و ما كذب، ثم تلا Γ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا فَسْتَلَوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ Φ ثم قال: و الله ما فعلوه و ما كذب. محمد بن يعقوب بن اسحاق، كليني، پیشين، ج 2، ص 343، ح 22؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج 3، ص 187.

3. و باسناده إلى صالح بن سعيد عن رجل من أصحابنا عن أبي عبد الله 7 قال: سألته عن قول الله عز و جل في يوسف: Γ أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ قال: انهم سرقوا يوسف من ابيه الا ترى أنه قال لهم حين قالوا: Γ ما ذا تفقدون قالوا نَفَقْدُ صَوَاعِ الْمَلِكِ Φ و لم يقولوا سرقتم صواع الملك، إنما عنى إنكم سرقتم يوسف من ابيه. محمد بن علی، ابن بابویه، *علل الشرائع*، ترجمه هدايت الله مسترحمی، 52، ص 52، ح 4.

این حدیث در البرهان با سند کامل به این صورت آمده است: ابن بابویه قال: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی (رضی الله عنه)، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن ابيه، عن محمد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحاق النهاوندی، عن صالح بن سعيد، عن رجل من أصحابنا، عن أبي عبد الله 7 قال: سألته عن قول الله عز و جل في يوسف: Γ أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ قال: «إنهم سرقوا يوسف من ابيه، ألا ترى أنه قال لهم حين قالوا: ما ذا تفقدون؟ قالوا: نَفَقْدُ صَوَاعِ الْمَلِكِ. و لم يقولوا: سرقتم صواع الملك. إنما عنى أنكم سرقتم يوسف من ابيه». سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج 3، ص 188.

در آن گوینده به گونه‌ای سخن بگوید که چند پهلو داشته باشد و منظور خاص یا زاویه پنهانی را در نظر داشته باشد ولی مخاطب به دلیل موقعیت خاص برداشت دیگری نماید توریه می‌گویند.

ابی بصیر از امام باقر 7 و امام صادق 7 روایت کرده: شخصی به آن حضرت عرض کرد سالم بن حفصه از شما روایت کرده است که شما حرف را طوری بیان می‌نمایید که هفتاد پهلو دارد، و به آسانی می‌توانید راه گریز را از گفته خود پیدا کنید، حضرت فرمود: سالم از من چه می‌خواهد؟ آیا او می‌خواهد که من ملائکه را برایش بیاورم، اگر این را می‌خواهد که باید بداند به خدا سوگند انبیاء هم چنین کاری را نکرده‌اند، مگر این ابراهیم خلیل نبود که به چند وجه حرف می‌زد، از آن جمله فرمود: (إِنِّي سَقِيمٌ - من بیمارم) و حال آنکه بیمار نبود، و دروغ هم نگفته بود، و نیز فرموده بود: Γ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ ° بلکه بزرگ بتها، بتها را شکست و حال آنکه نه بت بزرگ شکسته بود و ابراهیم دروغ نگفته بود، و همچنین یوسف فریاد زد Γ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ° ای کاروانیان شما دزدید، و حال آنکه به خدا

عن رجل من أصحابنا عن أبي عبد الله 7 قال سألته عن قول الله في يوسف: Γ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ° قال: إنهم سرقوا يوسف من أبيه، أ لا ترى أنه قال لهم حين قالوا Γ وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ ° و لم يقولوا سرقتم صواع الملك، إنما عنى سرقتم يوسف من أبيه. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۴؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۴۹.

این حدیث با سند کامل در البرهان به صورت دیگری نیز آمده است: عنه، عن أبيه (رحمه الله)، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن أبي إسحاق إبراهيم بن هاشم، عن صالح بن سعيد، عن رجل من أصحابنا، عن أبي عبد الله 7، قلت قوله في يوسف 7: Γ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ° قال: «إنهم سرقوا يوسف من أبيه. سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۸؛ محمد بن علی، ابن بابویه، معانی/الآخبار، ج ۱، ص ۲۰۹.

قسم نه آنان دزد بودند و نه یوسف دروغ گفته بود.^۱ شیخ صدوق نیز در کتاب علل الشرایع حدیثی باهمین منضمون آورده اند.^۲

با توجه به تعریفی که از تقیه در کتب اعتقادی آمده است، تقیه عبارت است از: خود داری نمودن از ابراز عقیده هر گاه نسبت به مال و جان و آبرو احساس خطر شود.^۳ با توجه به این تعریف تقیه دارای شرایط خاصی می باشد. و در اتهام سرقت از جانب حضرت یوسف^۷ به برادران شرایط فوق وجود ندارد و جان یا مال یا آبروی کسی در خطر نیست. لذا به نظر می رسد این مسأله ربطی به تقیه ندارد.

پیرامون قسم دوم و سوم لازم به ذکر است که اتهام سرقت اگر به قصد اصلاح برادران صورت گرفته باشد به دلیل مصلحتی که وجود داشته است مشکلی ایجاد طبق روایاتی که ذکر نمودیم دروغ محسوب نمی شود و اگر حضرت یوسف^۷ توریه کرده باشد و قصدش از اتهام سرقت، دزدی شدن خود توسط برادران در کودکی باشد حقیقت را گفته است و اتهام وارد است.

علامه طباطبایی؛ در این باره می فرماید: «اینکه امام^۷ فرمود: مقصودش اصلاح بوده منافاتی با روایتی که می فرماید: مقصودش این بود که شما یوسف را دزدیده اید ندارد، آری فرق است میان اینکه ظاهر کلام مطابق با واقع نباشد، یا اینکه متکلم معنای صحیحی را اراده کرده باشد که در مقام گفتگو از کلام مفهوم نباشد، و قسم دوم دروغ و

۱. فی روضة الکافی الحسین بن محمد الأشعری عن معلى بن محمد عن الوشاء عن أبان بن عثمان عن أبي منصور عن أبي بصير قال: قيل لأبي جعفر^۷ و انا عنده: ان سالم بن أبي حفصة و أصحابه يروون عنك أنك تكلم على سبعين وجها لك منها المخرج، فقال: ما يريد سالم مني؟ أ يريد أن أجيء بالملائكة و الله ما جاءت بهذا النبىون، و لقد قال يوسف^۷: Γ أَيُّهَا الْغَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ و الله ما كانوا سارقين و ما كذب. محمد بن مسعود، عياشى، پیشین، ص ۱۸۵؛ محمد بن يعقوب بن اسحاق، کلینی، پیشین، ج ۸، ص ۱۰۰، ح ۷۰؛ محمد حسین، ابن قاریاغدی، البضاعة المزجاة (شرح کتاب الروضة من الکافی لابن قاریاغدی)، تحقیق حمید احمدی جلفائی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۹ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۱۶۳؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۳؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸.

۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^۷ فِي قَوْلِ يُوسُفَ Γ أَيُّهَا الْغَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ Φ قَالَ مَا سَرَقُوا وَ مَا كَذَّبَ. محمد بن علی، ابن بابویه، علل الشرائع، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵، چاپ اول، ج ۱، ص ۵۲؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۸.

۳. جعفر، سبحانی، سیمای عقاید شیعه، ترجمه جواد محدثی، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۶، چاپ اول، ص ۲۸۰.

مذموم نیست، به دلیل اینکه امام فرمود: او مقصودش اصلاح بوده، یوسف می‌خواست با این توریه برادر خود را نزد خود نگهدارد، و ابراهیم هم خواسته است بت‌پرستان را متوجه کند به اینکه بت کاری نمی‌تواند بکند.^۱»

(د) منظور برادران از اتهام سرقت به حضرت یوسف (ع)

در روایتی از امام رضا 7 آمده است: در آن زمان، قانون بنی‌اسرائیل چنین بود که اگر چیزی به سرقت می‌رفت درازاء آن سارق به بردگی صاحب مال در می‌آمد، نقل شده است که حضرت یوسف 7 عمه ای داشت که با اوزندگی می‌کرد روزی یعقوب می‌خواست یوسف را نزد خود بیاورد اما عمه وی که به آن حضرت بسیار علاقه داشت تصمیم گرفت با استفاده از قانون فوق او رانزد خود نگه دارد. لذا کمر بندی را که از آن اسحاق بود و انبیاء و بزرگان آن را به ارث می‌بردند و نزد وی به امانت بود، به کمر یوسف بست و لباسی بر روی آن پوشاند و او را نزد حضرت یعقوب 7 فرستاد و بعد ادعا کرد کمر بند دزدیده شده است و پس از بررسی آن رانزد یوسف یافتند و (با استفاده از قانون فوق) یوسف را به این بهانه نزد خود نگه داشت. به همین دلیل یوسف وقتی پیمانانه رادر بار برادرش گذاشت از آنها پرسید، جزای کسی که پیمانانه رادر بارش بیابیم چیست؟ گفتند: جزایش مطابق قانون خودشان است. و پس از آنکه پیمانانه را در بار بنیامین یافتند برادران شان گفتند: اگر او دزدی کرده برادرش هم قبلا دزدی کرده است. منظور همان کمر بند بود.^۲ روایت دیگری نیز از امام رضا 7 به نقل از اسماعیل بن همام باهمین مضمون آمده است.^۱

۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۳۹.

۲. عن الحسن بن علی الوشاء قال: سمعت الرضا 7 يقول كانت الحكومة في بني إسرائيل إذا سرق أحد شيئا استرق به، و كان يوسف عند عمته و هو صغير و كانت تحبه، و كانت لإسحاق منطقة ألبسها يعقوب، و كانت عند أخته و إن يعقوب طلب يوسف أن يأخذه من عمته، فاغتمت لذلك و قالت له: دعه حتى أرسله إليك، فأرسلته و أخذت المنطقة فشدتها في وسطه تحت الثياب، فلما أتى يوسف أباه جاءت فقالت: سرقت المنطقة ففتشته فوجدتها في وسطه، فلذلك قال إخوة يوسف حيث جعل الصاع في وعاء أخيه، فقال لهم يوسف: ما جزاء من وجدنا في رحله قالوا: جزاؤه بإجراء السنة التي تجرى فيهم فبدأ بأوعيتهم قبل وعاء أخيه ثم استخرجها من وعاء أخيه، فلذلك قال إخوة يوسف إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل Φ يعنون المنطقة فأسرهما يوسف في نفسه و لم يبديها لهم. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۶؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۷۸.

این حدیث با سند کامل در البرهان چنین آمده: و عنه، (ابن بابویه) قال: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی (رضی الله عنه)، قال: حدثنا جعفر بن محمد ابن مسعود، عن أبيه، عن عبدالله بن محمد بن خالد، قال: حدثني الحسن بن علي الوشاء، قال: سمعت علي بن موسى الرضا 7 يقول: «كانت الحكومة في بني إسرائيل، إذا سرق أحد شيئا استرق به، و كان يوسف 7 عند عمته و هو صغير، و كانت تحبه،

همچنین روایتی از امام حسن عسگری 7 آمده است که ضمن بیان مضامین فوق اشاره دارد که: حضرت یعقوب 7 به عمه حضرت یوسف 7 گفت: به یک شرط یوسف غلام تو باشد و آن این که، هر گز او را نفروشی و یا به کسی هدیه ندهی. آن زن نیز گفت: به یک شرط قبول می‌کنم و آن این که تو او را از من پس نگیری و من هم اکنون او را آزاد می‌کنم پس یعقوب، یوسف را به او عطا کرد و او نیز آزادش نمود...^۲

و کانت لإسحاق 7 منطقة ألبسها يعقوب، و کانت عند إبنته، و أن يعقوب طلب يوسف أن يأخذه من عمته، فاعتمت لذلك، و قالت له: دعه حتى أرسله إليك، فأرسلته و أخذت المنطقة فشدتها في وسطه تحت الثياب، فلما أتى يوسف أباه، جاءت و قالت: سرقت المنطقة، ففتشته، فوجدتها في وسطه. فلذلك قال إخوة يوسف حيث جعل الصاع في وعاء أخيه: Γ إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ لَهُمْ يوسف: فما جزاء من وجدنا في رحله؟ قالوا: هو جزاؤه. كما جرت السنة التي تجرى فيهم، فبدأ بأوعيتهم قبل وعاء أخيه، ثم استخرجها من وعاء أخيه، و لذلك قال إخوة يوسف: Γ إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ لَهُمْ يوسف: فأسرها يوسف في نفسه و لم يُبديها لهم». سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۹.

۱. عن إسماعيل بن همام قال: قال الرضا 7 في قول الله Γ إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ و لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ Φ قال: كانت لإسحاق النبي منطقة يتوارثها الأنبياء و الأكابر، فكانت عند عمه يوسف، و كان يوسف عندها و كانت تحبه فبعث إليها أبوه أن ابعتيه إلى و أردته إليك، فبعثت إليه أن دعه عندى الليلة لأشمه ثم أرسله إليك غدوة، فلما أصبحت أخذت المنطقة فربطتها في حقوه و ألبسته قميصا و بعثت به إليه، و قالت: سرقت المنطقة فوجدت عليه، و كان إذا سرق أحد في ذلك الزمان دفع إلى صاحب السرقة فأخذته فكان عندها . محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۶؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۹؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۸۲؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۴۶؛ و فی رواية الصدوق (ره) فی العلل الشارح و العيون اخبار الرضا «فكان عبده» مكان «فكان عندها»

سند این حدیث در البرهان چنین آمده است : ابن بابویه قال: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی (رضی الله عنه)، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه، قال: حدثنا أحمد بن عبدالله العلوی، قال: حدثني علي بن محمد العلوی العمري، قال: حدثني إسماعيل بن همام، قال: قال الرضا 7 في قول الله عز و جل: Γ قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ... Φ .

۲. مَا رَوَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شُمُونَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ 7 عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى Γ إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ لَهُمْ يوسف Φ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ و أَنَا عِنْدَهُ خَاصِرٌ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ 7 مَا سَرَقَ يُوسُفُ إِنَّمَا كَانَ لِيَعْقُوبَ 7 مِثْلَهُ وَرِثَهَا مِنْ إِبْرَاهِيمَ 7 وَ كَانَتْ تِلْكَ الْمِنْطَقَةُ لَا يَسْرِقُهَا أَحَدٌ إِلَّا اسْتَعِيدَ وَ كَانَتْ إِذَا سَرَقَهَا إِنْسَانٌ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ 7 وَ أَخْبَرَهُ بِذَلِكَ فَأَخَذَتْ مِنْهُ وَ أَخَذَ عَبْدًا وَ إِنَّ الْمِنْطَقَةَ كَانَتْ عِنْدَ سَارَةَ بِنْتِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ كَانَتْ سَمِيَّةَ أُمَّ إِسْحَاقَ وَ إِنَّ سَارَةَ هَذِهِ أَحَبَّتْ يُوسُفَ وَ أَرَادَتْ أَنْ تَتَّخِذَهُ وَ لَدَا لِنَفْسِهَا وَ إِنَّهَا أَخَذَتْ الْمِنْطَقَةَ فَرَبَطَتْهَا عَلَى وَسَطِهِ ثُمَّ سَدَلَتْ عَلَيْهِ سُرْبَالَهُ ثُمَّ قَالَتْ لِيَعْقُوبَ 7 إِنْ الْمِنْطَقَةَ قَدْ سَرَقْتَ فَأَتَاهُ جِبْرَائِيلُ 7 فَقَالَ يَا يَعْقُوبَ 7 إِنَّ الْمِنْطَقَةَ مَعَ يُوسُفَ وَ لَمْ يُخْبِرْهُ بِخَبْرٍ مَا صَنَعَتْ سَارَةُ لِمَا أَرَادَ اللَّهُ فَقَامَ يَعْقُوبُ إِلَى يُوسُفَ فَفَتَشَهُ وَ هُوَ يَوْمئِذٍ غَلَامٌ يَافِعٌ وَ اسْتَخْرَجَ الْمِنْطَقَةَ فَقَالَتْ سَارَةُ ابْنَةُ إِسْحَاقَ مَنِ سَرَقَهَا يُوسُفُ فَأَنَا أَحَقُّ بِهِ فَقَالَ لَهَا يَعْقُوبُ 7 إِنَّهُ عَبْدُكَ عَلَى أَنْ لَا تَبِيعَهُ وَ لَا تَهْبِئِهِ قَالَتْ فَأَنَا أَقْبَلُهُ عَلَى أَلَّا تَأْخُذَهُ مِنِّي وَ أَعْطَيْتُهُ السَّاعَةَ فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ فَأَعْتَقْتَهُ فَلِذَلِكَ قَالَ إِخْوَةُ يُوسُفَ 7 إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ قَالَ أَبُو هَاشِمٍ فَجَعَلْتُ أَجْبِلُ هَذَا فِي نَفْسِي وَ أَفَكَّرُ فِيهِ وَ أَتَعَجَّبُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَعَ قُرْبِ يَعْقُوبَ 7 مِنْ يُوسُفَ وَ حُزْنِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ حَتَّى ابْتَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ وَ الْمَسَافَةِ قَرِيبَةً فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ 7 فَقَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ تَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِمَّا جَرَى فِي نَفْسِكَ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ أَنْ يَرْفَعَ السَّائِرَ بَيْنَ يَعْقُوبَ 7 وَ يُوسُفَ 7 حَتَّى كَانَا يَتَرَاءَىَانِ فَعَلَ وَ لَكِنْ لَهُ أَجَلٌ هُوَ بِاللَّهِ وَ مَعْلُومٌ يَنْتَهِي إِلَيْهِ كُلُّ مَا كَانَ مِنْ ذَلِكَ فَالْخِيَارُ

در تفسیر الدرالمثور ابن مردویه از ابن عباس از رسول خدا 6 روایت کرده است که : ایشان، در باره این آیه Γ اِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ Φ فرمودند: یوسف در کودکی بتی را که از طلا و نقره ساخته شده بود و متعلق به جد مادریش بود دزدیده و آن را شکسته و در راه انداخته بود، و برادرانش ، او را در این عمل سرزنش کردند.^۱

ماجرای کمر بند حضرت اسحاق 7 و محبت عمه حضرت یوسف 7 نسبت به وی ، که در تفاسیر روایی شیعه نقل شده است به چند دلیل قابل اعتماد تر است: ۱- به طرق مختلف از جانب ائمه: روایت شده ۲- اصل سرقت متوجه حضرت یوسف 7 نمی باشد و این با صریح قرآن Γ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ Φ که گویای شدت ناراحتی حضرت یوسف 7 از دست برادران، در برابر نسبت دزدی به وی می باشد سازگارتر است. ۳- مؤید آن روایتی است که به طرق مختلف از اهل بیت: و غیر ایشان وارد شده، که روزی زندان بان به حضرت یوسف 7 گفت: من تو را دوست می دارم، آن حضرت در جوابش گفت: نه، تو مرا دوست مدار، چون عمه من مرا دوست می داشت و به خاطر همان دوست داشتن به دزدی متهم شدم، و پدرم مرا دوست می داشت برادران بر من حسد ورزیده، مرا در چاه انداختند، و همسر عزیز مرا دوست می داشت و در نتیجه مرا به زندان انداخت.^۲

هـ) پیشنهاد ماندن یکی از برادران به جای بنیامین

مِنْ اللَّهِ لِأَوْلِيَائِهِ. سعید بن هبة الله، قطب الدين راوندی، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۹ق، چاپ اول، ج ۲، صص ۷۳۸-۷۳۹؛ عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۴۵؛ نعمت الله بن عبد الله، جزائری، پیشین، ص ۱۸۵.

۱. و أخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي 6 في قوله Γ اِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ Φ قال سرق يوسف 7 صنما لجده أبي أمه من ذهب و فضة فكسره و ألقاه في الطريق فعيّره بذلك اخوت. جلال الدين، سيوطی، پیشین، ص ۲۸.

۲. حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا 7 قَالَ قَالَ السَّجَّانُ لِيُوسُفَ إِنِّي لَأُحِبُّكَ فَقَالَ يُوسُفُ مَا أَصَابَنِي بَلَاءٌ إِلَّا مِنْ أَحَبِّ - إِنْ كَانَتْ عَمَّتِي [خَالَتِي] أَحَبَّتَنِي فَسَرَقْتَنِي - وَإِنْ كَانَ أَبِي أَحَبَّنِي فَحَسَدُونِي إِخْوَتِي - وَ إِنْ كَانَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ أَحَبَّتَنِي فَحَبَسْتَنِي، على بن ابراهيم، قمی، پیشین، ص ۳۵۴؛ سيد سید هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۵؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۷۶؛ عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۴۵.

.... (برادران) گفتند: ای عزیز! او پدر پیر کهنسالی دارد، که از ما میثاق محکمی گرفته است که او را نزدش ببریم پس یکی از ما را به جای او بگیر که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. یوسف 7 فرمود: پناه بر خدا که جز کسی که وسیله مان را نزد او یافته‌ایم، (گرو) بگیریم و هنگامی که (برادران) از او ناامید شدند، خلوت کردند، (و برادر) بزرگشان گفت: من از این سرزمین جدا نمی‌شوم، تا پدرم به من رخصت دهد یا خدا درباره من حکم کند، و برادران نزد پدرشان رفتند یعقوب گفت بنیامین کجاست؟ آنها گفتند: بنیامین پیمانۀ پادشاه را دزدید و پادشاه او را نزد خود به خاطر این کارش نزد خود نگه داشت. و از (مردم) آن آبادی که در آن بودیم و از (اهل) کاروان که با آن آمدیم پرس...^۱

در حدیثی از امام صادق 7 است که فرموده اند: وقتی فرزندان یعقوب، غضب می‌کردند و شدت غضب‌شان بالا می‌گرفت خون زرد و (شاید منظور عرق زرد باشد) از پوست آنها خارج می‌شد. (پس با همین حال) گفتند: یکی از ما را به جای بنیامین بگیرید.^۲

روایات فوق حاکی از آن است که برادران حضرت یوسف 7 از این اتفاق بسیار خشمگین بودند اما در برابر ادله شرعی، عرفی و قانونی و حکمی که ظاهراً خود به او آموخته بودند کاری از دست شان بر نمی‌آمد البته غضب آنها بخاطر میثاقی بود که با پدر بسته بودند و این که پدرشان خدا را بر اجرای آن میثاق وکیل نموده بود و به سختی توانسته بودند اعتماد وی را جلب نمایند و بدون بنیامین روی برگشتن نزد وی را نداشتند.

(و) مراد برادران حضرت یوسف (ع) از تعبیر ﴿إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾

۱. عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر 7... قالوا يا أيها العزيز إن له أبا شيخاً كبيراً و قد أخذ علينا موثقا من الله لنرد به إليه، فآخذ أخذنا مكانه إنا نراك من المحسنين» إن فعلت قال معاذ الله أن نأخذ إلا من وجدنا متاعنا عنده فقال كبرهم: إني لست أبحر الأرض حتى يأذن لي أبي أو يحكم الله لي، و مضى إخوة يوسف حتى دخلوا على يعقوب فقال لهم: فأين ابن ياميل قالوا: ابن ياميل سرق مكيال الملك فأخذه الملك بسرقة فحبس عنده فسل أهل القرية و العير حتى يخبروك بذلك. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۲؛ عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۴۷.

۲. عن الحسين بن أبي العلاء عن أبي عبد الله 7 قال ذكر بنی یعقوب قال كانوا إذا غضبوا اشتد غضبهم حتى يقطر جلودهم دما أصفر، و هم يقولون فخذ أخذنا مكانه یعنی جزاؤه فأخذ الذي وجد الصاع عنده. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۶. فی روایة هشام بن سالم عنه قال لما أخذ يوسف أخاه اجتمع عليه إخوته فقالوا له: فخذ أخذنا مكانه.... محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۷.

در اصول کافی از امام صادق 7 روایت شده است که پیرامون عبارت Γ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ Φ فرمودند: یوسف در مجالس به دیگران جا می داد، و به محتاجان قرض می داد، و ناتوانان را یاری می کرد.^۱ در واقع برادران یوسف نیکی-های یوسف را یادآوری نموده اند.

(ز) نشانی از خاندن بنی اسرائیل در قصر عزیز مصر

در روایتی از امام صادق 7 آمده است: وقتی صحبت برادران با حضرت یوسف 7 بی نتیجه ماند و وی قاطعانه نظر آنها را رد نموده و امیدشان را از بردن بنیامین، قطع نمود، آنها را از نزد خود راند. آنها نیز دور هم جمع شدند، یهودا که بزرگتر آنها بود میثاق با پدر و کوتاهی شان در ماجرای یوسف را یادآوری کرد که با این وضعیت و سوء سابقه چگونه نزد پدر برویم؟ من از این سرزمین خارج نمی شوم تا پدرم به من اذن دهد یا خداوند حکمی صادر کند (شاید منظور از صدور حکم خداوند به دست آوردن عذری برای ارائه به پدر که قابل قبول باشد و یا پیدا کردن راهی برای آزادی بنیامین بود و شاید هم منظورش فرارسیدن مرگش از جانب خداوند بود) و گفت شما نزد پدر بروید و خودش باز هم به دیدار یوسف رفت و با او صحبت کرد تا آنجا که حرف بین آنها بالا گرفت و خشمگین شد بر روی کتف وی مویی بود که وقتی خشمگین می شد حرکت می کرد و خون زرد از آن خارج می شد. (در این حال) در دست پسر بچه‌ی یوسف انار طلایی بود که با آن بازی می کرد. یوسف آن را گرفت و به طرف یهودا غلطاند و کودک به سوی یهودا رفت تا آن را بر دارد، یهودا را لمس کرد و او آرام شد. سپس دوباره با یوسف صحبت کرد تا صداهایشان بالا رفت و باز همان اتفاق افتاد و یوسف هم همان کار را تکرار کرد ... تا سه مرتبه این اتفاق افتاد. ناگهان یهودا گفت: حتما در این خانه یکی از فرزندان یعقوب همراه ماست. در این هنگام یوسف گفت: آیا می دانید آن زمان که نا آگاه بودید، با یوسف و برادرش چه کردید؟^۲

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: Γ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قَالَ كَانَ يُوسَعُ الْمَجْلِسَ وَ يَسْتَفْرِضُ لِلْمُحْتَاجِ وَ يُعِينُ الضَّعِيفَ. محمد بن يعقوب بن اسحاق، كليني، پیشين، ج ۲، ص ۶۳۷؛ سيد سید هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشين، ج ۳، ص ۱۹۰.

۲. فی روایة هشام بن سالم عن ابی عبدالله قال: لما أخذ یوسف أخاه اجتمع علیه إخوته فقالوا له: Γ أَخَذْنَا مَكَانَهُ Φ و جلودهم تقطر دما اصفروهم یقولون: خدا حدنا مكانه، قال: فلما ان ابی علیهم و اخرجوا من عنده قال لهم یهودا: «قد علمتم ما فعلتم بیوسف فلن أبرح الأرض حتی یأذن لی ابی او یحکم الله لی و هو خیر الحاکمین» قال: فرجعوا الی ابیهم و تخلف یهودا، قال: فدخل علی یوسف یكلمه

در پایان روایت فوق آمده است که حضرت یوسف 7 به برادرش گفت: Γ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ Φ . حال آنکه با توجه به صریح قرآن این جمله را وی ، وقتی که برادرانش برای بار سوم به مصر آمدند و نزد او ابراز عجز نمودند به آنها گفته است. همچنین در این روایت آمده است فرزندان یعقوب وقتی خشمگین می شدند مویی بر شانه شان حرکت می کرد و خون زرد از آن جاری می شد که امری غیر طبیعی به نظر می رسد.

در روایت دیگری به نقل از امام هادی 7 آمده است: ... برادری که در مصر باقی ماند و منتظر اذن پدر یا امر الهی شد لاوی بود...

فی أخیه حتی إرتفع الکلام بینہ و بینہ و غضب، و کان علی کتفه شعرة إذا غضب قامت الشعرة فلا تزال تقذف بالدم حتى یمسه بعض ولد یعقوب، قال: فکان بین یدی یوسف ابن له صغیر فی یده رمانة من ذهب یلعب بها، فلما رآه یوسف قد غضب و قامت الشعرة تقذف بالدم أخذ الرمانة من ید الصبی ثم دحرجها نحو یهودا و اتبعها الصبی لیأخذها ف وقعت یده علی یهودا قال: فذهب غضبه، قال: فارتاب یهودا و رجع الصبی بالرمانة الی یوسف ثم ارتفع الکلام بینهما حتى غضب و قامت الشعرة فجعلت تقذف بالدم، فلما رای یوسف دحرج الرمانة نحو یهودا و اتبعها الصبی لیأخذها ف وقعت یده علی یهودا فسکن غضبه، قال: فقال یهودا: ان فی البیت لمن ولد یعقوب حتی صنع ذلك ثلاث مرات. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۱؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۷؛ محمد بن محمدرضا، قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۸، چاپ اول، ج ۶، ص ۳۵۶؛ نعمت الله بن عبدالله، جزائری، پیشین، ص ۱۶۶؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۰.

فی تفسیر العیاشی عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله 7 قال: لما استیأس اخوة یوسف من أخیهم قال لهم یهودا و کان أكبرهم: Γ قَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ حَتَّى یَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ یَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ Φ قال: و رجع الی یوسف یكلمه حتى ارتفع الکلام بینهما حتى غضب یهودا و کان إذا غضب یهودا قامت شعرة فی کتفه و خرج منها الدم، قال: و کان بین یدی یوسف ابن له صغیر معه رمانة من ذهب، و کان الصبی یلعب بها قال: فأخذها یوسف من الصبی فدحرجها نحو یهودا، قال: و حبا الصبی لیأخذها فمس یهودا فسکن یهودا، ثم عاد الی یوسف فکلمه فی أخیه حتى ارتفع الکلام بینهما حتى غضب یهودا و قامت الشعرة و سال منها الدم، فأخذ یوسف الرمانة من الصبی فدحرجها نحو یهودا و حبا الصبی نحو یهودا فسکن یهودا، فقال یهودا: ان فی البیت معنا لبعض ولد یعقوب قال: فعند ذلك قال لهم یوسف: Γ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ Φ . عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۴۷؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۷.

۱. و باسناده الی علی بن محمد الهادی 7 حدیث طویل و فیه فنزل جبرئیل 7 فقال له: یا یوسف اخرج یدک فأخرجها، فخرج من بین أصابعه نور فقال یوسف: ما هذا یا جبرئیل؟ فقال: هذه النبوة أخرجها الله من صلبک لأنک لم تقم لأبیک فحط الله نوره و محی النبوة من صلبه، و جعلها فی ولد لاوی أخی یوسف، و ذلك لأنهم لما أرادوا قتل یوسف قال: Γ لَا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ الْقُوَّةُ فِی غِیَابَتِ الْجُبِّ Φ فشكره الله علی ذلك و لما أرادوا ان یرجعوا الی أبیهم من مصر و قد حبس یوسف أخاه قال: Γ قَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ حَتَّى یَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ یَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ Φ فشكر الله له ذلك فکان أنبیاء بنی اسرائیل من ولد لاوی، و کان موسی من ولده و هو موسی بن عمران ابن یهصر بن واهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن إبراهیم. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۱؛ علی بن إبراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۴۹.

ح) ازدواج حضرت یوسف (ع)

روایتی که در قسمت بالا آوردیم اشاره به فرزند حضرت یوسف 7 نموده است در روایتی از امام صادق 7 نیز به از دواج آن حضرت اشاره شده است که آن را به مناسبت ذکر می‌نماییم، امام می‌فرماید: یوسف به خواستگاری زنی زیبارو رفت. آن زن در پاسخ وی گفت: غلام پادشاه به خواستگاری دختری چون من آمده؟ یوسف آن دختر را از پدرش خواستگاری کرد. پدرش گفت: دخترم خودش تصمیم می‌گیرد و هرچه بگوید همان است. سپس یوسف آن دختر را از خدا خواستگاری کرد. خداوند به او وحی کرد، او را به همسری تو در می‌آورم. آنگاه از آن زن خواستگاری کرد وقتی یوسف به خانه آنها رفت خانه شان از نور یوسف روشن شد. آن زن با دیدن این صحنه گفت: او فقط می‌تواند یک فرشته بزرگوار باشد... و یوسف با او ازدواج کرد.^۱

۲.۵.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی

برخی از روایات مربوط به این طایفه از آیات به جزئیات و زوایایی پنهانی از داستان که در آیات ذکر نشده است پرداخته اند مانند آنچه پیرامون کمر بند حضرت اسحاق 7 ذیل آیه Γ $\text{إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ}$ آوردیم و روایتی که پیرامون برادر بزرگتر و رفتن وی نزد حضرت یوسف 7 ذکر نمودیم. و برخی دیگر با استفاده از مباحث اخلاقی و اعتقادی به توضیح و تعلیل آیه ۷۰ ذیل عبارت Γ $\text{أَيُّهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ}$ پرداخته اند. به طور کلی در مفاد روایی این دسته از آیات نسبت به مفاد ظاهری آن دو نوع توسعه در بیان جزئیات داستان و تعلیل گفت‌گوها دیده می‌شود.

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ: إِنْ يُوسُفَ خَطَبَ امْرَأَةً جَمِيلَةً كَانَتْ فِي زَمَانِهِ فَرَدَّتْ عَلَيْهِ أَنْ عَبْدَ الْمَلِكِ إِبَائِي يَطْلُبُ قَالَ فَطَلَبَهَا إِلَى أَبِيهَا فَقَالَ لَهُ أَبُوهَا إِنْ أَمَرْتُ امْرَأَةً قَالَ فَطَلَبَهَا إِلَى رَبِّهِ وَبَكَى فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُهَا ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَيْهَا أَنِّي أُرِيدُ أَنْ أُزَوِّجُكُمْ فَأُرْسِلَتْ إِلَيْهِ أَنْ تَعَالَ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهَا أَضَاءَ النَّبِيُّ لِنُورِهِ فَقَالَتْ مَا هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ فَاسْتَسْقَى فَقَامَتْ إِلَى الطَّاسِ لِتَسْقِيَهُ فَجَعَلَتْ تَتَنَاوَلُ الطَّاسَ مِنْ يَدِهِ فَتَنَاوَلَهُ فَهَا فَجَعَلَ يَقُولُ لَهَا أَنْتَظِرِي وَ لَا تَعَجَلِي قَالَ فَتَزَوَّجَهَا. محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۷۳؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۱؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۰۸؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۲۹۹؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۳۰۱.

۲.۶. صبر حضرت یعقوب(ع)، صبر جمیل

اشاره

این دسته از آیات به گفت‌گوهایی حضرت یعقوب⁷ با فرزندان پس از برگشتن از سفر و بیان مسأله سرقت توسط بنیامین وعدم پذیرش این مسأله از جانب آن حضرت اشاره دارد همچنین حزن شدید آن پیامبر و بر گزیدن صبر جمیل برای تحمل این حزن نیز در این آیات آمده است. و در پایان به علمی که از جانب خدا به حضرت یعقوب⁷ عطا شده بود پرداخته‌است.

آیات

Γ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳) وَ تَوَلَّيْنَاهُمْ وَ قَالَ يَاسْفَى عَلَى يَوْسُفَ وَ أبيضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوًا تَذَكَّرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵) قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِيوَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶) Φ

ترجمه آیات

(یعقوب) گفت: بلکه نفس‌های شما کاری(بد) را برای شما آراسته است و (صبر م) شکیبایی نیکوست امید است که خدا همه آنان را برایمن (با) آورد [چرا] که تنها او دانا [و] فرزانه است.(۸۳)و(یعقوب) از آن (فرزند) ان رویبرتافت، و گفت:ایدریغا بر یوسف! و دو چشم او از اندوه سفید شد و [لی] ویخشم شدید (خود) را فرو برد.(۸۴) (فرزندان) گفتند: به خدا سوگند، پیوسته یوسف را یاد می‌کنیتا بیمار مشرف به مرگ شوییا هلاک گردی! (۸۵)(یعقوب) گفت:غم طاقت فرسایم و اندوهم را تنها نزد خدا شکوه می‌کنم! و چیزیرا که [شما] نمی‌دانید از (جانب) خدا می‌دانم. (۸۶)

۲.۶.۱. مفاد ظاهری آیات

(الف) بازگشت فرزندان نزد پدر و صبر جمیل حضرت یعقوب(ع)

وقتی فرزندان به خدمت پدر رسیدند سفارش برادر بزرگتر را انجام دادند و آنچه اتفاق افتاده بود، برای وی بازگو نموده و گفتند: مادر باره آنچه دیده‌ایم گواهی می‌دهیم و از امور پنهان مطلع نیستیم. سپس شاهدان خود را به پدر معرفی کرده و گفتند: آنچه در مورد پسرت گفتیم که دزدی کرده و به بردگی گرفته شده است حقیقت را گفته‌ایم و پیشنهاد می‌کنیم که برای رفع تردید خود تحقیق کنی.^۱

پدرشان در جواب فرمود: Γ اِبْلُ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسَكُمْ Φ و این جواب را از روی فراستی الهی و خدادادی پیش بینی کرده که این جریان ناشی از تسویلات و اغواءات نفسانی ایشان بود و یعقوب خصوص بر نگشتن بنیامین را مستند به تسویلات نفسانی نکرد بلکه برنگشتن او و برادر بزرگتر را مستند به آن کرد و به طور کلی فرمود: امید است خدا همه‌ی ایشان را برگرداند سپس این جملات را گفت: Γ اَفْصَبْرُ جَمِيلٌ عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّاتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ Φ زیرا خدا می‌داند چه چیز را برگزیند و نعمت خود را به آل یعقوب تمام کند و در کار خود حکیم است و امور را بر مقتضای حکمت بالغه‌اش تقدیر می‌کند Γ اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ Φ .^۲

سپس یعقوب از پسران خود روی برگرداند و در غم خود فرورفت و گفت: Γ يَا سَفَى عَلِيُّ يُوْسُفُ Φ واژه "أسف" به معنای حزن و غضب و به شدت غضب به معنای اندوه نیز می‌آید.^۳ منشأ "أسف" حس انتقام است، اگر انتقام نسبت به ضعیف باشد "أسف" به صورت غضب متجلی می‌شود و معنای غضب می‌دهد و هر گاه نسبت به قوی باشد به صورت اندوه ظاهر می‌گردد. در این جا همان اندوه فراوان است و به معنای ای دریغ از یوسف، می‌باشد.^۴ در تفاسیر به معنای اندوه همراه با غضب آمده است.^۵

۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۳۱۳؛ علی بن حسین، عاملی، پیشین، ص ۱۱۲.
 ۲. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۳۰۸؛ ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۳؛ سید محمدحسین، فضل الله، پیشین، ص ۱۱۵.
 ۳. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «أسف»؛ خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «أسف»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «أسف»؛ فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «أسف»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «أسف».
 ۴. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «أسف».
 ۵. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۶، ص ۳۱۱؛ أحمد بن مصطفی، مراغی، پیشین، ص ۲۴؛ علی بن حسین، عاملی، پیشین، ص ۱۱۱؛ ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۳.

ب) پیامبر روشن ضمیر

حضرت یعقوب⁷ بعاز این سخنان و نیز بعد از آن که در اندوه بر حضرت یوسف⁷ روشنایی دیدگان خود را از دست داد ناگزیر از ایشان روی برگردانیده و از این غم چشمانش سفید شد اما خشم خود را فرو برد و متعرض فرزندان نشد.

اِبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ

واژه "كظم" به معنای مجرای تنفس^۱ و حبس و نگه‌داری خشم است در سینه، خواه به واسطه‌ی عفو باشد یا نباشد^۲ همچنین به معنای خود داری^۳ و نگهداری چیزی و حبس آن در باطن است که حزن و غم و خشم و سکوت از لوازم آن است.^۴ در تفاسیر نیز به معنای تحمل اندوه و فرو بردن آن به گونه‌ای که آن را در دل نگه دارد و به کسی اظهار نکند.^۵ و به معنای خود داری و نگهداری^۶ آمده‌است.

در این خصوص که حضرت یعقوب⁷ در مصیبت فراق حضرت یوسف⁷ کور شده، علماء اختلاف نموده‌اند و بعضی از علمای شیعه آن را جایز نشمرده‌اند، چون ایشان نقص در خلقت را بر انبیاء مجاز نمی‌شمارند و علامه طبرسی؛ می‌فرماید: این امر جایز نیست چون این امر موجب نفرت مردم است و عده‌ای گفته‌اند جایز است چون کوری باعث تنفر نیست، بلکه مانند امراض و علل امری عادی باشد و بعضی گفته‌اند سفیدی شدن چشم کوری آن نیست، بلکه به معنای کاهش دید چشم و نوعی آب مروارید است که در اثر کثرت گریه آب در چشم جمع شده و سفید به نظر می‌رسد و بعضی نیز کوری را امری جایز و طبیعی شماره‌ده‌اند و حق این است که دلیلی بر امتناع کوری وجود ندارد تا احتیاجی به تأویل آیات و اخباری باشد که حصول آن را محتمل می‌شمارند و کوری به نحوی که

۱. سید علی‌اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «کظم».

۲. سید علی‌اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «کظم»؛ حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «کظم».

۳. خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «کظ»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «کظم»؛ أحمد، ابن فارس، پیشین، ذیل ماده «کظم»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «کظم».

۴. حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «کظم».

۵. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۷۷.

۶. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۳۱۱؛ سید محمدحسین، فضل الله، پیشین، ص ۲۳۰؛ علی بن حسین، عاملی، پیشین، ص ۱۱۵.

نقصی و عیبی از نظر ظاهر در خلقت وجود نداشته باشد هیچ ایرادی ندارد، چون انبیاء: آن چیزهایی را که دیگران با چشم خود مشاهده می‌کنند، با قلب خود می‌بینند و بصیرت و روشن ضمیر می‌باشند.^۱

همچنین با توجه به آیه Γ اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا Φ حضرت یعقوب 7 بینایی از دست رفته خود را با معجزه پیراهن حضرت یوسف 7 را دوباره به دست آورده است.

به هر حال ظاهر آیه Γ اَوَّابِيضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهَوَّ كَظِيمٌ Φ این است که حضرت یعقوب 7 تا آن زمان نابینا نشده بود، بلکه این غم و اندوه مضاعف و ادامه‌گیریه و ریختن اشک بینایی او را از میان برد.

ج) شکایت به خداوند

برادران که به خاطر گذشته خود احساس عذاب وجدان می‌کردند و نگرانی پدر بر آنها، سخت و سنگین بود، با ناراحتی و بی‌حوصلگی، به پدر گفتند: به خدا سوگند تو آن قدر یوسف یوسف می‌گویی تا بیمار و مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی. Γ قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَوًا تَذَكَّرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْاَهْلِ الْكٰيِنِ Φ واژه "حرض" به معنای ذوب شدن در غم و اندوه در حالی که روبه مرگ رود.^۳ همچنین به معنای فاسد و ذوب شدن در اندوه و عشق، به حد نابودی و هلاکت و تباهی نیز آمده است.^۴ و در تفاسیر به معنای نحیف و لاغر و مشرف به هلاکت شدن آمده است.^۵

البته این حرف را فرزندان بنا بر دو حالت می‌توانند بیان کرده باشند: ۱- دلسوزی و رقت در حال پدر ۲- به ستوه آمدن از گریه‌های او.^۶

۱. نعمت الله بن عبدالله، جزائری، *قصص الأنبياء (قصص قرآن، ترجمه قصص الأنبياء جزائری)*، ترجمه فاطمه مشایخ، تهران، فرحان، ۱۳۸۱، چاپ اول، ص ۲۶۳.

۲. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۵.

۳. خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «حرض»؛ محمد بن مکرّم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «حرض»؛ أحمد، ابن فارس، پیشین، ذیل ماده «حرض»؛ فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «حرض».

۴. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «حرض»؛ أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «حرض».

۵. فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۷۷؛ محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۱۸؛ محمد بن طاهر، ابن عاشور، پیشین، ص ۱۰۹.

۶. محمد بن حسن، طوسی، *التبیین فی تفسیر القرآن*، ج ۶، ص ۸۳.

حضرت یعقوب 7 در پاسخ آنها گفت: من غم و اندوهم را نزد خدا می‌برم و به او شکایت می‌آورم Γ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ Φ و از خدایم لطفها، کرامتها و چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید. Γ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ Φ . مفسران پیرامون کلمه "بث" گفته‌اند: هر گاه مصیبت و غم و اندوهی دچار انسان شود که بتواند آن را پنهان و مکتوم نماید آن را: حزن و غم می‌گویند. ولی اگر قدرت کتمان و پوشیدن آن را نداشته باشد و آن را برای دیگران ذکر نماید به آن "بث" می‌گویند. پس بنابر این: "بث" از "حزن" بزرگتر و سخت‌تر می‌باشد ... و چون این دو باهم تفاوت را دارند قرآن مجید کلمه "حزنی" را به کلمه "بثی" عطف نموده است.^۲

۲.۶.۲. مفاد روایی

اشاره

با بررسی تعدادی از منابع روایی شیعه و الدر المنثور مشاهد شد ذیل این دسته از ۳۳ روایت نقل شده است که ۷ روایت از پیامبر 6، سه روایت از امام علی 7، یک روایت از امام سجاد 7، هشت روایت از امام باقر 7، ۱۳ روایت از امام صادق 7، و یک روایت از امام هادی 7 نقل شده است. این روایات تحت عناوین زیر آمده است: بازگشت برادران با خبرهای نا گوار و استرجاع پدر، میزان حزن حضرت یعقوب 7، معرفی بسیار گریه کنندگان، صبر جمیل و علم حضرت یعقوب 7 به زنده بودن حضرت یوسف 7.

الف) بازگشت برادران با خبرهای نا گوار و استرجاع پدر

۱. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۵.

۲. محمدجواد، نجفی خمینی، تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۹۸ق، چاپ اول، ج ۸، ص ۱۸۰.

در حدیثی از امام باقر 7 آمده است : ...وقتی فرزندان یعقوب از سفر باز گشتند و نزد پدر رفتند پدر سراغ بنیامین را از آنها گرفت و آنها ماجرای سرقت پیمانہ پادشاه توسط بنیامین را برای پدر گفتند، اما او حرف آنها را باور نکرد و استرجاع نمود و گریه می کرد و خزن و اندوهش شدت گرفت تا آنجا که پشتش خمیده شد.^۱

"استرجاع" در لغت به معنای رجوع و بازگشت به هر آنچه که آغاز و شروع از آن جا بوده^۲، و در اصطلاح به

معنای گفتن Γ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^۳ می باشد. ^۳ "اَسْتَعْبَرَ" از ماده "عبر" یعنی اشک چشم او روان شد.^۴

در حدیث فوق آمده است حضرت یعقوب 7 پس از شنیدن سخنان فرزندانش استرجاع نمود. در حدیثی نبوی آمده است استرجاع به هیچ یک از امت‌های گذشته داده نشده بود و این کلمه فقط به امت حضرت محمد 6 اعطا شده، است آیا ندیده‌اید که یعقوب در مصیبت فراق یوسف استرجاع نکرد و فقط گفت: یا اسفا.^۵ منظور از استرجاع در این روایت معنای اصطلاحی آن می‌باشد.

در حدیثی از امام صادق 7 نیز آمده است که حضرت یعقوب استرجاع را نمی دانست و به همین دلیل گفت : Γ وَاَسْفَى عَلٰی يُوْسُفَ^۶.

(ب) میزان حزن حضرت یعقوب (ع)

۱. عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر 7 يحدث قال لما فقد يعقوب يوسف اشتد حزنه عليه و بكأوه حتى ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ... مَضَى إِخْوَةَ يَوْسُفَ حَتَّى دَخَلُوا عَلَى يَعْقُوبَ فَقَالَ لَهُمْ: فَأَيْنَ ابْنِ يَامِيلَ قَالُوا: ابْنِ يَامِيلَ سَرَقَ مَكْيَالَ الْمَلِكِ فَأَخَذَهُ الْمَلِكُ بِسَرِقَتِهِ فَحَبَسَ عِنْدَهُ فَسَلَ أَهْلَ الْقَرْيَةِ وَالْعَبِيرَ حَتَّى يَخْبُرُوكَ بِذَلِكَ فَاسْتَرْجِعْ وَاسْتَعْبِرْ وَاسْتَدْحِزْ حَتَّى تَقُوسَ ظَهْرَهُ. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۳.

۲. حسين بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «رجع»: أحمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «رجع».

۳. فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «رجع».

۴. خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «عبر»: مبارک بن محمد، ابن اثیر جزری، پیشین، ذیل ماده «عبر».

۵. جَاءَ فِي الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ لَمْ تَعْطُ أُمَّهُ مِنَ الْأُمَمِ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِلَّا أُمَّهُ مُحَمَّدٍ^۶ أَلَا تَرَى إِلَى يَعْقُوبَ حِينَ أَصَابَهُ مَا أَصَابَ لَمْ يَسْتَرْجِعْ وَقَالَ يَا أَسْفَى. عبدالله بن عمر، بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۵۰۶؛ محمد بن محمدرضا، قمی مشهدی، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۸؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۲۴۳؛ نعمت الله بن عبدالله، جزائری، پیشین، ص ۱۶۷.

۶. وَ سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ 7 مَا بَلَغَ مِنْ حُزْنِ يَعْقُوبَ عَلَى يُوْسُفَ قَالَ حُزْنٌ سَبْعِينَ تَكْلَى بِأَوْلَادِهَا وَقَالَ إِنَّ يَعْقُوبَ لَمْ يَعْرِفِ الْاسْتِرْجَاعَ وَمِنْ هُنَا قَالَ وَ أَسْفَى عَلٰی يُوْسُفَ. علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۰.

از امام صادق 7 درباره حزن و اندوه حضرت یعقوب 7 بر حضرت یوسف 7 سؤال شد فرمود: او حزن و اندوه هفتاد مادر فرزند مرده را داشت.^۱ واژه "ثکلی" از ماده "ثکَل" به معنای از دست دادن عزیز اعم از زن و فرزند و کلمه "ثکلی" بیشتر به معنای مادری که فرزندش را از دست داده استعمال می شود.^۲

حدیث فوق در الدرالمنثور به نقل از پیامبر 6 نیز آمده و در ادامه بیان داشته است که اجر حضرت یعقوب 7

برابر با اجر صد شهید است او حتی ساعتی در شب یا روز به خدا بد گمان نشد.^۳

ج) بسیار گریه کنندگان

در منابع تفسیر روایی شیعه روایتی از امام صادق 7 آمده است که بسیار گریه کنندگان پنج نفر بودند.^۴ و در روایت دیگری از این امام بزرگوار آمده است: افرادی که فوق العاده گریه می کردند پنج نفر بودند: آدم، یعقوب، یوسف، و علی بن الحسین: و فاطمه 3. حضرت آدم 7 از فراق بهشت به قدری گریه کرد که اثر اشک در دو گونه مبارکش نظیر جوی باقی ماند. حضرت یعقوب 7 به قدری از فراق یوسف گریه نمود که چشمان خود را از دست داد و به او گفتند: به خداوند سوگند یوسف را از خاطر نخواهی برد تا آنکه افسرده یا نابود گردی. حضرت یوسف 7 به قدری برای پدرش یعقوب گریست که اهل زندان ناراحت شدند و به وی گفتند: یا باید شب گریان و روز ساکت شوی و یا اینکه روز

۱. تفسیر العیاشی عن هیشام بن سالم عن ابي عبد الله 7 قال: قال له بعض أصحابنا ما بلغ من حزن يعقوب على يوسف قال حزن سبعين ثكلى حرى. محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۸؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۱؛ سعید بن هبة الله، قطب الدین راوندی، قصص الانبياء: (لراوندی)، تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی، مشهد، مرکز پژوهش‌های اسلامی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۳۲؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۸؛ محمد بن محمدرضا، قمی مشهدی، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۱. نکته در برخی از این منابع مانند البرهان وقمی به جای کلمه حری کلمه بأولادها آمده است. در تفسیر نور الثقلین به هر دو شکل آمده است. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۲.

۲. محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «ثکل»؛ خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «ثکل»؛ مبارک بن محمد، ابن اثیر جزری، پیشین، ذیل ماده «ثکل».

۳. و أخرج ابن جرير عن الحسن رضى الله عنه عن النبي 6 انه سئل ما بلغ وجد يعقوب على ابنه قال وجد سبعين ثكلى قيل فما كان له من الأجر قال أجر مائة شهيد و ما ساء ظنه بالله ساعة من ليل أو نهار. جلال الدين، سيوطی، پیشین، ص ۳۱.

۴. محمد بن سهل البحرانی، عن بعض أصحابنا، عن ابي عبد الله 7 قال: «البكاءون خمسة: آدم، و يعقوب، و يوسف، و فاطمة بنت محمد، محمد، و علی بن الحسين:، و أما يعقوب فبكى على يوسف حتى ذهب بصره، و حتى قيل له: تَقْتَوُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ». سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۴؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۵۴۳؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۸؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۹-۳۸.

گریان و شب ساکت باشی. و یوسف با یکی از پیشنهادهای ایشان موافقت نمود. حضرت فاطمه 3 در فراق پیغمبر به قدری گریه کرد که اهل مدینه خسته و ناراحت شده به او گفتند: تو به واسطه کثرت گریهات ما را اذیت می کنی. لذا حضرت زهرا 3 از مدینه خارج و به سوی قبر شهدا می رفت، وقتی ناراحتیهای قلبی خود را با گریستن خالی می کرد به سوی مدینه بازمی گشت. حضرت علی بن الحسین 7 مدت بیست یا چهل سال بر حضرت حسین 7 گریست. هیچ غذایی در مقابل آن حضرت نمی گذاشتند مگر اینکه گریان می شد. کار آن حضرت به جایی رسید که یکی از غلامانش به وی گفت: ای پسر رسول خدا! فدای تو شوم، من می ترسم تو خود را (به واسطه کثرت گریه) هلاک نمایی! فرمود: چاره ای نیست جز اینکه از غم و اندوه خود به خداوند شکایت کنم. من چیزهایی را می دانم که شما نمی دانید. من یادآور قتلگاه فرزندان فاطمه 3 نمی شوم مگر اینکه گریه راه گلویم را

مسدود می کند^۱ در تفسیر عیاشی روایت دیگری نیز با همین مضمون از امام صادق 7 آمده است که ظاهراً خلاصه روایت فوق است.^۲

نکته ای که در این روایت اشاره شده است نابینا شدن چشمان حضرت یعقوب 7 است که تأییدی است بر نظریه کسانی که قائل به این مطلب می باشند.

۱. ابن الولید عن الصفار عن ابن مغروف عن محمد بن سہیل البحرانی برقعہ إلى أبي عبد الله الصادق 7 قال البكاءون خمسة آدم و يعقوب و يوسف و فاطمة بنت محمد و علي بن الحسين: فأما آدم فبكي على الجنة حتى صار في خديه أمثال الأودية و أما يعقوب فبكي على يوسف حتى ذهب بصره و حتى قيل له تالله تفتوا تذكر يوسف حتى تكون حرضاً أو تكون من الهالكين و أما يوسف فبكي على يعقوب حتى نادى به أهل السجن فقالوا له إما أن تبكي بالليل و تسكت بالنهار و إما أن تبكي بالنهار و تسكت بالليل فصالحهم على واحدة منهما و أما فاطمة فبكت على رسول الله 6 حتى نادى به أهل المدينة فقالوا لها قد أذيتنا بكثرة بكائك فكانت تخرج إلى المقابر مقابر الشهداء فبكي حتى تقضى حاجتها ثم تنصرف و أما علي بن الحسين فبكي على الحسين 7 عشرين سنة أو أربعين سنة ما وضع بين يديه طعام إلا بكى حتى قال له مؤلى له جعلت فداك يا ابن رسول الله إني أخاف عليك أن تكون من الهالكين قال إنما أشكوا بني و حزني إلى الله و أعلم من الله ما لا تعلمون إني لم أذكر مضرع بني فاطمة إلا خنقتني لذلك عبرة. محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج 43، ص 156؛ محمد بن علی، ابن بابویه، الأمالی، ص 141؛ الخصال شیخ طوسی؛ ج 1؛ ص 273؛ حسن بن محمد، دیلمی، ارشاد القلوب الی الصواب (اللدیلمی)، قم، الشریف الرضی، 1412ق، چاپ اول، ج 1، ص 96؛ حسن بن فضل، طبرسی، مکارم الاخلاق، قم، شریف الرضی، 1412ق، چاپ چهارم، ص 316؛ محمد بن احمد، فتال نیشابوری، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط: القديمة)، قم، رضی، 1375، چاپ اول، ج 2، ص 451.

۲. [عن محمد بن سهل البحرانی] عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله 7 قال البكاءون خمسة: آدم و يعقوب و يوسف و فاطمة بنت محمد و علي بن الحسين 7 و أما يعقوب فبكي على يوسف حتى ذهب بصره؛ و حتى قيل له: «تفتوا تذكر يوسف حتى تكون حرضاً- أو تكون من الهالكين». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص 188.

(د) صبر جمیل

و در تفسیر البرهان از بافر 7 روایتی آمده است که طی آن صبر جمیل را این گونه توصیف کرده اند: صبری است که در آن شکایت به احدی از مردم نباشد، همانا ابراهیم 7 یعقوب را برای حاجتی نزد راهبی از رهبان و عابدی از عباد فرستاد، راهب وقتی او را دید خیال کرد خود ابراهیم است، پرید و او را در آغوش گرفت، و سپس گفت: مرحبا به خلیل الرحمن، یعقوب گفت: من خلیل الرحمن نیستم بلکه یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم هستم. راهب گفت: پس چرا اینقدر تو را پیر می بینم چه چیز تو را اینطور پیر کرده؟ گفت: هم و اندوه و مرض. حضرت فرمود: هنوز یعقوب به دم در منزل راهب نرسیده بود که خداوند بسویش وحی فرستاد: ای یعقوب! شکایت مرا نزد بندگان من بردی! یعقوب همان جا روی چهار چوبه در، به سجده افتاد، در حالی که می گفت: پروردگارا! دیگر این کار را تکرار نمی کنم، خداوند هم وحی فرستاد که این بار تو را آمرزیدم، بار دیگر تکرار مکن، از آن به بعد هر چه ناملايمات دنیا به وی روی می آورد به احدی شکایت نمی کرد، جز اینکه یک روز گفت: **لَا تَعْلَمُونَ**^۱.

و روایت دیگری از امام صادق 7 آمده است که مشابه روایت فوق است با این تفاوت که، حضرت یعقوب 7 نزد پادشاهی می رود و از او حاجت می طلبد پادشاه همان سؤالها را از وی می پرسد و حضرت یعقوب 7 می فرماید: ما از

۱. الحسین بن سعید، فی کتاب (التمحیص): عن جابر، قال: قلت لأبي جعفر 7 ما الصبر الجمیل؟ قال: «ذلک صبر لیس فیه شکوی إلى أحد من الناس، إن ابراهیم بعث یعقوب إلى راهب من الرهبان عابد من العباد فی حاجة، فلما رآه الراهب حسبه ابراهیم، فوثب إليه فاعتنقه ثم قال له: مرحبا بخلیل الرحمن. فقال له یعقوب: إني لست بخلیل الرحمن، و لكن یعقوب بن إسحاق بن ابراهیم. قال له الراهب: فما الذی بلغ بك ما أرى من الکبر؟ قال: الهم و الحزن و السقم - قال - فما جاز عتبة الباب حتی أوحى الله إليه: یا یعقوب، شکوتنی إلى العباد. فخر ساجدا عند عتبة الباب، يقول: رب لا أعود. فأوحى الله إليه: إني قد غفرت لك، فلا تعد إلى مثلها. فما شکا شيئا مما أصابه من نوائب الدنيا، إلا أنه قال يوما: نَمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَ حَزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۱ و ۱۹۴؛ محمد بن همام بن سهیل، ابن همام اسکاف، التمحیص، تحقیق مدرسه امام مهدی 7، قم، مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۴ق، چاپ اول، ص ۶۳؛ حسین بن محمد تقی، نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تصحیح مؤسسه آل البيت، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۷۰؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۸، ح ۵۷؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۲.

انبیاء هستیم و بلا بسیار به سوی ما می‌آید، پس از انجام کارش جبرئیل بر او نازل شد و سلام خدا را به او رساند و گفت: خدا فرمود: شکایت مار ابه نزد مردم بردی؟ حضرت یعقوب 7 توبه کرد و در پایان خداوند نیز او را بخشید. آنگاه گفت: Γ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَ حَزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ Φ .^۱ این حدیث با اندکی تفاوت و آوردن نام نمرود به جای ملک نیز آمده است.^۲

در روایتی از پیامبر 6 و حضرت علی 7 آمده است که: هر کس شکایت کند به خاطر مشکل و مصیبتی که برای او پیش آمده در واقع شکایت خدایش را کرده است.^۳ مؤید این روایات، روایتی است که امام علی 7 می‌فرماید: هر که ضرر و زیانش را به غیر مؤمنی شکایت کند مانند آن است که شکایت خداوند را کرده است.^۴

در روایتی از امام هادی 7 آمده است: صبر جمیل صبری است که در آن هیچ گونه شکایتی نباشد.^۵

۱. عن إسماعيل بن جابر، عن أبي عبد الله 7 قال: إن يعقوب أتى ملكا بناحيتهم يسأله الحاجة، فقال له الملك: أنت إبراهيم؟ قال: لا. قال: و أنت إسحاق بن إبراهيم؟ قال: لا. قال: فمن أنت؟ قال: أنا يعقوب بن إسحاق. قال: فما بلغ بك ما أرى مع حداثة السن؟ قال: الحزن على ابني يوسف. قال: لقد بلغ بك الحزن - يا يعقوب - كل مبلغ! فقال: إنا معاشر الأنبياء أسرع شيء البلاء إينا، ثم الأمثل فالأمثل من الناس. ففرضي حاجته، فلما جاوز صغير بابه هبط عليه جبرئيل، فقال له: يا يعقوب، ربك يقرئك السلام، و يقول لك: شكوتني إلى الناس! فعفر و وجهه في التراب، و قال: يا رب زلة أقلنيها فلا أعود بعد هذا أبدا. ثم عاد إليه جبرئيل، فقال: يا يعقوب، ارفع رأسك، إن ربك يقرئك السلام، و يقول لك: قد أقلتك، فلا تعد تشكوني إلى خلقي. فما رؤى ناطقا بكلمة مما كان فيه، حتى أتاه بنوه، فصرف وجهه إلى الحائط، و قال: إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَ حَزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۹، ج ۶؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۵؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۴.

۲. وفي حديث آخر عنه: جاء يعقوب إلى نمرود في حاجة، فلما دخل عليه - و كان أشبه الناس بإبراهيم - قال له: أنت إبراهيم خليل الرحمن؟ قال لا، الحديث. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۹، ج ۶؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۵؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۴؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ج ۸، ص ۱۴۴.

۳. في تفسير علي بن إبراهيم قال رسول الله 6: و من شكى مصيبة نزلت به فانما يشكو ربه. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۴. في نهج البلاغة قال 7: و من أصبح يشكو مصيبة نزلت به فانما يشكو ربه. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۴.

۴. امام علی 7: من شكا ضره الى غير مؤمن فكانما شكا الله سبحانه. محمد بن حسين، آقا جمال خوانساری، پیشین، ج ۷، ص ۱۸۲.

۵. الأمالی للشيخ الطوسی الفخام عن المَنصُوري عن عمِّ أبيه عن أبي الحسن الثالث عن أبيه 7 قَالَ قَالَ الصَّادِقُ 7 فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ قَالَ بَلَا شَكْوَى. محمد بن الحسن، طوسی، الأمالی (للطوسی)، ص ۲۹۴، مجلس ۱۱؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۲؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۲۶۷.

در روایتی از امام صادق 7 آمده است که می فرمایند : همانا من پراکندگی و اندوه خود را به پیشگاه پروردگارم اظهار داشته و شکایت می کنم.^۱

در تفسیر الدرالمنثور از رسول خدا 6 روایت شده که فرمود: کسی که گرفتاری خود را به مردم بگوید و انتشار دهد از صابران نیست، آن گاه این آیه را تلاوت فرمودند: Γ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ Φ .^۲ این روایت از با سند دیگری نیز در الدرالمنثور آمده است.^۳

همچنین در تفسیر الدرالمنثور آمده است، پیامبر 6 فرمود : از گنج های بسیار نیکو صدقه پنهانی و پنهان کردن مصیبت ها و بیماری ها است. و هر که آنا را منتشر کند صابر نیست.^۴ این روایت را بیهقی با سند دیگری نیز گفته است.^۵ و در روایت دیگری که از امام صادق و امام علی 8، شکایت به مؤمن را جدا کرده و می فرمایند : هر کس به مؤمن شکایت کند به درستی که به خداوند شکایت کرده است.^۶

ه) علم حضرت یعقوب (ع) به زنده بودن حضرت یوسف (ع) بوسیله بشارت جبرئیل

سه دسته از روایات به علم حضرت یعقوب 7 به زنده بودن حضرت یوسف 7 اشاره کرده اند که عبارتند از:

۱. الفضیل بن یسار. قال: سمعت أبا عبد الله 7 يقول: «إنما أشكو بئتي و حزني إلى الله منصوبة». سيد سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۵؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۹، ح ۶۳.
۲. و أخرج عبد الرزاق و ابن جریر عن مسلم بن یسار رضی الله عنه یرفعه إلى النبی 6 قال من بث لم یصبر ثم قرأنا أشکوا بئتي و حزني إلى الله. جلال الدین، سیوطی، پیشین، ص ۳۱.
۳. و أخرج ابن عدی و البیهقی فی شعب الايمان عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله 6 من بث لم یصبر ثم قرأنا أشکوا بئتي و حزني إلى الله. همان.
۴. و أخرج ابن عدی و البیهقی فی شعب الايمان عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله 6 من کنوز البر إخفاء الصدقة و کتمان المصائب و الأمراض و من بث لم یصبر. همان.
۵. و أخرج البیهقی من وجه آخر عن العلاء بن عبد الرحمن بن یعقوب رضی الله عنه قال بلغنی ان رسول الله 6 قال ثلاث من کنوز البر کتمان الصدقة و کتمان المصيبة و کتمان المرض. همان.
۶. فی کتاب معانی الاخبار باسناده الی ابن معاوية الأشر قال: سمعت أبا عبد الله 7 يقول: من شکى الی مؤمن فقد شکى الی الله عز و جل. عبد علی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۴؛ امام علی 7: من شکا ضره الی مؤمن فکانما شکا الی الله سبحانه. محمد بن حسین، آقا جمال خوانساری، پیشین، ج ۷، ص ۱۸۲.

امام صادق 7 فرمودند: هنگامی که بنیامین از نزد یعقوب رفت، گفت: بار خدایا به من ترحم نمی‌کنی، نور دیدگانم و فرزندم را بردی، خداوند به او وحی فرستاد، اگر آنها را میرانده بودم باز زنده می‌کردم، تا شما آنها را مشاهده کنی و لیکن به خاطر بیاور که گوسفندی را ذبح کردی و کباب کردی و خوردی اما به همسایه روزه داری چیزی ندادی^۱. امام علیه السلام فرمود: یعقوب بعد از این امر کرد، از طرف او فریاد بزنند هر کس نیازمند است بیاید و در خانه یعقوب غذا بخورد، صبح و شب این کار را می‌کردند.^۲

در تفسیر درالمنثور نیز روایتی با همین مضمون با اندکی تفاوت از انس از رسول خدا 6 آمده است که: جبرئیل نزد آن حضرت آمد و گفت: ای یعقوب! خدایت سلامت می‌رساند و می‌گوید: خوشحال باش و دلت شاد باشد که به عزت خودم سوگند اگر این دو فرزند تو مرده هم باشند برایت زنده‌شان می‌کنم، اینک برای مستمندان طعامی بساز، که محبوب‌ترین بندگان من دو طائفه‌اند، یکی انبیاء و یکی مسکینان، و هیچ می‌دانی چرا چشمت را نابینا و پشتت را خمیده کردم و چرا برادران بر سر یوسف آوردند آنچه را که آوردند؟ برای این کردم که شما وقتی گوسفندی کشته بودید و مسکینی روزه‌دار آمد و از آن گوشت به او نخوراندید. از آن به بعد هر گاه یعقوب 7 می‌خواست غذا بخورد

۱. عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْكَاهِلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ 7 يَقُولُ إِنَّ يَعْقُوبَ 7 لَمَّا ذَهَبَ مِنْهُ ابْنُ يَامِينَ نَادَى يَا رَبُّ يَا رَبُّ أَمَا تَرَخُمُنِي أَذْهَبْتَ عَيْنِي وَ أَذْهَبْتَ ابْنِي فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ أَمْتَهُمَا لِأَحْيَيْتَهُمَا حَتَّى أَجْمَعَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمَا وَ لَكِنْ أَمَا تَذَكُرُ الشَّاةَ الَّتِي ذَبَحْتَهَا وَ شَوَيْتَهَا وَ أَكَلْتَهَا وَ فَلَانُ إِلَى جَنَبِكَ صَائِمٌ لَمْ تَنْلُهُ مِنْهَا شَيْئاً. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص 455؛ احمد بن محمد بن خالد، برقی، المحاسن، تحقیق جلال الدین محدث، قم، دار الکتب الإسلامية، 1371ق، چاپ دوم، ج 2، ص 399؛ علی بن حسن، طبرسی، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، نجف، المكتبة الحیدریة، 1385ق، چاپ دوم، ص 215؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، پیشین، ج 4، 753؛ محمد محسن بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی 7، 1406ق، چاپ اول، ج 5، ص 516؛ محمد بن حسن، حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، تصحیح مؤسسه آل البيت، قم، مؤسسه آل البيت، 1409ق، چاپ اول، ج 12، ص 129؛ محمد بن حسن، حر عاملی، الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة (کلیات حدیث قدسی)، تهران، انتشارات دهقان، 1380، چاپ سوم، ص 56؛ محمدباقر بن محمدتقی، مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج 12، ص 572.

۲. قَالَ ابْنُ أَسْبَاطٍ قَالَ يَعْقُوبُ حَدَّثَنِي الْمَيْمِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 أَنَّ يَعْقُوبَ بَعْدَ ذَلِكَ كَانَ يُنَادِي مُنَادِيَهُ كُلَّ غَدَاةٍ مِنْ مَنْزِلِهِ عَلَى فَرْسَخٍ أَوْ مِنْ أَرَادَ الْغَدَاةَ فَلْيَأْتِ آلَ يَعْقُوبَ وَ إِذَا أَمْسَى نَادَى أَلَا مَنْ أَرَادَ الْعِشَاءَ فَلْيَأْتِ آلَ يَعْقُوبَ. احمد بن محمد بن خالد، برقی، پیشین، ص 399؛ علی بن حسن، طبرسی، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، پیشین، ص 215؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص 455؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص 362؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج 3، ص 38.

دستور می‌داد جارچی جار بزند تا هر که از مساکین غذا می‌خواهد با یعقوب غذا بخورد، و اگر یعقوب روزه بود موقع افطارش جار می‌زدند: هر که از مستمندان که روزه‌دار است با یعقوب افطار کند.^۱

دو نکته پیرامون روایت فوق مطرح است:

۱- فراق یا مصیبت؛ در برخی از منابع تفسیر روایی شیعه روایتی از امام صادق^۷ آمده است مبنی بر این که علت حزن یعقوب در فراق یوسف نسیان ایشان نسبت به خبر زنده بودن یوسف از جانب جبرئیل بود.^۲

نقدهای وارده بر این روایت عبارتند از: الف) با توجه به مقام عصمت پیامبران: چگونه می‌توان نسیان حضرت یعقوب^۷ را پذیرفت و اگر بپذیریم که آن حضرت واقعا فراموش کرده . آیا با وجود نسیان می‌توان امر رسالت را بدون اشکال و کامل به انجام رسانید؟ ب) غم فقدان یوسف^۷ و مزده زنده بودن ایشان، مسأله پیش پا افتاده ای نبود که مورد فراموشی قرار بگیرد بلکه این امر قسمت اعظمی از دغدغه ذهنی و زندگی ایشان بوده است و با توجه به آیات و روایات او دائما به فکر یوسف^۷ بود تا آنجا که چشمانش از گریه در فراق وی سفید شد. ج) طبق آیه قرآن حضرت یعقوب^۷ به فرزندان خود گفته بود، من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و این همان علمی موهبتی بوده که از جانب خداوند متعال به او عنایت شده بود و شاید متعلق این علم یا قسمتی از آن اطلاع از سلامتی حضرت یوسف^۷ بوده است. از این رو گریه و حزن او به خاطر دوری از حضرت یوسف^۷ بوده نه مصیبت وی. چرا که فراق امری بسیار سنگین است حتی با وجود خبر سلامتی.

لازم به ذکر است که: هرچند با توجه به بحث انساء^۱ دو مورد اول امکان پذیر می‌باشد چون به خواست خداوند این امر صورت می‌گیرد و در پاسخ به این سؤال که چرا خداوند ابتدا حضرت یعقوب^۷ را از زنده بودن فرزندش مطلع

۱. روی عن النبی ان جبرئیل أتاه فقال: یا یعقوب ان الله یقره علیک السلام و یقول: أبشر و لیفرح قلبک فو عزتی لو کانا میتین لنشرتهما لک اصنع طعاما للمساکین، فان أحب عبادی الی المساکین أو تدری لم أذهب بصرک و قوست ظهرک؟ لأنکم ذبحتم شاة و أتاکم فلان المسکین و هو صائم فلم تطعموه شیئا، فکان یعقوب بعد ذلک إذا أراد الغذاء أمر منادیا فنادی : الا من أراد الغذاء من المساکین فلیتعد مع یعقوب، و إذا کان صائما امر منادیا ینادی: من کان صائما فلیفطر مع یعقوب، رواه الحاکم ابو عبد الله فی صحیحته. جلال الدین، سیوطی، پیشین، ص ۳۲؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۵.

۲. و بهذا الإسناد عنه، (عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله^۷) قال: قيل له: كيف يحزن يعقوب على يوسف وقد أخبره جبرئيل أنه لم يمت و أنه سيرجع إليه؟ فقال: «إنه نسي ذلك» محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۸؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۴؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۲.

ساخت و سپس موجب فراموشی ایشان شده است می‌توان به امر مصلحت الهی اشاره کرد. با این توضیح پیرامون مورد سوم می‌توان گفت: احتمال می‌رود، این علم که در قرآن به آن اشاره شده است نزدیک به پیدا شدن حضرت یوسف 7 دو باره برای حضرت یعقوب 7 حاصل شده باشد که با پذیرش بحث انساء علت حزن حضرت یعقوب 7 می‌تواند مصیبت از دست دادن فرزند باشد.

۲- ماجرای گوسفند ذبح شده: ابو حمزی ثمالی می‌فرماید: همراه علی بن الحسین 7 در روز جمعه هنگام فجر، نماز صبح بجا آوردم و سپس آن حضرت در حالی که من همراه‌شان بودم به طرف منزلشان حرکت کردند و به کنیز خود که سکینه نام داشت فرمودند: امروز که روز جمعه است هر سائلی که بر در خانه آمد او را اطعام کنید، من گفتم: مولای من هر سائلی مستحق نیست، فرمود: می‌دانم، ولی بیم آن دارم که مستحقّی از ما درخواست کند و ما او را اطعام نکرده ردّ کنیم و مصیبتی که به آل یعقوب نازل شد بر ما نیز نازل شود، بدرستی که یعقوب در هر روز گوسفندی قربانی می‌کرد و خود و خانواده‌اش از آن می‌خوردند و صدقه نیز می‌دادند، روز جمعه‌ای سائل مؤمن و روزه‌داری که هم مستحقّ بود و هم نزد خدا منزلت داشت و غریب هم بود از کنار خانه یعقوب گذشت، در حالی که زمان افطار بود، در خانه یعقوب را به صدا در آورد و گفت: گدایی غریب و گرسنه را از زیادی طعام خود روزی دهید و چند بار این سخن را تکرار کرد و آنها هم کلام او را می‌شنیدند، اما حقّ او را نشناختند و سخن او را تصدیق نکردند، و پنداشتند که دروغ می‌گوید: وقتی که ناامید شد و شب او را فرا گرفت، بازگشت و شکایت گرسنگی خود را به درگاه خدا برد و شب را گرسنه خوابید و صبح هم در کمال صبر و شکر الهی گرسنه برخاست، در حالی که یعقوب و خانواده‌اش با شکم سیر خوابیده بودند و در نزدشان طعام اضافه نیز بود، در صبح آن شب خدای عزّ و جلّ به یعقوب وحی نمود: ای یعقوب به تحقیق که بنده مرا خوار و ذلیل نمودی او ذمیال عابد بود که هنگام افطار بر در خانه تو آمد و به صدای بلند گفت: گدای غریب را اطعام کنید، اما شما او را اطعام نکردید، او هم به درگاه من شکایت برد و شب را با شکم گرسنه به صبح رسانید، در حالی که صابر بود و شکر می‌کرد، ولی تو ای یعقوب! و پسران تو همگی سیر بودید و نزدتان غذای اضافه نیز بود، آیا می‌دانی که عقوبت من در باره اولیاء من سریعتر از دشمنان من است؟! و این

۱. انساء یعنی خداوند کاری کند که انسان چیزی را فراموش کند.

به جهت حسن نظر من نسبت به اولیاء الله است و به جهت استدراج دشمنان خدا. اما قسم به عزتم به تو بلایی نازل می‌کنم و تو و فرزندان را در معرض بلا و آزمایش قرار می‌دهم، پس آماده نزول بلا باش.

سپس ابوحمزه ثمالی از علی بن الحسین 7 می‌پرسد: فدایت شوم، یوسف چه وقت آن رؤیا را دید؟ فرمود: در همان شبی که یعقوب و فرزندانش سیر خوابیدند و ذمیال مؤمن گرسنه و روزه دار سر بر بالین نهاد، لذا وقتی که صبح یوسف آن خواب را برای پدر تعریف کرد، با توجه به وحیی که از ناحیه خداوند به او رسیده بود، دانست که بلایی در پیش است و به همین دلیل به یوسف سفارش کرد: (ای پسر، خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، چون من می‌ترسم که برایت کیدی فراهم کنند، اما یوسف آن رؤیا را برای برادرانش تعریف کرد و اولین بلایی که به آل یعقوب نازل شد حسد برادران نسبت به یوسف بود...^۱

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنِ الثَّمَالِيِّ قَالَ صَلَّيْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ 7 الْفَجْرَ بِالْمَدِينَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ وَ سُبْحَتِهِ نَهَضَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ أَنَا مَعَهُ فَذَعَا مَوْلَاهُ لَهُ تَسَمَّى سَكِينَةَ فَقَالَ لَهَا لَا يَغْبِرُ عَلَيَّ أَبِي سَائِلٌ إِلَّا أَطْعَمْتُمُوهُ فَإِنَّ الْيَوْمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ قُلْتُ لَهُ لَيْسَ كُلُّ مَنْ يَسْأَلُ مُسْتَحِقًّا فَقَالَ يَا ثَابِتُ أَخَافُ أَنْ يَكُونَ بَعْضُ مَنْ يَسْأَلُنَا مُحِقًّا فَلَا نَطْعِمُهُ وَ نَرُدُّهُ فَيَنْزِلُ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَا نَزَلَ بِيَعْقُوبَ وَ إِلَيْهِ أَطْعِمُوهُمْ أَطْعِمُوهُمْ إِنْ يَعْقُوبَ كَانَ يَذْبَحُ كُلَّ يَوْمٍ كَبْشًا فَيَتَصَدَّقُ مِنْهُ وَ يَأْكُلُ هُوَ وَ عِيَالُهُ مِنْهُ وَ أَنْ سَائِلًا مُؤْمِنًا صَوَامًا مُحِقًّا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مَنَزَلَةٌ وَ كَانَ مُجْتَازًا غَرِيبًا اعْتَرَى عَلِيَّ بَابَ يَعْقُوبَ عَشِيَّةَ جُمُعَةٍ عِنْدَ أَوَانِ إِفْطَارِهِ يَهْتِفُ عَلَيَّ بِأَبِي أَطْعِمُوا السَّائِلَ الْمُجْتَازَ الْغَرِيبَ الْجَائِعَ مِنْ فَضْلِ طَعَامِكُمْ يَهْتِفُ بِذَلِكَ عَلِيٌّ بِأَبِي مِرَارًا وَ هُمْ يَسْمَعُونَهُ وَ قَدْ جَهَلُوا حَقَّهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ فَلَمَّا بَيَّسَ أَنْ يُطْعِمُوهُ وَ عَشِيَّةَ اللَّيْلِ اسْتَرْجَعَ وَ اسْتَعْبَرَ وَ شَكَا جُوعَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَاتَ طَاوِيًا وَ أَصْبَحَ صَائِمًا جَائِعًا صَابِرًا حَامِدًا لِلَّهِ وَ بَاتَ يَعْقُوبُ وَ آلُ يَعْقُوبَ شِبَاعًا بِطَانًا وَ أَصْبَحُوا وَ عِنْدَهُمْ فَضْلَةٌ مِنْ طَعَامِهِمْ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى يَعْقُوبَ فِي صَبِيحَةِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَقَدْ أَذَلَّتْ يَا يَعْقُوبَ عَبْدِي ذَلَّةً اسْتَجْرَرْتُ بِهَا غَضَبِي وَ اسْتَوْجَبْتُ بِهَا أَدْبِي وَ نَزُولَ عُقُوبَتِي وَ بُلُوأَى عَلَيِّكَ وَ عَلَيَّ وَ لَدَيْكَ يَا يَعْقُوبَ إِنْ أَحَبَّ أَنْبِيَائِي إِلَيَّ وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَيَّ مَنْ رَجِمَ مَسَاكِينَ عِبَادِي وَ قَرَّبَهُمْ إِلَيْهِ وَ أَطْعَمَهُمْ وَ كَانَ لَهُمْ مَأْوَى وَ مَلْجَأٌ يَا يَعْقُوبَ أَمَا رَحِمْتَ ذَمِيالَ عَبْدِي الْمُجْتَهِدَ فِي عِبَادَتِي الْقَانِعَ بِالْيَسِيرِ مِنْ ظَاهِرِ الدُّنْيَا عِشَاءً أَمْسَ لَمَّا اعْتَرَى بِنَابِكَ عِنْدَ أَوَانِ إِفْطَارِهِ وَ هَتَفَ بِكُمْ أَطْعِمُوا السَّائِلَ الْغَرِيبَ الْمُجْتَازَ الْقَانِعَ فَلَمَّ تَطْعَمُوهُ شَيْئًا فَاسْتَرْجَعَ وَ اسْتَعْبَرَ وَ شَكَا مَا بِهِ إِلَيَّ وَ بَاتَ طَاوِيًا حَامِدًا لِي وَ أَصْبَحَ لِي صَائِمًا وَ أَنْتَ يَا يَعْقُوبُ وَ وَ لَدَيْكَ شِبَاعٌ وَ أَصْبَحْتَ وَ عِنْدَكُمْ فَضْلَةٌ مِنْ طَعَامِكُمْ أَوْ مَا عَلِمْتَ يَا يَعْقُوبَ أَنْ الْعُقُوبَةَ وَ الْبُلُوأَى إِلَى أَوْلِيَائِي أَسْرَعُ مِنْهَا إِلَى أَعْدَائِي وَ ذَلِكَ حُسْنُ النَّظَرِ مِنِّي لِأَوْلِيَائِي وَ اسْتِذْرَاجٌ مِنِّي لِأَعْدَائِي أَمَا وَ عِزَّتِي لَأَنْزِلُ عَلَيْكَ بُلُوأَى وَ لَأَجْعَلَنَّكَ وَ وَ لَدَيْكَ عَرْضًا لِمُصَابِي وَ لَأُوذِينَكَ بِعُقُوبَتِي فَاسْتَعِدُّوا لِبُلُوأَى وَ ارْضُوا بِقَضَائِي وَ اصْبِرُوا لِلْمَصَائِبِ فَقُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ 7 جُعِلَتْ فِدَاكَ مَتَى رَأَى يُوسُفُ الرُّؤْيَا فَقَالَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ الَّتِي بَاتَ فِيهَا يَعْقُوبُ وَ آلُ يَعْقُوبَ شِبَاعًا وَ بَاتَ فِيهَا ذَمِيالٌ طَاوِيًا جَائِعًا فَلَمَّا رَأَى يُوسُفُ الرُّؤْيَا وَ أَصْبَحَ يَقْضِيهَا عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ فَاعْتَمَّ بِعُقُوبَ لِمَا سَمِعَ مِنْ يُوسُفَ مَعَ مَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ اسْتَعِدَّ لِلْبَاءِ فَقَالَ يَعْقُوبَ لِيُوسُفَ لَا تَقْضُ رُؤْيَاكَ هَذِهِ عَلَى إِخْوَتِكَ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا فَلَمَّ يَكْتُمُ يُوسُفُ رُؤْيَاهُ وَ قَصَّهَا عَلَى إِخْوَتِهِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ 7 وَ كَانَتْ أَوَّلُ بُلُوأَى نَزَلَتْ بِيَعْقُوبَ وَ آلِ يَعْقُوبَ الْحَسَدَ لِيُوسُفَ ... محمد بن علي، ابن بابويه، علل الشرائع، ج 1، ص 46.

اگر بپذیریم که روایت فوق کاملا صحیح و بدون اشکال است همه‌ی گرفتاری‌هایی که بر آل یعقوب وارد شد به خاطر عدم انفاق و قرار گرفتن در ورطه آزمون الهی بوده است. و البته خداوند بندگان و بخصوص بندگان صالح خورا به روش‌های مختلف می‌آزماید.

(و) علم حضرت یعقوب (ع) به زنده بودن حضرت یوسف (ع) بوسیله خبر گرفتن از ملک الموت

و در کافی به سند خود از حنان بن سدیر از امام باقر 7 روایت کرده که فرمودند: خدمت آن حضرت عرض کردم معنای اینکه یعقوب به فرزندان خود گفت: Γ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ Φ چیست؟ آیا او بعد از بیست سال که از یوسف جدا شد می‌دانست که او زنده است؟ فرمود: آری، عرض کردم از کجا می‌دانست؟ فرمود: در سحر به درگاه خدا دعا کرد، و از خدای تعالی درخواست کرد که ملک الموت را نزدش نازل کند، "تریال" که همان ملک الموت باشد هبوط کرده پرسید ای یعقوب چه حاجتی داری؟ گفت: به من بگو بدانم ارواح را یکی یکی قبض می‌کنی و یا با هم؟ تریال گفت: بلکه آنها را جدا جدا، و روح، روح قبض می‌کنم، یعقوب پرسید: آیا در میان ارواح، به روح یوسف هم برخوردی؟ گفت: نه، از همین جا فهمید پسرش زنده است، و به فرزندان فرمود: Γ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ Φ .

۱. محمد بن یعقوب: یاسناده، عن الحسن بن محبوب، عن حنان بن سدیر، عن أبي جعفر 7 قال: قلت له: أخبرني عن قول يعقوب 7 لبنيه: اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ أ كَان يَعْلَم أَنَّهُ حَيٌّ، وَ قَدْ فَارَقَهُ مِنْذُ عَشْرِينَ سَنَةً؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: قلت: كيف علم؟ قال: «إنه دعا في السحر، و سأل الله عز و جل أن يهبط عليه ملك الموت، فهبط عليه تربال و هو ملك الموت، فقال له تربال: ما حاجتك، يا يعقوب؟ قال: أخبرني عن الأرواح، تقبضها مجتمعة أو متفرقة؟ قال: بل أقبضها متفرقة روحا روحا. قال له: فأخبرني هل مر بك روح يوسف فيما مر بك؟ قال: لا. فعلم يعقوب أنه حي، فعند ذلك قال لولده: اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ». سيد سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۲؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۹؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۰؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۵؛ ابن بابویه: قال: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی (رضی الله عنه)، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه، قال: حدثنا محمد بن نصیر، عن أحمد بن محمد، عن العباس بن معروف، عن علی بن مهزیار، عن محمد بن إسماعیل، عن حنان بن سدیر، عن أبيه، قال: قلت لأبي جعفر 7: أخبرني عن يعقوب حين قال لولده: اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ سَأَلَ الْحَدِيثَ بِنَحْوِ مَا تَقَدَّمَ. محمد بن علی، ابن بابویه، علل/السرائع، ج ۱، ص ۵۲؛ سيد سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۵؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۸.

روایت فوق با اندکی تفاوت نیز از امام باقر 7 آمده است که در آن یعقوب، ملک الموت را به خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم می دهد تاخیر زنده بودن یوسف را از وی می گیرد.^۱

این روایت می تواند مؤید آن باشد که علم به زنده بودن حضرت یوسف 7 نزدیک به زمان پیدا شدن وی برای حضرت یعقوب 7 حاصل شده است. اما شیخ صدوق؛ این روایت را در کتاب کمال الدین و تمام النعمة آورده و در شرح آن چنین فرموده اند: «حال کسانی که امروزه عارف به غیبت امام زمام 4 هستند، مانند حال حضرت یعقوب 7 است که به یوسف و غیبتش عارف بود و حال جاهلان به او و به غیبتش و دشمنان امر او، حال خاندان و خویشان اوست که کار جهالت آنها در باره حضرت یوسف 7 و غیبت وی به جایی رسید که به پدرشان یعقوب گفتند: به خدا سوگند که تو در گمراهی دیرین خود هستی. و سخن یعقوب 7 آنگاه که بشیر پیراهن یوسف 7 را بر روی وی انداخت و او بینا شد و گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید، دلیلی است بر آنکه او می دانست یوسف زنده است و برای گرفتاری و آزمایش غایب شده است.»^۲

۱. علی بن ابراهیم: قال: حدثني أبي، عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبي جعفر 7 قال: قلت له: أخبرني عن يعقوب حين قال لولده: اذهبوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ، أ كان علم أنه حي، و قد فارقه منذ عشرين سنة، و ذهبت عيناه من البكاء عليه؟ قال: «نعم، علم أنه حي، إنه دعا ربه في السحر أن يهبط عليه ملك الموت، فهبط عليه ملك الموت في أطيب رائحة و أحسن صورة، فقال له: من أنت؟ قال: أنا ملك الموت، أليس سألت الله أن ينزلي عليك؟ قال: نعم. قال: ما حاجتك، يا يعقوب؟ قال له: أخبرني عن الأرواح، تقبضها جملة أو تفريقاً؟ قال: يقبضها أعوانى متفرقة ثم تعرض على مجتمعة. قال يعقوب: فأسألک ياله ابراهيم و إسحاق و يعقوب، هل عرض عليك في الأرواح روح يوسف؟ فقال: لا. فعند ذلك علم أنه حي، فقال لولده: اذهبوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَأَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».... سيد سید هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۳؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۱.

۲. فی کتاب و قال الصادق 7: ان یعقوب قال لملك الموت: أخبرني عن الأرواح تقبضها مجتمعة أو متفرقة؟ قال: بل متفرقة، قال: فهل قبضت روح يوسف في جملة ما قبضت من الأرواح؟ فقال: لا فعند ذلك قال لبنيه: «يا بني اذهبوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ» .. محمد بن علی، ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیة، ۱۳۹۵ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۴۴؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۵؛ محمد بن علی، ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق علی اکبر غفاری، ترجمه منصور پهلوان، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۰، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۸۷.

نکته دیگری که پیرامون حدیث فوق مشاهده گردید نقل این حدیث با نام های متفاوتی از ملک الموت بو که با نام تریال ، بریال ، قوبال، تبرأ بل^۲ وعزرائیل آمده است.^۳ که احتمالا تصحیف نوشتاری در این واژه صورت گرفته است.

ز) علم حضرت یعقوب (ع) به زنده بودن حضرت یوسف (ع) بوسیله پیام رسانی از مصر

هشام بن سالم از امام صادق^۷ روایت کند که فرمود: یک اعرابی به نزد یوسف آمد تا از او طعامی بخرد ، یوسف طعام رابه وی فروخت و چون از آن کار فارغ شد ، به او گفت: منزلت کجاست؟ او گفت: در فلان مکان یوسف به او گفت:وقتی به فلان وادی رسیدی بایست و فریاد بزنی: ای یعقوب! ای یعقوب! مردی بزرگوار، نیکو منظر ، تنومند و خوش چهره خواهد آمد و به او بگو: من در مصر مردی را ملاقات کردم که به شما سلام رسانید و گفت: امانت تو نزد خدای تعالی ضایع نشده است. اعرابی رفت و به آن مکان رسید و به غلامانش گفت: شترها را نگه دارید، سپس فریاد زد: ای یعقوب! ای یعقوب! مرد نابینای بلند قامت و نیکو منظری در حالی که دستش به دیوار بود پیش آمد، مرد به او گفت: آیا تو یعقوبی؟ گفت: آری، آنگاه پیام یوسف را بدو رسانید. یعقوب بیهوش بر زمین افتاد و وقتی به هوش آمد گفت: ای اعرابی! آیا از خدای تعالی حاجتی داری؟ گفت: آری، من مردی ثروتمندم و زخم دختر عموی من است و تا کنون فرزندی برایم نزائیده است، دوست دارم دعا کنی تا خداوند فرزندی به من عطا کند. یعقوب وضو ساخت و دو رکعت نماز گزارد سپس به درگاه خدای تعالی دعا کرد و زنش چهار شکم یا شش شکم حامله شد و هر بار نیز دو قلو زائید. پس یعقوب می دانست که یوسف نمرده و زنده است و خدای تعالی پس از یک دوره غیبت او را به زودی ظاهر می سازد و به فرزندانش می گفت: من از جانب خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید و خاندان و خویشانش به واسطه آنکه از یوسف یاد می کرد او را خرفت می شمردند تا آنگاه که بوی یوسف را استشمام کرد و گفت: من بوی

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ يَعْقُوبَ 7 لِبَنِيهِ: «ادْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ» أَمَا كَانَ عَلِمَ أَنَّهُ حَيٌّ وَ قَدْ فَارَقَهُ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ عَلِمَ؟ قَالَ: «إِنَّهُ دَعَا فِي السَّحَرِ، وَ سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَهَيِّطَ عَلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ، فَهَيَّطَ عَلَيْهِ بَرِيالٌ وَ هُوَ مَلَكُ الْمَوْتِ»، فَقَالَ لَهُ بَرِيالٌ: مَا حَاجَتُكَ يَا يَعْقُوبَ؟ قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَرْوَاحِ تَقْبِضُهَا مُجْتَمِعَةً أَوْ مُتَفَرِّقَةً؟ قَالَ: بَلْ أَقْبِضُهَا مُتَفَرِّقَةً، رُوحًا رُوحًا، قَالَ لَهُ: فَأَخْبِرْنِي هَلْ مَرَّ بِكَ رُوحُ يُوسُفَ فِيمَا مَرَّ بِكَ؟ قَالَ: لَمْ، فَعَلِمَ يَعْقُوبُ أَنَّهُ حَيٌّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لَوَلَدِهِ: «ادْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ»». محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، پیشین، ج ۱۵، صص ۴۶۶-۴۶۵.

۲. فی تفسیر العیاشی عن حنان بن سدید عن ابیه عن ابی جعفر 7 مثله ایضا الا ان فیہ قوبال و فیہ و فی خبر آخر و هو ملک الموت و ذکر نحوه. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۶؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۶۴.

۳. و فی خبر آخر عزرائیل و هو ملک الموت و ذکر نحوه عنه. محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۰.

یوسف را می‌یابم اگر مرا کم عقل و نادان ندانید، گفتند: به خدا سوگند که تو در بیراهه قدیم خود هستی و چون بشیر آمد که همان پسرش، یهودا بود و پیراهن یوسف را به رویش انداخت و دو مرتبه بینا گردید، گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خدا چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید؟^۱ این روایت با همین مضمون به صورت مختصر در کتاب الخرائج و الجرائح نیز آمده است.^۲

ح) علم حضرت یعقوب (ع) به زنده بودن حضرت یوسف (ع) بوسیله نلمه عزیز مصر به آن حضرت در حدیثی از امام صادق 7 آمده است: عزیز مصر به یعقوب نامه نوشت: اما بعد این پسر تو را به بهایی اندک خریداری کرده‌ام و او یوسف است که من وی را به بندگی گرفته‌ام و این پسر بنیامین است که من او را به جهت

۱. فی الإكمال الدین : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُرْمَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنِ الْحَسَنِ الْأَسْطِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ: قَدِمَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى يُوسُفَ لِيَشْتَرِيَ مِنْهُ طَعَامًا فَبَاعَهُ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ لَهُ يُوسُفُ أَيْنَ مَنَزْلُكَ - قَالَ لَهُ بِمَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَقَالَ لَهُ فَإِذَا مَرَرْتُ بِوَادِي كَذَا وَ كَذَا فَفَقِّ فَنَادِ يَا يَعْقُوبُ يَا يَعْقُوبُ فَإِنَّهُ سَيُخْرِجُ إِلَيْكَ رَجُلٌ عَظِيمٌ جَمِيلٌ جَسِيمٌ وَسِيمٌ فَقُلْ لَهُ لَقِيتُ رَجُلًا بِمِصْرَ وَ هُوَ يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِنَّ وَدِيعَتَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَنْ تَضِيعَ قَالَ فَمَضَى الْأَعْرَابِيُّ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْمَوْضِعِ فَقَالَ لِعِلْمَانِهِ احْفَظُوا عَلَيَّ الْإِبِلَ ثُمَّ نَادَى يَا يَعْقُوبُ يَا يَعْقُوبُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَجُلٌ أَعْمَى طَوِيلٌ جَسِيمٌ جَمِيلٌ يَتَّقِي الْحَائِطَ بِيَدِهِ حَتَّى أَقْبَلَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَنْتَ يَعْقُوبُ قَالَ نَعَمْ فَأَبْلَغَهُ مَا قَالَ لَهُ يُوسُفُ قَالَ فَسَقَطَ مَعْشِيًّا عَلَيْهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ يَا أَعْرَابِيُّ أَلَيْكَ حَاجَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ إِنِّي رَجُلٌ كَثِيرُ الْمَالِ وَ لِي ابْنَةٌ عَمٌّ لَيْسَ يُوَلِّدُ لِي مِنْهَا وَ أُحِبُّ أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَ لَدَا قَالَ فَتَوَضَّأَ يَعْقُوبُ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَزَقَ أَرْبَعَةَ أَبْطُنٍ أَوْ قَالَ سِتَّةَ أَبْطُنٍ فِي كُلِّ بَطْنٍ اثْنَانِ فَكَانَ يَعْقُوبُ 7 يَعْلَمُ أَنَّ يُوسُفَ 7 حَى لَمْ يَمُتْ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَهُ سَيُظْهِرُهُ لَهُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ وَ كَانَ يَقُولُ لِنَبِيهِ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ كَانَ أَهْلُهُ وَ أَقْرَبَاؤُهُ يُقْنَدُونَهُ عَلَى ذِكْرِهِ لِيُوسُفَ حَتَّى أَنَّهُ لَمَّا وَجَدَ رِيحَ يُوسُفَ قَالَ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تُقْنَدُونَ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ وَ هُوَ يَهُودَا ابْنُهُ وَ أَلْقَى قَمِيصَ يُوسُفَ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. محمد بن علی، ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۴۲؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۰؛ سید سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۲؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۵.

۲. عن الصادق 7 أن أعرابياً اشترى من يوسف علي نبينا و عليه السلام طعاماً فقال له إذا مررت بوادي كذا و كذا فناد يا يعقوب يا يعقوب فإنه يخرج إليك رجل و سيم فقل له إنني رأيت بمصر رجلاً يفركك السلام و يقول إن وديعتك عند الله محفوظة لن تضيع فلما بلغه الأعرابي ذلك خر معشياً عليه فلما أفاق قال هل لك من حاجة قال لي ابنة عم و هي زوجتي لم تلد فدعا له فرزق منها أربعة أبطن في كل بطن اثنان. سعيد بن هبة الله، قطب الدين راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۳۱؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۰.

اینکه متاع خود را نزد او یافتیم، نگه داشته‌ام و او را به بندگی گرفته‌ام و هیچ چیز برای یعقوب دشوارتر از دریافت این نامه نبود.^۱

در کتاب قصص الانبیاء جزایری نیز این روایت از امام باقر^۷ نقل شده است. و در ادامه این روایت آمده است: یعقوب به پیک عزیز فرمود: منتظر بمان تا جواب نامه را برایت بنویسم.^۲ و نامه ای به وی داد تا برای عزیز مصر ببرد. البته بیشتر روایاتی که در باره نامه حضرت یعقوب^۷ به یوسف می‌باشد بیان شده است که وی نامه را به پسرانش سپرده تا برای یوسف ببرند. (لذا نامه حضرت یعقوب^۷ به حضرت یوسف^۷ را در دسته بعدی آیات بررسی می‌شود).

۲.۶.۳. مقایسه مفاد ظاهری و مفاد روایی

مفاد ظاهری این دسته از آیات به بیان ناراحتی و حزن حضرت یعقوب^۷ و علمی که خداوند به ایشان عطا فرموده بود پرداخته‌است. در مفاد روایی به توضیح بیشتری راجع به زوایای پنهان و مختلف این دسته از آیات پرداخته شده است، توضیحاتی پیرامون برخی از عبارات مانند: "صبر جمیل" و "علم" حضرت یعقوب^۷ به زنده بودن فرزندش از زبان معصومین: می‌پردازد.

۲.۷. به دنبال حضرت یوسف (ع)

اشاره:

این دسته از آیات ماجرای سفر سوم فرزندان حضرت یعقوب^۷ به مصر و توصیه آن حضرت برای یافتن حضرت یوسف^۷ و برادرش را بیان می‌کند، در این سفر پس از حضور فرزندان حضرت یعقوب^۷ نزد عزیز مصر و اظهار عجز خود، حضرت یوسف^۷ گذشته آنان را به طور مختصر یاد آوری نموده و خود را به ایشان معرفی می‌نماید. عفو و

۱. عن مقرن، عن أبي عبد الله^۷ قال: «كتب عزيز مصر إلى يعقوب: أما بعد فهذا ابنك يوسف اشترىته بثمن بخس دراهم معدودة و اتخذته عبدا، و هذا ابنك بنيامين أخذته، قد سرق و اتخذته عبدا- قال- فما ورد على يعقوب شيء أشد عليه من ذلك الكتاب، فقال للرسول: مكانك حتى أجيء، فكتب إليه يعقوب: ... سيد سيد هاشم بن سليمان، بحراني، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۸؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۱.

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^۷ قَالَ سَدِيرُ أَخْبَرَنِي عَنْ يَعْقُوبَ حِينَ قَالَ لَوْلِيهِ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ كَانَ عَلِيمَ أَنَّهُ حَيٌّ وَ قَدْ فَارَقَهُ مُنْذُ عَشْرِينَ سَنَةً وَ ذَهَبَتْ عَيْنُهُ عَلَيْهِ مِنَ الْبُكَاءِ قَالَ نَعَمْ عَلِيمَ أَنَّهُ حَيٌّ دَعَا رَبَّهُ فِي السَّحْرِ... أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَأْسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ وَ كَتَبَ عَزِيزُ مِصْرَ إِلَى يَعْقُوبَ أَمَا بَعْدُ فَهَذَا ابْنُكَ اشْتَرَيْتَهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ وَ هُوَ يُوسُفُ وَ اتَّخَذْتَهُ عَبْدًا وَ هَذَا ابْنُكَ بِنِيَامِينَ أَخَذْتَهُ وَ قَدْ وَجَدْتُ مَتَاعِي عِنْدَهُ وَ اتَّخَذْتَهُ عَبْدًا فَمَا وَرَدَ عَلَيَّ يَعْقُوبَ شَيْءٌ أَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ الْكِتَابِ... نعمت الله بن عبدالله، جزائری، پیشین، ص ۱۶۷.

گذشت حضرت یوسف 7 نسبت به برادران و اشاره به بخشندگی خداوند از مهم‌ترین نکات این دسته آیات است. در پایان نیز اشاره شده است که حضرت یوسف 7 پیراهن خود را برای پدر فرستاده و خاندان بنی اسرائیل را به مصر دعوت می‌کند.

آیات

﴿يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِي سُلُومًا مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ﴾ (٨٧)
 فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضَّرُّ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُزَجَّجَةٍ فَاؤْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (٨٨) قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ (٨٩) قَالُوا أَعْنِكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (٩٠) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَيْنَاكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ (٩١) قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنَا الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (٩٢) اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوُّهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا وَآتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (٩٣) ﴿

ترجمه آیات

ای پسرانم! بروید، و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید نشوید که جز گروه کافران، (کسی) از رحمت خدا ناامید نمی‌شود. (٨٧) و هنگامی که (برادران یوسف) بر او وارد شدند، گفتند: ای عزیز (مصر)، ما و خاندان ما را زیان رسیده، و کالای ناچیزی آورده‌ایم پس پیمانه را برای ما تمام بده، و بر ما بخششی صادقانه نما که خدا صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد. (٨٨) (یوسف) گفت: آیا دانستید، آنگاه که شما ناآگاه بودید، با یوسف و برادرش چه کردید؟! (٨٩) (برادران) گفتند: آیا تو قطعاً خودت یوسفی؟! «گفت:» من یوسفم، و این (بنیامین) برادر من است! خدا بر ما منت گذارد [چرا] که هر که خودنگهداری (و پارسایی) کند، و شکیبایی‌نماید، پس براستی خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند. (٩٠) (برادران) گفتند: به خدا سوگند، بیقین خدا تو را بر ما برگزید (و برتریداد) و (ما) حتماً خطاکار بودیم! (٩١) (یوسف) گفت: امروز سرزنش‌بیر شما نیست خدا شما را می‌آمزد و او مهرورزترین مهرورزان است (٩٢) این پیراهن مرا ببرید، و آن را بر صورت پدرم بیفکنید [تا] بینا شود و همه خاندانتان را نزد من آورید. (٩٣)

٢٠٧٠١. مفاد ظاهری آیات

الف) حرکت به سمت مصر با امید به رحمت الهی

قحطی در مصر و اطرافش از جمله کنعان بیداد می‌کرد، بار دیگر حضرت یعقوب⁷ به فرزندان دستور حرکت سوی مصر برای تامین مواد غذایی می‌دهد ولی این بادر رأس امور این سفر جستجو از یوسف و برادرش بن‌یامین را قرار می‌دهد و می‌گوید: فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید^۱ یا بَنِيَّ اَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ^۲. واژه "تحسس" از ماده "حس" به معنای لمس چیزی برای دانستن و شناختن می‌باشد^۱. همچنین به معنای تفتیش از باطن امور و یافتن اخبار برای خویشتن^۲ نیز آمده است. و تفاسیر به معنای جستجوی چیزی از طریق حس آمده است.^۳

و از آنجا که فرزندان تقریباً اطمینان داشتند که یوسفی در کار نمانده، و از این توصیه و تأکید پدر تعجب می‌کردند، لذا حضرت یعقوب⁷ به آنها گوشزد می‌کند^۳ "از رحمت الهی هیچگاه مایوس نشوید" که قدرت او ما فوق همه مشکلات و سختیها است چرا که تنها کافران بی‌ایمان و از قدرت خدا بی‌خبرند از رحمت او مایوس می‌شوند^۴ إِنَّهُ لَا يِيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ^۴

واژه "روح" به معنای رحمت و فرج آمده است. بخاطر اینکه همیشه به هنگام گشایش مشکلات، روح و جان تازه‌ای به انسان دست می‌دهد و نفس آزاد می‌کشد.^۵

پس منظور یعقوب این است که از رحمت خدا مایوس نباشید خداوند اندوه را به فرج و گرفتاری را به نفس راحت مبدل می‌سازد. و روحی که منسوب به خداست در این آیه همان فرج بعد از شدت است که به اذن خدا و مشیت او صورت می‌گیرد.^۶

ب) درخواست های خاضعانه برادران از حضرت یوسف(ع)

۱. خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «حسس»؛ محمد بن مکرّم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «حسس»؛ أحمد، ابن فارس، پیشین، ذیل ماده «حسس».

۲. فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «حسس».

۳. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۸؛ محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۱۸.

۴. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۵۷.

۵. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «روح».

۶. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۳۰.

به هر حال فرزندان حضرت یعقوب⁷ بارها را بستند و روانه مصر شدند و این سومین مرتبه است که آنها به این سرزمین پرحادثه وارد می شوند. و به طوری که از سیاق آیات پیداست در این سفر دو خواهش از عزیز مصر داشتند: ۱- با سرمایه اندک شان ، طعامی به آنها بفروشد و با این که نزد عزیز مصر سابقه دروغ و دزدی به هم زده بودند آبرویی برای ایشان نمانده بود هیچ امید نداشتند که عزیز مصر بار اول به آنها احترام کند ۲- دست از برادرشان که به جرم دزدی دستگیر شده بود بردارد . لذا سعی کردند از در خضوع و خشوع وارد شده و با اوج رقت کلام ترحم عزیز مصر را برانگیزند لذا اول از گرسنگی خانواده خود Γ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ سخن به میان می آورند. واژه "مس" به معنای دست زدن و رسیدن و یافتن^۱ و لمس کردن^۲ آمده است. البته لمس برای یافتن اشیاء است.^۳ و مس مطلق است، مس با اعضای بدن، قلب، اراده یا غیر اینها می باشد.^۴ و بعد از کمی بضاعت و سرمایه مالی صحبت کرده و به صراحت در مورد آزادی برادر چیزی نگفتند لذا درخواست کردند که به آنها تصدق کند زیرا تصدق در مورد مال است و آزادی برادر نیز چون در ملک عزیز مصر بود نوعی تصدق مالی به حساب می آمد و برای تحریک او دعایی گفتند که خدا به متصدقین پاداش می دهد.^۵

کلمه "هَلْ" برای استفهام توییخی و تنبیهی است. یعنی هنگامی که حضرت یوسف⁷ با آن همه تواضع و فروتنی برادرانش مواجه شد، مخصوصا اینکه با سخن گفتن از صدقه و ثواب آن و بالاخره از راه دین و مذهب وارد شدند تصمیم گرفت آنان را از آن همه اذیت و آزار نجات دهد لذا به ایشان فرمود: شما که این همه سخن از صدقه و اجر و ثواب آن به میان می آورید و نشان می دهید که متدین هستید آیا می دانید با یوسف و برادرش بنیامین چه کردید؟!^۶ در جمله Γ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ Φ منظور از جاهل بودن برادران یوسف این بود که اگر دست یوسف و برادرش را از دامن محبت پدر قطع و آن بزرگواران را نابود کنند کلیه توجه و علاقه یعقوب به آنان اختصاص خواهد یافت. غافل از اینکه

۱. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «مسس».

۲. خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «مسس»؛ أحمد، ابن فارس، پیشین، ذیل ماده «مسس».

۳. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «مسس».

۴. حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «مسس».

۵. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۳۵.

۶. محمدجواد، نجفی خمینی، پیشین، ص ۱۸۷.

این عمل اولاً موجب محبوبیت بیشتر که ایشان نزد پدر داشتند خواهد شد، و ثانیاً خدای توانا حضرت یوسف⁷ و بنیامین را به این مقام و منزلتی می‌رساند که آنان بیایند و در مقابل ایشان اظهار تواضع و تقاضای گندم و صدقه نمایند.^۱

برادران حضرت یوسف⁷ پس از شنیدن سخنان وی وقتی دیدند شواهد قطعی همه دلالت دارد بر اینکه عزیز مصر همان برادرشان یوسف است با تأکید پرسیدند: Γ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟ آن حضرت هم در جوابشان فرمود: Γ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي Φ در اینجا برادر خود را هم ضمیمه خود کرد، و با اینکه در باره برادرش سؤالی نکرده بودند، و بعلاوه اصلاً نسبت به او جاهل نبودند. فرمود: خداوند بر ما منت نهاد، و نفرمود بر من منت نهاد، برای اینکه هم منت خدای را به ایشان بفهماند و هم بفهماند که ما همان دو برادری بودیم که مورد حسد شما قرار داشتیم، و لذا فرمود: Γ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا Φ آن گاه سبب این منت الهی را این‌گونه بیان، فرمود: Γ إِنَّهُ مَنَّ مِنِّي وَ يَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ Φ و این جمله، هم بیان علت است و هم دعوت برادران است بسوی احسان.

برادران یوسف با شنیدن این سخنان و دیدن واقعیت‌ها گفتند: Γ تَاللَّهِ لَقَدْ أَثْرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ إِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ Φ "آثرک" از ایثار گرفته شده و به معنای برتری دادن و برگزیدن است. و معنای آیه واضح است که برادران اعتراف به خطاکاری خود نموده و نیز اعتراف می‌کنند که خداوند او را بر ایشان برتری بخشیده است. Γ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ Φ .^۲ واژه "تترب" از ماده "ترب" به معنای ملاقات و عتاب^۳، توبیخ و سرزنش،^۴ مؤاخذه بر گناه و توبیخ به صورت گفتاری و عملی می‌باشد^۵

۱. همان

۲. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۳۶.

۳. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «ترب».

۴. فخرالدین طریحی، پیشین، ذیل ماده «ترب»؛ خلیل بن أحمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «ترب»؛ أحمد، ابن فارس، پیشین، ذیل ماده «ترب»؛ حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «ترب»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «ترب».

۵. حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «ترب».

لذا معنای سخن حضرت یوسف 7 چنین است: من گناهان تان را نمی‌شمارم که چه کردید و ملامت تان نمی‌کنم. بعد از دلداری از برادران و عفو و گذشت از ایشان، برای آنها دعا و طلب استغفار و از خدا خواست تا گناهانشان را بیامرزد Γ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ Φ '

سپس حضرت یوسف 7 به برادران دستور می‌دهد پیراهنش را نزد پدر ببرند و بر صورت پدر بیندازند تا خداوند دیدگانش را بعد از آنکه از شدت اندوه نابینا شده بود بینا کند.

۲.۷.۲. مفاد روایی

اشاره

با بررسی تعدادی از منابع تفسیر روایی ذیل این دسته از آیات ۱۱ روایت آمده است. که شش روایت به نقل از امام باقر 7، چهار روایت به نقل از امام صادق 7 و یک روایت به نقل از امام هادی 7 می‌باشد. عناوین این دسته از روایات عبارتند از: نامه حضرت یعقوب 7 به حضرت یوسف 7، توبیخ الهی در عرض حاجت به غیر خدا (عزیز مصر)، توصیف حال حضرت یوسف 7 پس از خواندن نامه پدر، بخشش بزرگوارانه‌ی حضرت یوسف 7 و ملاقات یوسف و زلیخا.

الف) نامه حضرت یعقوب (ع) به حضرت یوسف (ع)

در روایتی از امام باقر 7 آمده است: زمانی که کمر حضرت یعقوب 7 خمیده شد و زندگی برای وی و خاندانش سخت گردید و آذوقه شان رو به اتمام نهاد پسران خود را برای بار سوم به همراه سرمایه بسیار کمی که داشتند راهی مصر کرد و به آنها فرمود: پسرانم! بروید، و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها کافران، از رحمت خدا مأیوس می‌شوند! و نامه ای به عزیز مصر نوشت که مضمون نامه چنین بود:

۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۳۶.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. این نامه‌ای است به عزیز مصر دادگستر و کسی که در معامله پیمانہ کامل دهد، از طرف یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الرحمن همان ابراهیمی که نمرود آتشی فراهم کرد تا او را بسوزاند و خدا آن آتش را بر او سرد و سلامت کرد، و از آن نجاتش داد، ایزیز بدان که ما خاندانی هستیم که پیوسته بلا و گرفتاری از جانب خدا بر ما شتابان بوده تا ما را در فراخی و سختی بیازماید، و اکنون بیست سال است که مصیبت‌های پی در پی به من رسیده، نخست آنکه پسری داشتم که نامش را یوسف گذارده بودم و دلخوشی من از میان فرزندان دیگرم به او بود، و او نور چشم و میوه دلم بود تا این که برادران دیگرش که از طرف مادر با او جدا بودند از من خواستند وی را به همراه ایشان برای بازی بفرستم، صبحگاهی او را همراهشان کردم و رفتند، و شامگاه گریه‌کنان پیش من آمدند و پیراهن او را به خونی دروغی رنگین کرده و اظهار داشتند که گرگ او را خورده است فقدان او اندوه مرا زیاد کرد و از فراغش گریه‌ها کردم تا جایی که چشمانم از اندوهش سفید شد، و او برادری داشت از خاله اش، که من باو دلخوش بودم و همدم من بود، و هر گاه یاد یوسف می‌افتادم او را به سینه می‌گرفتم و همین سبب می‌شد قدری از اندوهم تسکین یابد تا اینکه برادرانش گفتند: تو از ایشان خواهی و دستور داده‌ای او را همراه خود به مصر بیاورند و اگر بیاورند آذوقه به آنها نخواهی داد، من هم او را فرستادم تا گندم برای ما بیاورند ولی چون بازگشتند او را با خود نیاوردند و اظهار کردند که وی پیمانہ مخصوص شاه را سرقت کرده حال آنکه ما خاندانی هستیم که دزدی نمی‌کنیم، و بدین ترتیب او را نزد خود بازداشت کردی و مرا به فراغش مبتلا ساختی و اندوهم را در دوریش سخت کردی تا آنجا که پشتم از این پیش آمد خم شد و مصیبتم بزرگ شد اضافه بر مصیبت‌های پی در پی دیگری که بر من رسیده، اکنون بر من منت بگذار و او را آزاد کن و از زندان نجاتش ده و سهم گندم ما را پاک کن در قیمت آن سخت نگیر و پیمانہ ما را کامل گردان و در آزادی و فرستادن خاندان ابراهیم شتاب فرما...»^۱

۱. عن أبي بصير عن أبي جعفر 7 قال: ... و اشد حزنه يعني يعقوب حتى تقوس ظهره و أدبرت الدنيا عن يعقوب و ولده حتى احتاجوا حاجة شديدة، و فئت ميرتهم، فعند ذلك قال يعقوب لولده: «أذهبوا فتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَأَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»، فخرج منهم نفر و بعث معهم ببضاعة يسيرة و كتب معهم كتابا إلى عزيز مصر يتعطفه على نفسه و ولده، و أوصى ولده أن يبدو بدفع كتابه قبل البضاعة فكتب:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إلى عزيز مصر و مظهر العدل و موفى الكيل من يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم خليل الله صاحب نمرود الذي جمع لإبراهيم الحطب و النار ليحرقه بها، فجعلها الله عليه برداً و سلاماً و أنجاه منها أخبرك أيها العزيز أنا أهل بيت قديم لم يزل البلاء إلينا سريعاً من الله ليلونا بذلك عند السراء و الضراء، و إن مصائب تتابعت على منذ عشرين سنة أولها أنه كان لي ابن سميته يوسف و

روایت فوق در تفسیر عیاشی به صورت مرفوعه ابن ابی عمیر آمده است.^۱ در تفسیر مجمع البیان نیز به نقل از امام صادق 7 از کتاب النبوة با سند دیگری آمده است.^۲ وهمچنین درامالی شیخ طوسی به نقل از امام صادق 7 با سند دیگری آمده است.^۳

کان سروری من بین ولدی و قره عینی و ثمره فؤادی، و إن إخوته من غیر امه سالونی أن أبعثه معهم یرتج و یتعَب، فبعثته معهم بكرة و إنهم جاءونی عِشاءً یتکون و جاءونی علی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ فزعموا أن الذئب أکله فاشتد لفقده حزنی و کتر علی فراقه بکائی حتی ابیضت عینای من الحزن و أنه کان له أخ من خالته، و کنت به معجبا و علیه رفیقا و کان لی أنیساً و کنت إذ ذکرت یوسف ضممته إلی صدری فیسکن بعض ما أجد فی صدری، و إن إخوته ذکروا لی أنك أيها العزیز سألتهم عنه و أمرتهم أن یأتوک به، و إن لم یأتوک به منعتمهم الميرة لنا من القمح من مصر، فبعثته معهم لیمتاروا لنا قمحا، فرجعوا إلی فلیس هو معهم و ذکروا أنه سرق مکیال الملك، و نحن أهل بیت لا نسرق، و قد حبسته و فجعتنی به، و قد اشتد لفراقه حزنی حتی تقوس لذلك ظهري، و عظمت به مصیبتی مع مصائب متتابعات علی فمن علی بتخلية سبيله و إطلاقه من محبسه و طیب لنا القمح و أسمح لنا فی السعر و عجل بسراح آل یعقوب... محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، صص ۱۹۲-۱۹۱؛ محمد بن الحسن، طوسی، الأمالی (للطوسی)، ص ۴۵۶؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۰؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۶۳؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۱.

۱. عن ابن ابی عمیر عن بعض أصحابنا رفعه قال کتب یعقوب النبی إلی یوسف: عن یعقوب بن إسحاق ذبیح الله بن إبراهيم خلیل الله إلی عزیز مصر أما بعد فإننا أهل بیت لم یزل البلاء سريعا إلینا، ابتلی جدی إبراهيم فألقى فی النار، ثم ابتلی أبی إسحاق بالذبح، فكان لی ابن و کان قره عینی، و کنت أسر به فابتلیت بأن أکله الذئب فذهب بصری حزنا علیه من البکاء، و کان له أخ، و کنت أسر به بعده، فأخذته فی سرق، و إنا أهل بیت لم نسرق قط، و لا يعرف لنا سرق، فإن رأیت أن تمن علی به فعلت». قال: «فلما أوتی یوسف بالکتاب، فتحه و قرأه فصاح، ثم قام و دخل منزله فقرأه و بکی، ثم غسل وجهه ثم خرج إلی إخوته، ثم عاد فقرأه فصاح و بکی، ثم قام فدخل منزله، فقرأه و بکی، ثم غسل وجهه و عاد إلی إخوته، فقال لهم: هل عَلمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ و أخیه إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ و أعطاهم قمیصه، و هو قمیص إبراهيم، و کان یعقوب بالرملة، فلما فصلوا بالقمیص من مصر، قال یعقوب: إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفْنَدُونَ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۳.

۲. فی کتاب النبوة بالإسناد عن الحسن بن محبوب عن أبی إسماعیل الفراء عن طربال عن أبی عبد الله 7 فی خبر طويل أن یعقوب کتب إلی یوسف بسم الله الرحمن الرحيم إلی عزیز مصر و مظهر العدل و موفی الکيل من یعقوب بن إسحاق بن إبراهيم خلیل الرحمن صاحب نمرود الذي جمع له النار لیحرقه بها فجعلها الله علیه بردا و سلاما ... فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۴۰۰.

۳. الشيخ، فی (أمالیه): قال: أخبرنا جماعة، عن أبی المفضل، قال: حدثنی محمد بن جعفر بن رباح الأشجعی، قال: حدثنا عباد بن یعقوب الأسدی، قال: أخبرنا أرطاة بن حبيب، عن زیاد بن المنذر، عن أبی جعفر محمد بن علی 8 قال: فلما کان من أمر إخوة یوسف ما کان، کتب یعقوب إلی یوسف 8 و هو لا یعلم أنه یوسف: بسم الله الرحمن الرحيم، من یعقوب بن إسحاق بن إبراهيم خلیل الله عز و جل إلی عزیز آل فرعون: سلام علیک، فإنی أحمد الله إلیک الذي لا إله إلا هو. أما بعد، فإننا أهل بیت مولعة بنا أسباب البلاء، کان جدی إبراهيم 7 القی فی النار فی طاعة ربه، فجعلها الله عز و جل علیه بردا و سلاما، و أمر الله جدی أن یدبح أبی، ففداه بما فداه به، و کان لی ابن و کان من أعز الناس علی، ففقدته، فأذهب حزنی علیه نور بصری، و کان له أخ من امه، فکنت إذ ذکرت المفقود ضممت أخاه هذا إلی صدری، فیذهب عنی بعض وجدی، و هو المحبوس عندک فی السرقة، فإنی أشهدک أني لم أسرق و لم ألد سارقا. فلما قرأ یوسف الکتاب، بکی و صاح، و قال: اذْهَبُوا بِقَمِیصِی هذا فَأَلْقُوهُ عَلٰی وَجْهِ أَبِي یَأْتِ بَصِیراً وَأَنْتُونِی بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِینَ». محمد بن الحسن، طوسی، الأمالی (للطوسی)، ص ۴۱۵؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۰.

ب) توبیخ الهی در عرض حاجت به غیر خدا

در ادامه روایتی که خبر از ارسال نامه، از جانب حضرت یعقوب⁷ به عزیز مصر را می‌دهد آمده است، هنگامی که فرزندان یعقوب از محضر پدر خارج شدند و به سوی مصر حرکت کردند، جبرئیل بر حضرت یعقوب⁷ نازل شد و گفت ای یعقوب پروردگارت می‌گوید: چه کسی تو را به این مصیبت‌ها گرفتار کرد؟ تا مجبور شوی به عزیز مصر نامه بنویسی؟ عرضه داشت خدایا تو مرا مبتلا کردی تا بدین وسیله ادبم نمایم. خداوند فرمود: آیا کسی غیر از من می‌تواند این مصیبت‌ها را از تو برطرف کند؟ یعقوب گفت: نه. خداوند فرمود: آیا شرم و حیا نکردی که به غیر من پناهنده شدی و به دیگری شکایت بردی؟ یعقوب گفت: خدایا به تو پناه می‌برم و توبه می‌نمایم و از همه مصیبت‌ها و درد هایم به توشکایت می‌کنم. خداوند فرمود: ای یعقوب! اگر در مصائب و بلاها به من شکایت می‌کردی و استغفار و توبه از گناهانت را به در خانه من ابراز می‌کردی، آن مصیبت‌ها را از تو بر می‌گرداندم، اما بدان که شیطان یاد مرا در تو به فراموشی سپرد و تو از رحمت من نا امید شدی در حالی که من بخشنده و کریم هستم و بندگان توبه کننده را دوست دارم. ای یعقوب! من یوسف و برادرش را به تو باز می‌گردانم و آنچه را از مال و گوشت و خون از دست داده‌ای به تو خواهم بخشید و نور چشم و خمیدن کمرت رانیز درمان می‌نمایم و آنچه را در طول این سالها با تو کردم به خاطر ادب شدن تو بود پس این را از من بپذیر.^۱

۱. عن أبي بصير عن أبي جعفر 7 قال: ... فلما مضى ولد يعقوب من عنده نحو مصر بكتابه نزل جبرئيل على يعقوب فقال له يا يعقوب إن ربك يقول لك: من ابتلاك بمصائبك التي كتبت بها إلى عزيز مصر قال يعقوب: أنت بلوتني بها عقوبة منك و أدبا لي، قال الله: فهل كان يقدر على صرفها عنك أحد غيري قال يعقوب: اللهم لا، قال: أ فما استحيت مني حين شكوت مصائبك إلى غيري و لم تستغث بي و تشكو ما بك إلى فقال يعقوب: أستغفرک يا إلهی و أتوب إليك، و أشكوا بثی و حزنی إليك، فقال الله تبارک و تعالی: قد بلغت بك يا يعقوب و بولدك الخاطئين الغاية في أدبي، و لو كنت يا يعقوب شكوت مصائبك إلى عند نزولها بك و استغفرت و تبت إلى من ذنبك لصرفتها عنك بعد تقديري إياها عليك و لكن الشيطان أنساك ذكرى فصرت إلى القنوط من رحمتي، و أنا الله الجواد الكريم أحب عبادي المستغفرين التائبين الراغبين إلى فيما عندي، يا يعقوب إنا راد إليك يوسف و أخاه و معيد إليك ما ذهب من مالك [و لحمك] و دمك و راد إليك بصرک و مقوم لك ظهرک، و طب نفسا و قر عينا و إن الذی فعلته بك كان أدبا مني لك فاقبل أدبي... محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، صص ۱۹۲-۱۹۱؛ محمد بن الحسن، طوسی، الأمالی (للطوسی)، ص ۴۵۶؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۶۳؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۱؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۲۱۶.

ذیل آیات قبل آوردیم که حضرت یعقوب 7 فرمود: Γ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثْيَوَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ Φ با این حساب بعید به نظر می‌رسد که دست به دامن غیر از خدا دراز کرده‌باشد. اما اگر ماجرای نامه وی به عزیز مصر کاملاً صحیح باشد او در واقع از خدا درخواست کرده و به بنده خدا به چشم وسیله نگریسته‌است. این مسأله شاید برای انسانهای عادی مشکلی نداشته باشد اما ممکن است برای یک پیامبر ترک اولی باشد. لذا همان‌طور که حضرت یوسف 7 از آن رفیق خود که از زندان آزاد شد درخواست کرد، توصیه او را نزد شاه بنماید ولی به خواست خدا، شیطان او را به فراموشی انداخت و حضرت یوسف 7 سالها در زندان ماند Γ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ Φ واین توییحی از جانب خدا برای حضرت یوسف 7 بود، نزول جبرئیل بر حضرت یعقوب و توییح وی از جانب خدا هم صحیح باشد و آنگاه توبه آن حضرت مورد قبول واقع شده‌باشد. به هر حال یک نکته بعید به نظر می‌رسد و آن این که حضرت یعقوب 7 (همان‌طور که قبلاً آوردیم) یک بار مصیبت‌های وارده بر خود را به راهب یا پادشاه زمان خود گفته باشد و به خاطر آن توییح شده باشد و سپس دوباره مصیبت‌ها و درد فراق از فرزندان خود را برای کس دیگری گفته باشد و دو باره توییح شده باشد.

ج) توصیف حال حضرت یوسف (ع) پس از خواندن نامه پدر

هنگامی که یوسف نامه پدر را گرفت ، آن را باز کرد و فریادی کشید و وارد خانه اش شد دوباره نامه را خواند و گریه کرد ، بعد آبی به صورت زده و پیش برادرانش آمد ، و باز هم نامه را خواند و گریه کرد و باز به منزلش برگشت و نامه را خواند و گریه کرد و سپس صورتش را شست و نزد برادرانش برگشت و گفت: آیا می‌دانید با یوسف و برادرش چه کردید زمانی که نادان بودید؟ و لباسش را به برادرانش داد تا برای پدر ببرند. آن زمان یعقوب در شهر رُمله بود.^۱ "انْتَحَبَ" از ماده "نحَب" به معنای بالا رفتن صدا هنگام گریه کردن یا گریه شدید می‌باشد.^۲

۱. عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا رفعه قال كتب يعقوب النبي إلى يوسف: ... فلما أوتي يوسف بالكتاب فتحه و قرأه، فصاح ثم قام فدخل منزله فقرأ و بكى ثم غسل وجهه، ثم خرج إلى إخوته ثم عاد فقرأه فصاح و بكى ثم قام فدخل منزله فقرأه و بكى ثم غسل وجهه و عاد إلى إخوته فقال «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» و أعطاهم قميصه و هو قميص إبراهيم و كان يعقوب بالرملة فلما فصلوا بالقميص من مصر قال يعقوب «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُقَدِّدُونَ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ». محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۹۳؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۲؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۲۱۶؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۰.

۲. محمد بن مكرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «نحَب».

در روایت دیگری به نقل از ابی بصیر از امام باقر 7 آمده است: وقتی برادران یوسف با نامه پدر و بضاعت اندک شان نزد او رفتند، نیاز خاندان خود را ابراز کردند و خواستند وی بنیامین را آزاد نماید لذا نامه پدر را به وی دادند، یوسف نیز نامه را بوسید و بر چشمانش گذاشت و به شدت گریه کرد تا اشک هایش بر روی لباسش جاری شد.^۱

(د) بخشش بزرگوارانه‌ی حضرت یوسف (ع)

در روایتی از امام صادق 7 آمده است: وقتی برادران یوسف گفتند: ای عزیز، به ما و خانواده ما آسیب (زیان) رسیده است یوسف گفت: بر ضرر و زیان آل یعقوب نمی‌توان صبر کرد، سپس پرده از حقایق گشود و به برادرانش گفت: Γ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ Φ آیا می‌دانید با یوسف و برادرش چه کردید زمانی که نادان بودید؟^۲ آنها گفتند: آیا تو یوسف هستی؟ یوسف گفت: من یوسفم و این برادرم است. خدا بر مامنت نهاده است. برادران گفتند: به خدا سوگند، که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است. ما را رسوا و مجازات نکن و ما را ببخش. یوسف گفت: امروز سرزنتی بر شما نیست خدا شما را می‌آمزد و او مهربانترین مهربانان است.^۳

۱. عن أبي بصير عن أبي جعفر 7 قال: ... و مضى ولد يعقوب بكتابه نحو مصر حتى دخلوا على يوسف في دار المملكة، «فقالوا يا أيها العزيز مسنا و أهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الكيل و تصدق علينا» بأخينا ابن يامين و هذا كتاب أبينا يعقوب إليك في أمره يسألك تخلية سبيله، و أن تمن به عليه، قال: فأخذ يوسف كتاب يعقوب فقبله و وضعه على عينيه و بكى و انتحب حتى بلغت دموعه القميص الذي عليه... محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، صص ۱۹۲-۱۹۱؛ محمد بن الحسن، طوسی، الأمالی (للطوسی)، ص ۴۵۶؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۰؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۶۳؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۱.

۲. تفسیر العیاشی عن عمرو بن عثمان عن بعض أصحابنا قال: لما قال إخوة يوسف يا أيها العزيز مسنا و أهلنا الضر قال قال يوسف لنا صبر على ضر آل يعقوب فقال عند ذلك هل علمتم ما فعلتم بيوسف و أخيه الآية. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۹۲؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۷؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۳۱۴.

۳. عن أبي بصير عن أبي جعفر 7 قال: ... و مضى ولد يعقوب بكتابه نحو مصر حتى دخلوا على يوسف في دار المملكة، «فقالوا يا أيها العزيز مسنا و أهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فأوف لنا الكيل و تصدق علينا» بأخينا ابن يامين و هذا كتاب أبينا يعقوب إليك في أمره يسألك تخلية سبيله، و أن تمن به عليه، قال: فأخذ يوسف كتاب يعقوب فقبله و وضعه على عينيه و بكى و انتحب حتى بلغت دموعه القميص الذي عليه ثم أقبل عليهم فقال: «هل علمتم ما فعلتم بيوسف» من قبل «و أخيه» من بعد «قالوا أ إنك لأنت يوسف قال أنا يوسف و هذا أخى قد من الله علينا قالوا تالله لقد أترك الله علينا» فلا تفضحنا و لا تعاقبنا اليوم و اغفر لنا «قال لا تتربص عليكم اليوم يعفر الله لكم». محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، صص ۱۹۲-۱۹۱؛ محمد بن الحسن، طوسی، الأمالی (للطوسی)، ص ۴۵۶؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۰؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۶۳؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۱.

ه) ملاقات حضرت یوسف (ع) و زلیخا

نمونه دیگری از بخشش بزرگوارانه حضرت یوسف 7 بخشش همسر عزیز مصر است که با آن همه آزار واذیتی که به آن حضرت روا داشت و او را به خاطر خواسته های نا درست خود سالها در زندان انداخت و به وی تهمت ناروا زد بخشید. روایات مختلفی در باره دیدار حضرت یوسف 7 با آن زن در سالها قحطی آمده است که در برخی از این روایات به ازدواج آن حضرت با آن زن نیز اشاره شده است این روایات عبرتند از: روایتی از امام صادق 7 که می-فرمایند: زلیخا می خواست به ملاقات یوسف برود از این رو اذن ملاقات گرفت، به او گفتند: به خاطر آن عملی که از تو نسبت به او صادر شد خوش نداریم تو را نزد وی ببریم. گفت: من از کسی که خوف خدا دارد وحشتی ندارم، پس وقتی وارد بر یوسف شد، یوسف فرمود: ای زلیخا رنگت را متغیر می بینم، چه چیز باعث آن گردیده؟ زلیخا گفت: سپاس خدای را که سلاطین را به واسطه عصیانشان عبد و بنده نمود و بندگان را به واسطه اطاعت و فرمانبرداری پادشاه و سلطان قرار داد. یوسف فرمود: چه چیز تو را بر آن داشت که آن عمل را نسبت به من انجام دادی؟ زلیخا گفت: ای یوسف حسن جمال و زیبایی رویت. یوسف فرمود: اگر پیامبر آخر زمان را که محمد می نامند و صورتش از من زیباتر و خلقش بهتر وجود و کرمش بیشتر است ببینی چه خواهی کرد؟ زلیخا گفت: راست می گویی. یوسف فرمود: چگونه دانستی من راست می گویم؟ زلیخا گفت: وقتی نام مبارکش را بردی محبتش در قلبم جای گرفت، خداوند عز و جل به یوسف وحی نمود، او راست می گوید و من به خاطر محبتش به محمد صلی الله علیه و آله او را دوست دارم، پس به یوسف امر و فرمان داده شد که با وی ازدواج نماید.^۱

۱. اَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُعْبِرَةِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ اسْتَأْذَنْتُ زَلِيخَا عَلَى يُوسُفَ فَقِيلَ لَهَا إِنَّا نَكْرَهُ أَنْ نُقَدِّمَ بِكَ عَلَيْهِ لِمَا كَانَ مِنْكَ إِلَيْهِ قَالَتْ إِنِّي لَا أَخَافُ مَنْ يُخَافُ اللَّهَ فَلَمَّا دَخَلْتُ قَالَ لَهَا يَا زَلِيخَا مَا لِي أَرَاكِ قَدْ تَغَيَّرَ لَوْنُكِ قَالَتْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِمَعْصِيَتِهِمْ عِبِيدًا وَ جَعَلَ الْعَبِيدَ بِطَاعَتِهِمْ مُلُوكًا قَالَ لَهَا مَا الَّذِي دَعَاكِ يَا زَلِيخَا إِلَى مَا كَانَ مِنْكَ قَالَتْ حُسْنٌ وَجْهِي يَا يُوسُفَ فَقَالَ كَيْفَ لَوْ رَأَيْتَ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحْسَنَ مِنِّي وَجْهًا وَ أَحْسَنَ مِنِّي خُلُقًا وَ أَسْمَحَ مِنِّي كَفًّا قَالَتْ صَدَقْتَ قَالَ وَ كَيْفَ عَلِمْتِ أَنِّي صَدَقْتُ قَالَتْ لِأَنَّكَ جِئْتَ ذَكَرْتَهُ وَ قَعَّ حُبَّهُ فِي قَلْبِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى يُوسُفَ أَنَّهَا قَدْ صَدَقَتْ وَ أَنِّي قَدْ أَحْبَبْتُهَا لِجِبَّتِهَا مُحَمَّدًا فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهَا. محمد بن علی، ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۵؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۷؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۱.

این روایت با اندکی تفاوت از امام باقر⁷ نیز روایت آمده است که در آن یوسف بعد از ازدواج با آن زن به وی می‌گوید: آیا این بهتر نیست؟ وی گفت من به چهار بلا گرفتار بودم زیباترین زن زمان خود بودم ، زیباترین زمان تو بودم ، باکره بودم و همسرم از نشطر زناشویی ناتوان بود.^۱

در روایت دیگری از امام باقر⁷ آمده است هنگامی که یعقوب⁷ به نزد یوسف آمد یوسف برای استقبال از او به اه افتاد پس در راه مرور کرد از همسر عزیز مصر در حالی که وی در اتاقش مشغول عبادت بود هنگامی که آن زن یوسف را دید وی را شناخت وبا صدایی غمگین صدایش کرد و گفت: ای آنکه بر ما می‌گذری چقدر مرا غمگین نمودی. تقوا و پرهیز چه نیکو است! چه نیکو بردگان را آزاد ساختی! و تو ای گناه! چه زشت و قبیح منطری ...^۲

در تفسیر قمی به نقل از امام هادی⁷ آمده است : در سالهای قحطی و خشک سالی که عزیز مصر از دنیا رفت همسرش زلیخا محتاج و نیازمند گردید به او گفتند بر سرراه عزیز بنشین و از او کمک بخواه آن زمان یوسف را عزیز می‌نامیدند زلیخا گفت : خجالت می‌کشم از اینکه با او روبرو شوم بالاخره راضی به این امر شد و هنگامی که یوسف با همراهانش رد می‌شد روبروی او ایستاد و گفت : سپاس خدای را که سلاطین را به واسطه عصیانشان عبد و بنده نمود و بندگان را به واسطه اطاعت و فرمانبرداری پادشاه و سلطان قرار داد . یوسف گفت: تو زلیخا هستی؟ گفت: بله . یوسف گفت: آیا هنوز نسبت به من میل و رغبت داری ؟ زلیخا گفت مرا رها کن که پیر و ناتوان شده ام آیا مرا مسخره

۱. أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ رِيَّاحِ الْأَشَجِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ الْأَسَدِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَرْطَاهُ بْنُ حَبِيبٍ، عَنْ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ⁸، قَالَ: لَمَّا أَصَابَتْ امْرَأَةَ الْعَزِيزِ الْحَاجَةَ قِيلَ لَهَا: لَوْ أَتَيْتِ يُوسُفَ⁷، فَشَاوَرْتِ فِي ذَلِكَ، فَقِيلَ لَهَا: إِنَّا نَخَافُكَ عَلَيْكَ. قَالَتْ: كَلَّا إِنِّي لَا أَخَافُ مِنْ يَخَافُ اللَّهَ، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ فَرَأَتْهُ فِي مَلِكِهِ، قَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِ، وَجَعَلَ الْمُلُوكَ عِبِيدًا بِمَعْصِيَتِهِ، فَتَرَوُجَهَا فَوَجَدَهَا بِكَرٍّ، فَقَالَ: أَلَيْسَ هَذَا أَحْسَنَ، أَلَيْسَ هَذَا أَجْمَلَ فَقَالَتْ: إِنِّي كُنْتُ تُلَيْتُ مِنْكَ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ: كُنْتُ أَجْمَلُ أَهْلَ زَمَانِي، وَكُنْتُ أَجْمَلُ أَهْلِ زَمَانِكَ، وَكُنْتُ بِكَرٍّ، وَكَانَ زَوْجِي عَيْنِيًّا. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، طُوسِي، الْأَمَالِي (لِلطُّوسِي)، سِيدِ هَاشِمِ بْنِ سَلِيمَانَ، بَحْرَانِي، پِيشِين، ج ۳، ص ۲۰۰؛ عَبْدِ عَلِيِّ بْنِ جَمَعَةَ، الْعُرُوسِي الْحَوِيزِي، پِيشِين، ج ۲، ص ۴۷۲.

۲. أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو هَمَّامٍ الْوَلِيدُ بْنُ شُجَاعِ السَّكُونِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَخْلَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِالْمِصْبِيَّةِ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعِيدِ الرَّاسِبِيِّ، قَالَ: لَمَّا قَدِمَ يَعْقُوبُ عَلَى يُوسُفَ⁸ حَرَجَ يُوسُفَ⁷ فَاسْتَقْبَلَهُ فِي مَوْكِبِهِ، فَمَرَّ بِامْرَأَةِ الْعَزِيزِ وَهِيَ تَعْبُدُ فِي عَرْفَةِ لَهَا، فَلَمَّا رَأَتْهُ عَرَفَتْهُ فَنَادَتْهُ بِصَوْتِ حَزِينٍ: أَيُّهَا الرَّأِيبُ، طَالَمَا أَحْزَنْتَنِي، مَا أَحْسَنَ التَّقْوَى كَيْفَ حَرَرْتَ الْعَبِيدَ، وَ مَا أَقْبَحَ الْخَطِيئَةَ كَيْفَ عَبَدْتَ الْأَخْرَارَ! مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، طُوسِي، الْأَمَالِي (لِلطُّوسِي)، سِيدِ هَاشِمِ بْنِ سَلِيمَانَ، بَحْرَانِي، پِيشِين، ج ۳، ص ۲۰۰.

می کنی؟ یوسف گفت: نه. زلیخا جواب داد: بله هنوز به تو رغبت دارم. یوسف دستور داد او را به خانه خود ببرند. سپس یوسف به او گفت: آیا تو نبودی که در حق من این همه جفا کردی؟ گفت: ای پیامبر خدا مرا ملامت نکن. چرا که من به سه چیز مبتلا شدم که هیچ کس گرفتار آن نشده است. یوسف پرسید آن سه چیز چیست؟ جواب داد مبتلا به عشق تو شدم و خداوند مثل تو را خلق نکرده است و مبتلا شدم به این که در مصر هیچ زنی زیبا تر از من نبوده است و از نظر مالی بسیار ثروتمند بودم و همه آنها را از دست داده ام. و سوم اینکه مبتلا به شوهری شدم که از نظر زنا شویی ناتوان بود. یوسف گفت: الان چه درخواستی از من داری؟ گفت: اینکه از خدا بخواهی جوانی مرا به من برگرداند. یوسف نیز از خدا درخواست نمود و خداوند نیز جوانی زلیخا را به او برگردانید و یوسف با او ازدواج نمود در حالی که او بکر بود. ۱.

در روایات فوق اختلافاتی مشاهده می شود از قبیل اینکه: در روایت اول بیان شده است، به خاطر اعمال گذشته زلیخا، اجازه ورود نزد یوسف را به وی نمی دادند و او خود طالب دیدار با یوسف بود و بر این کار مصر بود حال آنکه در روایت آخر آمده است به او گفتند بر سرراه عزیز بنشین و از او کمک بخواه. زلیخا گفت: خجالت می کشم از اینکه با او روبرو شوم بالاخره راضی به این امر شد یعنی در اثر اصرار دیگران راضی به دیدار با یوسف شد. همچنین در روایت سوم آمده است یوسف گفت: آیا هنوز نسبت به من میل و رغبت داری؟ زلیخا گفت: مرا رها کن بعد از اینکه پیر و ناتوان شده ام آیا مرا مسخره می کنی؟ به نظر بعید می رسد که چنین الفاظی از زبان پیامبر خدا جاری شده باشد ان هم برای اقرار گرفتن از آن زن، در مورد محبتش نسبت به خود. و از همه این ها گذشته مؤلف

۱. القمی عن الهادی 7 لما مات العزيز في السنين الجدبة افتقرت امرأة العزيز و احتاجت حتى سألت فقالوا لها لو قعدت للعزيز و كان يوسف سمى العزيز و كل ملك كان لهم سمى بهذا الاسم فقالت أستحي منه فلم يزلوا بها حتى قعدت له فأقبل يوسف في موكبه فقامت إليه فقالت سبحان الذي جعل الملوك بالمعصية عبيداً و جعل العبيد بالطاعة ملوكاً فقال لها يوسف أنت تيك؟ فقالت نعم و كان اسمها زليخا فقال لها هل لك في رغبة قالت دعني بعد ما كبرت أتهزأ بي قال لا قالت نعم فأمر بها فحوّلت إلى منزله و كانت هرمة فقال لها أ لست فعلت بي كذا و كذا فقالت يا نبي الله لا تلمني فأنى بليت بثلاثة لم يبتل بها أحد قال و ما هي قالت بليت بجبک و لم يخلق الله لك في الدنيا نظيراً و بليت بأنه لم يكن بمصر امرأة أجمل منى و لا أكثر مالاً منى نزع عنى و بليت بزواج عنين فقال لها يوسف فما تريدین فقالت تسأل الله أن يردّ عليّ شبابي فسأل الله فردّ عليها شبابها فتزوجها و هي بكر. عبدعلى بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، صص ۴۷۲-۴۷۱؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۵۲؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۵؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۰؛ محمد بن محمدرضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۸۴.

کتاب جمال انسانیت روایت سوم را از بحار الانوار نقل نموده و بیان می نماید که اصل این داستان از وهب بن منبه است و او مردی دروغ گو بود که بین مردم به افسانه سرایی می پرداخت.^۱

و علامه طباطبایی؛ در این باره می فرمایند: اگر این حدیث صحیح باشد بعید نیست که خداوند به شکرانه این که او زلیخا^۲ در نهایت گفتار یوسف را تصدیق کرده بر علیه خود گواه یداده و گفت: "الآن حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ" او را به وصال یوسف رسانده باشد.^۲

۲.۷.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی

روایات مربوط به این دسته از آیات ضمن بیان همان مضامینی که در مفاد ظاهری آیات آمده است به نام حضرت یعقوب^۳ برای عزیز مصر و توبیخ آن حضرت از باب متوسل شدن به غیر خدا و توصیف حال حضرت یوسف^۴ پس از دریافت نامه پدر نیز پرداخته است، از این رو مفاد روایی دارای توسعه در بیان مفهوم نسبت به مفاد ظاهری آیات می باشد.

۲.۸. حلاوت وصال

اشاره

این دسته از آیات استشمام بوی حضرت یوسف^۵ توسط حضرت یعقوب^۶ را بیان می دارد، که پس از اظهار این مطلب توسط آن حضرت فرزندانش به وی بی احترامی نموده و او را ملامت می کنند، تا آنکه زنده بودن حضرت یوسف^۷ بشارت داده می شود و معجزه پیراهن وی پدر را بینا می کند. در این حال فرزندان از پدر می خواهند برای شان نزد طلب مغفرت نمایند. سپس خاندان بنی اسرائیل به مصر عزیمت کردند و با احترام نزد حضرت یوسف^۸ رفته و بادیدن وی سجده نمودند. او نیز با دیدن این صحنه خواب کودکی خود را به پدر یادآوری کرد. در پایان این داستان، حضرت یوسف^۹ ضمن بیان نعمت هایی که خداوند به وی و خانواده اش عطا نمود از خداوند می خواهد که او را مسلمان

۱. نعمت الله، صالحی، پیشین، ص ۳۳۰.

۲. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۵۵.

بمیراند و به صالحان ملحق نماید. آنگاه خطاب کلام عوض می‌شود و خداوند به رسول اکرم 6 می‌فرماید: این داستان از خبرهای غیبی است که به تو وحی نمودیم.

آیات

Γ و لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَن تَفَنَّدُونَ (۹۴) أَلَوْأ تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَتْهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶) قَالُوا يَا بَنَا آسْتَعْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷) قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸) فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَى إِلَيْهِ أَبُوهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ (۹۹) رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا بَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْتُهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لَمَّا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱) ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۱) Φ

ترجمه آیات

و هنگامی که کاروان (برادران از مصر) جدا شد، پدرشان گفت: قطعاً من بوی یوسف را می‌یابم! اگر به کم‌خردی نسبت ندهید. (۹۴) (اطرافیان) گفتند: به خدا سوگند، قطعاً تو در همان کژ راهی دیرینه‌ات هستی! (۹۵) و هنگامی که بشارتگر آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند، پس بینا شد! (یعقوب) گفت: آیا به شما نگفتم در واقع من چیزی را که [شما] نمی‌دانید، از (جانب) خدا می‌دانم! (۹۶) (فرزندان) گفتند: ای پدر ما! آمرزش پیامدهای (گناهان) ما را برای ما بخواه، که ما خطاکار بودیم. (۹۷) (یعقوب) گفت: در آینده از پروردگارم، برای شما طلب آمرزش می‌کنم که تنها او بسیار آمرزنده مهرورز است. (۹۸) و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرش را در آغوش گرفت، و گفت: اگر خدا بخواهد با امنیت وارد مصر شوید. (۹۹) و پدر و مادرش را بر تخت بر نشانید و به خاطر او (برای شکر خدا) سجده کنان (بر زمین) افتادند و (یوسف) گفت: ای پدر [من] این تعبیر خواب من است که از پیش (دیدم) بودم که پروردگارم آن را تحقق بخشید و به من نیکی کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت، و شما را از بیابان (کنعان به مصر) آورد، بعد از آنکه شیطان، بین من و بین برادرانم فساد کرد! در حقیقت پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد

[پیوسته] لطف کننده است [چرا] که تنها او دانا [و] فرزانه است. (۱۰۰) پروردگارا! بیقین (بهره‌ای) از فرمانروایی (مصر) را به من دادی، و از (دانش) تعبیر خواب‌ها به من آموختی، [ای آفریننده و] شکافنده آسمان‌ها و زمین! تو در دنیا و آخرت سرپرست منی مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق نما! (۱۰۱) این [مطالب] از خبرهای بزرگ غیب است که آن را به سوی تو وحی می‌کنیم و نزد آن (برادر) ان نبودی، هنگامی که تصمیم جمعی بر کارشان گرفتند، در حالی که آنان فریب‌کاری می‌کردند. (۱۰۲)

۲.۸.۱. مفاد ظاهری آیات:

الف) استشمام بوی حضرت یوسف (ع)

هنگامیکه کاروان از مصر فاصله گرفت و متوجه کنعان شد، حضرت یعقوب^۷ به اهل و عیال خود فرمود: یقیناً من بوی یوسف را بوسیله مشام خود حس می‌کنم اگر شما شنوندگان، مرا به کم عقلی و نادانی نسبت ندهید Γ لَوْ لَا أَنْ تُفْنَدُونَ Φ "تَفْنَدُونَ" از ماده "فند" به معنای: کم عقلی^۱ و انکار عقل^۲ سستی رأی و خرد. در آیه مورد نظر گفته شده یعنی اگر چه ملامت و سرزنش می‌کنید ولی حقیقت آن همان است که یادآوری نمودم.

حضرت یعقوب^۷ حقیقتاً بوی حضرت یوسف^۷ را از مسافت دوری از پیراهن او استشمام نمود و این عمل یک معجزه مخصوص بود که خدا به حضرت یعقوب^۷ اختصاص داد.^۴

خاندان وی که از قحطی و تنگ دستی رنج می‌بردند از سخن تعجب‌آور او برآشفتنند چون نمی‌توانستند درک کنند و آنچه آن حضرت می‌گفت حرف او را باور نکردند و گمان کردند به علت سالخوردگی از روی فرسودگی فکر و ضعف عقل این سخنان را به زبان می‌آورد. از این رو به پدر گفتند: Γ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِيضَالِكَ الْقَدِيمِ Φ یعنی تو هنوز در اشتباه و گمراهی دیرین خود هستی که امیدواری یوسف به تو بر گردد.^۵

-
۱. سید علی اکبر، قرشی بناپی، پیشین، ذیل ماده «فند»؛ فخرالدین، طریحی، پیشین، ذیل ماده «فند».
 ۲. خلیل بن احمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «فند»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «فند».
 ۳. حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «فند».
 ۴. محمدجواد، نجفی خمینی، پیشین، ص ۱۹۶.
 ۵. نعمت الله، صالحی، پیشین، ص ۲۸۸.

شاید منظور از Γ ضَالِكِ الْقَدِيمِ همان گمراهی باشد که در همین سوره گفتند: Γ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ Φ یعنی پدر ما قطعاً در یک گمراهی آشکاری است. و شکی نیست که منظور از این گمراهی، گمراهی مذهبی و اعتقادی نبود. بلکه منظور از آن: همان محبت فوق العاده‌ای بود که حضرت یعقوب Γ نسبت به حضرت یوسف Γ و بنیامین داشت.^۱

ب) پیک شادی

سرانجام کاروان به فلسطین و سرزمین کنعان رسید و یکی از فرزندان حضرت یعقوب Γ پیراهن حضرت یوسف Γ را نزد پدر برد و به صورت وی انداخت و چشمان یعقوب دو باره بینا شد. واژه "بشیر" به معنای کسی است که خبر خوشحال کننده‌ای را می‌آورد.^۲ و در اینجا همان کسی است که حامل پیراهن حضرت یوسف Γ بود.^۳

برادران و اطرافیان، اشک شوق ریختند، و حضرت یعقوب Γ بالحن قاطعی به آنها گفت: آیا نگفتم من از خدا چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید؟! Γ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ Φ ^۴

این معجزه شگفت‌انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه‌ای به گذشته تاریخ خود اندیشیدند و گفتند پدرجان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد Γ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا Φ چرا که ما گناهکار و خطاکار بودیم Γ إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ Φ پدر بی‌آنکه آنها را سرزنش کند به آنها وعده داد که من به زودی برای شما از پروردگارم مغفرت می‌طلبم Γ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي Φ و امیدوارم او توبه شما را بپذیرد و از گناهانتان صرف نظر کند چرا که او غفور و رحیم است. Γ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ Φ ^۵ تأخیر دعای حضرت یعقوب Γ در حق فرزندان برای این بود

۱. محمدجواد، نجفی خمینی، پیشین، ص ۱۹۶؛ محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۴۰؛ ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۷۰.

۲. احمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «بشر».

۳. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۴۵.

۴. سید محمد تقی، مدرسی، پیشین، ص ۲۶۲؛ محمد بن حسن، طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۹۴.

۵. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۷۲.

که نعمت خدا با دیدار یوسف تکمیل گشته دلش به تمام معنا خوشحال گردد و قهراً تمامی آثار شوم فراق از دلش زایل شود تا دیگر نسبت به فرزندانش دل چرکین نباشد آنگاه استغفار کند.^۱

ج) سپیده صبح وصال

طبق توصیه حضرت یوسف 7 خاندان بنی اسرائیل به سوی مصر حرکت کرد. این سفر بر خلاف سفرهای گذشته خالی از هر گونه دغدغه بود، و حتی اگر خود سفر رنجی داشت، این رنج در برابر آنچه در مقصد در انتظارشان بود قابل توجه نبود. مفسرین گفته‌اند: حضرت یوسف 7 به منظور استقبال از خاندان خود از مصر بیرون آمده و در خارج از مصر پدر و مادر را در آغوش کشید و با رعایت احترام و ادب به آنها فرمود: داخل مصر شوید Γ $\text{وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اَمِينٌ}$ Φ در این عبارت وی ادبی را رعایت کرده که بی سابقه و بدیع است زیرا هم به خانواده و خاندانش امنیت داده و هم رعایت روش پادشاهان را که حکم صادر می‌کنند نموده و هم اینکه این حکم را مقید به مشیت‌الهی کرده است تا بفهماند مشیت آدمی مانند سایر اسباب اثر خود را نمی‌گذارد مگر وقتی که مشیت الهی هم موافق آن باشد.^۲

حضرت یوسف 7 پدر و مادرش را بالای تخت سلطنتی نشاند که خود بر آن تکیه می‌زد عرش در اینجا به معنای سریر و تخت بلند است^۳، همان تخت پادشاهی است.^۴ وقتی حضرت یوسف 7 وارد شد نور الهی که از جمال بدیع و دل‌آرای او متأللاً شد ایشان را خیره و از خود بی‌خود ساخت تا حدی که عنان را از کف دادند و بی‌اختیار به خاک افتادند.^۵

د) سجده شکر

-
۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۴۶.
 ۲. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۴۶؛ ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۶۰؛ فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۹۰.
 ۳. محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «عرش»؛ خلیل بن احمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «عرش».
 ۴. سید علی‌اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «عرش».
 ۵. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۴۶.

ضمیری که در جمله Γ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وجود دارد به طوری که از سیاق آیه برمی آید به حضرت یوسف 7 بر می‌گردد برخی از مفسرین ضمیر را به خدا بر می‌گردانند چون سجده برای غیر خدا صحیح نیست.^۱ به طور حتم این سجده برای عبادت حضرت یوسف 7 نبوده، بدلیل اینکه در میان سجده کنندگان در داستان یوسف شخصی بوده که در توحید، مخلص بوده، و چیزی را شریک خدا نمی‌گرفته، و او یعقوب 7 است، دلیل دیگر اینکه اگر این سجده، سجده عبادت یوسف 7 بوده "مسجود له" که یوسف 7 است و به نص قرآن همان کس است که به رفیق زندانیش گفت: ما را نمی‌رسد که چیزی را شریک خدا بگیریم. قطعاً ایشان را از این عمل نهی می‌کرد، و نمی‌گذاشت چنین کاری بکنند، ولی می‌بینیم نهی نکرده، پس می‌فهمیم سجده، عبادت او نبوده. و قطعاً جز این منظوری نداشته‌اند که یوسف را آیتی از آیات خدا دانسته و او را قبله در سجده و عبادت خود گرفتند همچنان که ما خدا را عبادت می‌کنیم و کعبه را قبله خود می‌گیریم و آیت خدا از آن نظر که آیه و نشان است خودش استقلال ذاتی ندارد. از اینجا بخوبی معلوم می‌شود که آنچه در توجیه این آیه گفته‌اند صحیح نیست، از قبیل اینکه: در آن روز تحیت مردم سجده بوده، آن چنان که در اسلام، "سلام" است، و یا اینکه گفته‌اند: رسم آن روز در تعظیم بزرگان، سجده بوده و هنوز حکم حرمت و نهی از سجده برای غیر خدا نیامده بوده و این حکم در اسلام آمد، و یا اینکه گفته‌اند که: سجده آن روز حالتی شبیه به رکوع بوده، هم چنان که در میان عجم‌ها رسم است برای بزرگان به حالت رکوع درمی‌آیند.^۲

با توجه به فعل Γ خَرُّوا که مفهومی بر زمین افتادن است نه تعظیم کردن، شاید این نظر با آیه متناسب تر است که بگوییم در واقع این سجده، سجده شکر بوده برای خدایی که این همه موهبت و مقام به حضرت یوسف 7 داده است در عین اینکه سجده برای خدا بوده و به خاطر عظمت موهبت به حضرت یوسف 7 انجام گرفته و تجلیل و احترام برای او نیز محسوب می‌شود.^۳

حضرت یوسف 7 وقتی دید پدر و مادر و برادرانش در برابرش به سجده افتادند بیاد خوابی افتاد که در آن، یازده ستاره و خورشید و ماه را دیده بود که در برابرش سجده کردند، و جریان رؤیای خود را به پدر گفت، در حالی که آن روز

۱. محمد بن حسن، طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۹۷.

۲. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۴۷؛ سید محمد تقی، مدرسی، پیشین، ص ۲۴۶.

۳. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۸۲.

طفل صغیری بود، وقتی بیاد آن روز افتاد آن خواب را تعبیر به امروز کرد که ایشان در برابرش به سجده افتادند: و گفت: پدر جان این تعبیر خوابی بود که من قبلا دیده بودم، خداوند آن رؤیا را حقیقت قرار داد. Γ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا^۱

ه) قدردانی حضرت یوسف (ع) از نعمت های الهی

حضرت یوسف 7 برای قدر دانی از نعمت های الهی می فرماید: پروردگار به من لطف و نیکی کرد، آن زمان که مرا از زندان خارج کرد Γ وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ Φ جالب اینکه درباره مشکلات زندگی خود فقط سخن از زندان مصر می آورد اما به خاطر برادران، سخنی از چاه کنعان به میان نمی آورد! زیرا فتوت و جوان مردیش به او اجازه نمی داد که برادران را شرمنده سازد. سپس اضافه کرد خداوند چقدر به من لطف کرد که شما را از آن بیابان کنعان به اینجا آورد بعد از آنکه شیطان در میان من و برادرانم فسادانگیزی نمود Γ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي Φ . واژه "نزع" به معنای فساد بین دو چیز^۲ و داخل شدن در امری برای فساد کردن و در مورد شیطان و القاء سوء نیت در بین انسان ها تا این که ایجاد دشمنی و بغض و بدی عمل و قول در بین آنها نماید.^۳ در واقع در اینجا حضرت یوسف 7 سربسته می گوید: شیطان در این کار دخالت کرد و عامل فساد شد. تعبیر از سرزمین کنعان به "بیابان" Γ بَدْوٍ Φ نیز جالب است و روشنگر تفاوت تمدن مصر نسبت به کنعان می باشد. آن حضرت در پایان می گوید همه این مواهب از ناحیه خدا است و او کارهای بندگانش را تدبیر و مشکلاتشان را سهل و آسان می سازد Γ إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ Φ . تعبیر Γ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ Φ تعلیل برای همه مطالب قبل است یعنی او می داند چه کسانی نیازمندند، و نیز چه کسانی شایسته اند، چرا که او علیم و حکیم است.^۴

و) توجه حضرت یوسف (ع) به مقام ولایت خداوند متعال

-
۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۴۷.
 ۲. خلیل بن احمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «نزع»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «نزع»؛ احمد، ابن فارس، پیشین، ذیل ماده «نزع»؛ احمد بن محمد، فیومی، پیشین، ذیل ماده «نزع».
 ۳. حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «نزع».
 ۴. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۸۰؛ محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۴۸؛ محمد بن حسن، طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۹۹.

بعد از آنکه حضرت یوسف 7 خدا را ثنا گفت، آن چنان محبت الهی در دلش هیجان یافته که بکلی توجهش از غیر خدا قطع شد و از خطاب و گفتگو با پدر صرف نظر کرده و متوجه پروردگار خود شد. آنگاه خدا را مخاطب قرار داد و فرمود: پروردگارا این تو بودی که از سلطنت، سهمی به سزا عطایم کردی و از تاویل احادیث را به من آموختی و در ادامه فرمود: Γ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ Φ او در این جمله خواسته است بعد از ذکر پاره‌ای از مظاهر روشن و برجسته ولایت خداوند، به اصل ولایت الهی هم در دنیا و هم در آخرت اشاره نموده است.^۱

ز) آخرین تقاضای حضرت یوسف (ع) از خداوند Γ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ Φ

حضرت یوسف 7 در پایان سخنانش فرمود: پروردگارا مرا مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت از این جهان ببر Γ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا Φ و مرا به صالحان ملحق کن " Γ وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ Φ . یعنی من دوام ملک و بقاء حکومت و زندگی مادیم را از تو تقاضا نمی‌کنم که اینها همه فانی‌اند و فقط دورنمای دل‌انگیزی دارند، بلکه از تو این می‌خواهم که عاقبت و پایان کارم به خیر باشد، و با ایمان و تسلیم در راه تو، و برای تو جان دهم، و در صف صالحان و شایستگان و دوستان با اخلاص قرار گیرم، مهم برای من اینها است.^۲

ح) خبرهای غیبی وجهی بر اعجاز قرآن

آیه ذالک در Γ ذَالِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ Φ اشاره به داستان حضرت یوسف 7 دارد و مورد خطاب حضرت رسول خاتم است و ضمیر جمعی که در Γ لَدَيْهِمْ Φ و غیر آن است به برادران یوسف برمی‌گردد و کلمه اجماع به معنای عزم و تصمیم است. خداوند می‌فرماید آری ما آن را به تو وحی

۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۴۹.

۲. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۸۱.

کردیم در حالی که تو نزد برادران یوسف نبودی وقتی که عزم خود را جزم کردند درصدد نقشه چینی علیه یوسف برآمدند.^۱

۲.۸.۲. مفاد روایی

اشاره

ذیل این دسته از آیات حدود ۵۰ روایت مورد بررسی قرار گرفته است که سه مورد از پیامبر⁶، یک مورد امام علی⁷، یک مورد از امام سجاد⁷، ده مورد از امام باقر⁷، ۳۰ مورد از امام صادق⁷، سه مورد از امام رضا⁷ و دو مورد از امام هادی⁷ نقل شده است. این روایات تحت عناوین زیر آمده است: آوردن پیراهن حضرت یوسف(ع)، راز پیراهن حضرت یوسف⁷، پیراهن یوسف⁷، نزد امام زمان⁷، تأخیر در طلب مغفرت برای فرزندان، برادران حضرت یوسف⁷ و مقام پیامبری، ملاقات حضرت یوسف⁷ با پدر، مقصود از "أَبُوئِهِ"، خروج نور نبوت از دستان حضرت یوسف⁷، سجده حضرت یعقوب⁷ و برادران حضرت یوسف⁷، بیان سرگذشت از زبان حضرت یوسف⁷، حجت خداوند در مصر، دعا های حضرت یوسف⁷، آخرین تقاضای حضرت یوسف⁷، میزان عمر حضرت یوسف⁷، مکان قبر حضرت یوسف⁷

الف) آوردن پیراهن حضرت یوسف(ع)

در روایتی از امام باقر⁷ آمده است: پس از آنکه یوسف برادرانش را بخشید، پیراهنی را که با اشک چشمانش خیس شده بود به برادران سپرد تا برای پدر ببرند و به صورت وی بیندازند و بینا شود. سپس گفت: اگر بوی مرا احساس کرد او را با خانواده خود اینجا بیاورید و همه مایحتاج ایشان را فراهم کرد و آنها را روانه نمود وقتی کاروان از مصر دور شد، یعقوب بوی یوسف را شنید و به آن عده از فرزندان که نزدش بودند گفت: اگر ملامتم نکنید من هر آینه بوی یوسف را می شنوم... برادران با دلی شاد به خاطر موقعیتی که از یوسف دیده بودند و پادشاهی که خداوند به او عطا کرده بود

۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۵۰.

و چون می‌دیدند خود ایشان هم در سلطنت برادر عزتی پیدا می‌کنند. مسیرشان را که تاکنون نه روز بود با سرعت پیش رفتند ...^۱

باتوجه به آنچه در روایات آمده است همان زمان که کاروان به سمت کنعان از مصر حرکت کرد، حضرت یعقوب^۷ بوی یوسف را از مسیر ده شب حرکت، استشمام کرد و به خاندانش گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم اگر کم عقل و نادانم ندانید. در برخی از روایات آمده است که حضرت یعقوب^۷ در آن زمان در فلسطین و در بیت- المقدس بود.^۲ برخی دیگر آمده است که وی آن زمان در شهر رمله بوده است.^۳

۱. عن أبي بصير عن أبي جعفر 7 قال: ... «لا تَتْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا» الذي بلته دموع عيني «فَأَلْقَوْهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا» لو قد شم ريحي «وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ» و ردهم الى يعقوب في ذلك اليوم، و جهزهم بجميع ما يحتاجون اليه، فلما فصلت غيرهم من مصر وجد يعقوب ريح يوسف فقال لمن بحضرتة من ولده: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» قال: و أقبل ولده يحنون السير بالقميص فرحا و سرورا بما رأوا من حال يوسف و الملك الذي أعطاه الله، و العز الذي صاروا اليه في سلطان يوسف، و كان مسيرهم من مصر الى بدو يعقوب تسعة أيام... محمد بن مسعود، عياشي، پیشين، ص ۱۹۶؛ عبدعلى بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۴۳؛ سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۹.

۲. علی بن ابراهیم قال: حدثنا أبي (رضی الله عنه)، قال: حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن حفص أخي مرازم، عن أبي عبد الله 7 في قول الله عز و جل: و لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ. قال: «وجد يعقوب ريح قميص ابراهيم حين فصلت العير من مصر و هو بفلسطين». علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۴؛ محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۹۳؛ سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۷؛ عبدعلى بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۳. عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، رفعه بإسناد له، قال: «إن يعقوب وجد ريح قميص يوسف من مسيرة عشر ليال، و كان يعقوب بيت المقدس و يوسف بمصر، و هو القميص الذي نزل على ابراهيم من الجنة، فدفعه ابراهيم إلى إسحاق، و إسحاق إلى يعقوب، و دفعه يعقوب إلى يوسف:». سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۸؛ محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۹۴؛ عبدعلى بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۴.

۳. عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا رفعه قال كتب يعقوب النبي إلى يوسف: ... فقال (يوسف) { : «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ- إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» و أعطاهم قميصه و هو قميص ابراهيم و كان يعقوب بالرملة فلما فصلوا بالقميص من مصر قال يعقوب «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ- قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ». محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۹۳.

عن ابراهيم بن أبي البلاد عن ذكره عن أبي عبد الله 7 قال كان القميص الذي أنزل به علی ابراهيم من الجنة في قصبه من فضة أو حديد: و كان إذا لبس كان واسعا كبيرا، فلما فصلوا بالقميص و يعقوب بالرملة، قال يعقوب: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» ... محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۹۴؛ قال الحموی: الرملة واحدة الرمل: مدينة عظيم بفلسطين و كانت قصبتها قد خربت الآن، و كانت رباطاً للمسلمين. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۹۳.

وقتی فرزندان حضرت یعقوب⁷ به کنعان رسیدند، اخبار سفر را برای پدر بازگو نمودند و بشیر که طبق برخی روایات یهودا بوده است^۱ پیراهن حضرت یوسف⁷ را بر صورت پدر انداختند و دیدگان یعقوب روشن و بینا گشته، آنگاه سراغ بنیامین را گرفت، آنها گفتند: او را نزد برادر صالحش گذاشته‌ایم یعقوب شکر خدا را به جا آورد و در برابر خداوند به سجده افتاد، چشمانش بیناشد و خمیدگی کمرش راست گردید...^۲ سپس گفت: آیا به شما نگفتم که من از جانب خدا چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید؟

در روایتی از امام باقر⁷ آمده است که: وقتی غم و اندوه یعقوب شدت یافت دست به آسمان برداشت و گفت: ای بهترین همنشین و یاری رسان! برایم فرج و گشایشی حاصل نما. سپس جبرئیل نازل شد و به او گفت: آیا به تو دعایی تعلیم دهم که خدا نور چشمت و دو فرزندت را به تو برگرداند؟ عرضه داشت: بله جبرئیل گفت: بگو: (قُلْ يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ وَ حَيْثُ هُوَ وَ قُدْرَتُهُ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ سَدَّ الْهَوَاءَ بِالسَّمَاءِ وَ كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى الْمَاءِ وَ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ ائْتِي بِرُوحٍ مِنْكَ وَ فَرِّجْ مِنْ عِنْدِكَ) یعنی، "ای آنکه کسی نمی‌داند تو چگونه‌ای به غیر از خودت، ای آنکه آسمان را بر افراستی و زمین را بر روی آب گستردی و برای خود بهترین نامها را برگزیدی به من رحمت و

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْرَمَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنِ الْحَسَنِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ: ... كَانَ أَهْلُهُ وَ أَقْرَبَاؤُهُ يُفَنِّدُونَهُ عَلَى ذِكْرِهِ لِيُوسِفَ حَتَّى أَنَّهُ لَمَّا وَجَدَ رِيحَ يُوسِفَ قَالَ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسِفَ لَوْ لَا أَنُ تَفَنَّدُونَ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ وَ هُوَ يَهُودَا ابْنُهُ وَ أَلْقَى قَمِيصَ يُوسِفَ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. محمد بن علی، ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. عن أبي بصير عن أبي جعفر 7 قال: ... فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقِيَمِيُّ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا، وَ قَالَ لَهُمْ: مَا فَعَلَ ابْنُ يَامِينَ؟ قَالُوا خَلْفَانَهُ عِنْدَ أَخِيهِ صَالِحًا قَالَ: فَحَمَدَ اللَّهُ يَعْقُوبَ عِنْدَ ذَلِكَ وَ سَجَدَ لِرَبِّهِ سَجَدَاتِ الشُّكْرِ وَ رَجَعَ إِلَيْهِ بَصْرَهُ وَ تَقَوَّمَ لَهُ ظَهْرُهُ ... مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، عِيَّاشِي، يَشِين، ص ۱۹۶؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، یشین، ص ۴۶۳؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، یشین، ج ۳، ص ۱۹۹.

گشایشی از جانب خود ارزانی دار"، هنوز هنگام صبح آفتاب بالا نیامده بود که پیراهنی از یوسف آورده و بر صورتش انداختند و نور چشمان یعقوب به او باز گشت و خداوند فرزندانش یوسف و بنیامین را به او برگرداند.^۱

ب) راز پیراهن حضرت یوسف (ع)

در روایتی امام سجاد⁷ در پاسخ مردی که پرسید نشانه میان یعقوب و یوسف چه بود؟ فرمودند: وقتی حضرت ابراهیم⁷ را در آتش افکندند جبرئیل با پیراهنی در غلاف نقره نزد او رفت و آن را به وی پوشاند به همین دلیل آتش از وی دور شد و اطرافش گل نرگس روئید سپس حضرت ابراهیم⁷ آن پیراهن را با غلاف برگردن اسحاق⁷ نداشت و او نیز آن را برگردن حضرت یعقوب⁷ آویخت و او نیز آن را برگردن حضرت یوسف آویخت و گفت: اگر این پیراهن از بدنت جدا شود من می فهمم تو مرده ای یا به قتل رسیده ای. پس هنگامی که برادران نزد حضرت یوسف⁷ رسیدند وی آن غلاف را به ایشان داد و به محض خارج ساختن پیراهن توسط برادران، باد رایحه آن را با خود برده و بر رخسار یعقوب در اردن نواخت. این جا بود که حضرت یعقوب⁷ گفت: همانا من بوی یوسف را می یابم اگر مرا کم خرد ندانید.^۲

روایت فوق با اندکی تفاوت در الفاظ و مضامین نیز نقل شده است که امام صادق⁷ به مفضل جعفری فرمودند: آیا می دانید که پیراهن یوسف چه بود؟ گفتم: خیر، فرمود: چون آتش برای ابراهیم افروخته شد، جبرئیل برایش یک جامه

۱. وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 أَنَّ يَعْقُوبَ 7 كَانَ اشْتَدَّ بِهِ الْحُزْنُ وَ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ يَا حَسَنَ الصُّحْبَةِ يَا كَثِيرَ الْمَعُونَةِ يَا خَيْرَ كُلِّهِ أَتَيْتَنِي بِرَوْحٍ مِنْكَ وَ فَرَجٍ مِنْ عِنْدِكَ فَهَبْطَ جِبْرِيْلَ ع فَقَالَ يَا يَعْقُوبُ أَلَا أَعْلَمُكَ دَعَوَاتِ يَرُدُّ اللَّهُ عَلَيْكَ بِهَا بَصْرَكَ وَ وَلَدَيْكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ قُلْ يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ وَ حَيْثُ هُوَ وَ قُدْرَتُهُ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ سَدَّ الْهَوَاءَ بِالسَّمَاءِ وَ كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى الْمَاءِ وَ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ أَتَيْتَنِي بِرَوْحٍ مِنْكَ وَ فَرَجٍ مِنْ عِنْدِكَ قَالَ فَمَا انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْحِ حَتَّى أَتَى بِالْقَمِيصِ يُطْرَحُ عَلَيْهِ وَ رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصْرَهُ وَ وَلَدَهُ. محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۹۲، ص ۱۹۵.

۲. عَنْهُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّهَائِنْدِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ بَحِيٍّ رَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ 7 إِنَّ هَاتِفًا هَتَفَ بِهِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَيُّ شَيْءٍ كَانَتْ الْعَلَامَةُ بَيْنَ يَعْقُوبَ وَ يُوْسُفَ فَقَالَ لَمَّا قُدِفَ إِبْرَاهِيمُ ع فِي النَّارِ هَبِطَ عَلَيْهِ جِبْرِيْلُ 7 بِقَمِيصٍ فِي قَصَبَةٍ فَضَبَّهَ فَالْبَسَهُ إِيَّاهُ فَفَرَّتْ عَنْهُ النَّارُ وَ نَبَتْ حَوْلَهُ النَّرْجِسُ فَأَخَذَ إِبْرَاهِيمُ ع الْقَمِيصَ فَجَعَلَهُ فِي عُنُقِ إِسْحَاقَ ع فِي قَصَبَةٍ فَضَبَّهَ وَ عَلَّقَهَا إِسْحَاقُ ع فِي عُنُقِ يَعْقُوبَ ع وَ عَلَّقَهَا يَعْقُوبُ ع فِي عُنُقِ يُوْسُفَ ع وَ قَالَ لَهُ إِنَّ نَزْعَ هَذَا الْقَمِيصِ مِنْ بَدَنِكَ عَلِمْتُ أَنَّكَ مَيِّتٌ أَوْ قَدْ قُتِلْتَ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ إِخْوَتُهُ أُعْطَاهُمُ الْقَصَبَةَ وَ أَخْرَجُوا الْقَمِيصَ فَاحْتَمَلَتْ الرِّيحُ رَائِحَتَهُ فَالْقَتَهَا عَلَى وَجْهِ يَعْقُوبَ بِالْأَرْضِ فَقَالَ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوْسُفَ لَوْ لَا أَنْ تَفْتَدُونِ. احمد بن محمد بن خالد، برقی، پیشین، ص ۳۸۰؛ محمد تقی، شوشتری، حواشی مصحف، تحقیق و ترجمه بهراد جعفری، تهران، مؤسسه بنیاد فرهنگی علامه شیخ شوشتری، ۱۳۸۴، چاپ اول، ج ۱، ص ۶۳۰؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۴۳.

بهشتی آورد و بر او پوشانید و به واسطه آن سرما و گرما بر وی زیان نمی‌رسانید و چون مرگ ابراهیم 7 فرا رسید آن را در بازوبندی نهاد و بر اسحاق آویخت، او نیز آن را بر یعقوب آویخت و هنگامی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت و آن در بازوی وی بسته بود تا کارش بدان جا کشیده شد و چون یوسف آن پیراهن را از میان آن بازوبند بیرون کشید، یعقوب رائه آن را استشمام کرد و این همان قول خدای تعالی است که Γ اِنِّیْ لَأَجِدُ رِیْحَ یُوسُفَ لَوْ لَا اَنْ تُفَنِّدُوْنَ Φ و آن همان پیراهن بود که از بهشت آمده بود. راوی گوید: گفتم فدای شما آن پیراهن به که رسید؟ فرمود: به اهلش و سپس فرمود: هر پیامبری علمی یا چیز دیگری را به ارث برد و همه به محمد 6 و یا آل : ارث می‌رسد.^۱ این حدیث با چند سند دیگر نیز در منابع تفسیر روایی شیعه آمده است.^۲

۱. علی بن ابراهیم: عن ابيه، عن علی بن مهزیار، عن إسماعیل السراج، عن یونس بن یعقوب، عن المفضل الجعفی، عن ابي عبدالله 7، قال: قال: «أخبرني ما كان قميص يوسف؟» قلت: لا أدري. قال: «إن إبراهيم لما أوقدت له النار، أتاه جبرئيل بشوب من ثياب الجنة فألبسه إياه، فلم يصبه معه حر و لا برد، فلما حضر إبراهيم الموت، جعله في تميمة و علقه على إسحاق، و علقه إسحاق على يعقوب، فلما ولد ليعقوب يوسف، علقه عليه فكان في عنقه، حتى كان من أمره ما كان، فلما أخرج يوسف القميص من التيممة، وجد يعقوب ريحه، و هو قوله: اِنِّیْ لَأَجِدُ رِیْحَ یُوسُفَ لَوْ لَا اَنْ تُفَنِّدُوْنَ و هو ذلك القميص الذي انزل من الجنة». قلت له: جعلت فداك، فإلی من صار ذلك القميص؟ فقال: «إلی أهله- ثم قال- كل نبی ورث علما أو غيره فقد انتهى إلی محمد 6- و كان یعقوب بفسطین و فصلت العیر من مصر فوجد یعقوب ريحه، و هو من ذلك القميص الذي اخرج من الجنة- و نحن ورثته 6». علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۴؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۴؛ محمد بن علی، ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، صص ۲۸۴-۲۸۳.

۲. محمد بن یعقوب: عن محمد، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعیل، عن ابي إسماعیل السراج، عن بشر بن جعفر، عن مفضل بن عمر عن ابي عبدالله 7 قال: سمعته يقول: «أ تدری ما كان قميص يوسف 7؟» قال: قلت: لا. قال: «إن إبراهيم 7 لما أوقدت له النار، أتاه جبرئيل 7 بثوب من ثياب الجنة فألبسه إياه، فلم يضره معه حر و لا برد، فلما حضر إبراهيم الموت جعله في تميمة و علقه على إسحاق، و علقه إسحاق على يعقوب، فلما ولد يوسف 7، علقه عليه فكان في عنقه حتى كان من أمره ما كان، فلما أخرجه يوسف بمصر من التيممة، وجد يعقوب ريحه، و هو قوله: اِنِّیْ لَأَجِدُ رِیْحَ یُوسُفَ لَوْ لَا اَنْ تُفَنِّدُوْنَ فهو ذلك القميص الذي أنزله الله من الجنة». قلت: جعلت فداك، فإلی من صار ذلك القميص؟ قال: «إلی أهله- ثم قال- كل نبی ورث علما أو غيره فقد انتهى إلی محمد 6». سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۷؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۳؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۶؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۳؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۱، ح ۵.

و روی محمد بن الحسن الصفار فی (بصائر الدرجات) هذا الحدیث، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن إسماعیل، عن ابي إسماعیل السراج، عن بشر بن جعفر، عن مفضل الجعفی، عن ابي عبدالله 7 مثله. محمد بن حسن، صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، تصحیح محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ق، چاپ دوم، ص ۲۰۹، ح ۵۸؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۳؛ حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی (رضی الله عنه)، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود،

با توجه به منابع تفسیر روایی شیعه ، پیرامون بهشتی بودن این پیراهن احادیث مختلفی آمده است.^۱ سیوطی نیز در المنثور روایتی از پیامبر (ک) تقریباً با همین مضمون را آورده است.^۲

همچنین در برخی از این احادیث بیان شده است که، این پیراهن علاوه بر بوی خوش (که یعقوب آن را از راه بسیار دور استشمام کرد) دارای خصوصیت دیگری نیز بود و آن این که ، هنگام پوشیده شدن بزرگ می شد.^۳

ج) پیراهن یوسف (ع) نزد امام زمان (ع)

با توجه به آن چه پیرامون بهشتی بودن پیراهن حضرت یوسف (ع) آمد، و خلود و جاودانگی آنچه در بهشت است ، این سؤال پیش می آید که اکنون آن پیراهن بهشتی کجاست ؟

عن أبيه، عن محمد بن نصير، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن محمد بن إسماعيل السراج، عن بشر بن جعفر، عن مفضل الجعفي، عن أبي عبدالله 7 قال: سمعته يقول: «أ تدرى ما كان قميص يوسف؟»... محمد بن علي، ابن بابويه، علق الشرائع، ج 1، ص 53، ح 2؛ سيد هاشم بن سليمان، بحراني، پیشين، ج 3، ص 203.

1. عن محمد بن إسماعيل بن بزيع رفعه بإسناد له قال إن يعقوب وجد ريح قميص يوسف من مسيرة عشرة ليال، و كان يعقوب ببیت المقدس و يوسف بمصر، و هو القميص الذي نزل على إبراهيم من الجنة، فدفعه إبراهيم إلى إسحاق و إسحاق إلى يعقوب: و دفعه يعقوب إلى يوسف 7. محمد بن مسعود، عياشي، پیشين، ص 194؛ سيد هاشم بن سليمان، بحراني، پیشين، ج 2، ص 266؛ محمد بن يعقوب بن اسحاق، كليني، پیشين، ج 5، ص 196؛ محمد بن شاه مرتضى، فيض كاشاني، پیشين، ج 3، ص 46.

عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا ... و هو قميص إبراهيم، و كان يعقوب بالرملة، فلما فصلوا بالقميص من مصر، قال يعقوب: إني لأجد ریح يوسف لو لا أن تُفندون قالوا تالله إنك لفي ضلالك القديم». سيد هاشم بن سليمان، بحراني، پیشين، ج 3، ص 197.

2. و أخرج أبو الشيخ عن الحسن رضي الله عنه ان رسول الله 6 قال في قوله اذهبوا بقميصي هذا ان نمرود لما ألقى إبراهيم في النار نزل اليه جبريل بقميص من الجنة و طنفسة من الجنة فالبسه القميص و أقعده على الطنفسة و قعد معه يتحدث فأوحى الله إلى النار كوني برداً و سلاماً على إبراهيم و لو لا انه قال و سلاماً لأذاه البرد و لقتله البرد. جلال الدين، سيوطي، پیشين، ص 3.

3. ابن بابويه، قال: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي (رضي الله عنه)، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه، عن محمد بن نصير، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسين بن سعيد، عن إبراهيم بن أبي البلاد، عن من ذكره، عن أبي عبدالله 7 قال: «كان القميص الذي أنزل به علي إبراهيم من الجنة في قصة من فضة، و كان إذا لبس كان واسعاً كبيراً، فلما فصلوا بالقميص، و يعقوب بالرملة و يوسف بمصر، قال يعقوب: إني لأجد ریح يوسف عنى ریح الجنة حين فصلوا بالقميص لأنه كان من الجنة». محمد بن علي، ابن بابويه، علق الشرائع، ج 1، ص 53، ح 1؛ سيد هاشم بن سليمان، بحراني، پیشين، ج 3، ص 197 و ص 203.

عن إبراهيم بن أبي البلاد عن من ذكره عن أبي عبدالله 7 قال كان القميص الذي أنزل به علي إبراهيم من الجنة في قصة من فضة أو حديد: و كان إذا لبس كان واسعاً كبيراً، فلما فصلوا بالقميص و يعقوب بالرملة، قال يعقوب: «إني لأجد ریح يوسف» عنى ریح الجنة حتى فصلوا بالقميص لأنه كان في الجنة. محمد بن مسعود، عياشي، پیشين، ص 194؛ سيد هاشم بن سليمان، بحراني، پیشين، ج 2، ص 266؛ محمد بن يعقوب بن اسحاق، كليني، پیشين، ج 5، ص 186؛ عبدعلي بن جمعة، العروسي الحويزي، پیشين، ص 464.

در کتاب کمال الدین و تمام النعمه روایت شده که: هنگامی که حضرت قائم 4 خروج می کند لباس حضرت یوسف 7 و عصای حضرت موسی 7 وانگشتی حضرت سلیمان 7 نزد اوست.^۱

(د) تأخیر در طلب مغفرت برای فرزندان

با بررسی برخی از منابع تفسیر روایی شیعه واهل تسنن دو روایت از امام صادق 7^۲ یک روایت در الدرالمثور از پیامبر 6^۳ پیرامون این مطلب نقل شده است که در این روایات حضرت یعقوب 7 طلب استغفار برای فرزندان را به سحر موکول کرده است و دلیل آن را مستجاب بودن دعای سحر بیان نموده و سحر را بهترین وقت برای دعا کردن دانسته اند.

همچنین در دو روایت از امام صادق 7^۴ و یک روایت از پیامبر 6^۱ آمده است که یعقوب 7 طلب استغفار برای فرزندان را به سحر گاه شب جمعه موکول کرده است.

-
۱. فی کتاب کمال الدین و تمام النعمه، رُوِيَ أَنَّ الْقَائِمَ 7 إِذَا خَرَجَ يَكُونُ عَلَيْهِ قَمِيصٌ يُوسُفُ وَ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمٌ سُلَيْمَانَ 7 .. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۴؛ محمد بن علی، ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۴۳.
 ۲. علی بن ابراهیم عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن شريف بن سابق، عن الفضل بن أبي قرة، عن أبي عبدالله 7 قال: «قال رسول الله 6: خير وقت دعوتكم الله عز و جل فيه الأسحار، و تلا هذه الآية في قول يعقوب 7: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي قَالَ: أُرْهِمُ إِلَى السَّحْرِ». سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۴؛ محمد بن يعقوب بن اسحاق، كلینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۶، ج ۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۶.
 ۳. علی بن ابراهیم: عن أبيه، عن علي بن مهزيار، عن إسماعيل السراج، عن يونس بن يعقوب، عن المفضل الجعفي، عن أبي عبدالله 7، قال: قال: «أخبرني ما كان قميص يوسف؟» قلت: لا أدري: «ثم رحل يعقوب و أهله من البادية، بعد ما رجع إليه بنوه بالقميص، فألقوه على وجهه فارتد بصيرا، فقال له: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قَالَ: أُرْهِمُ إِلَى السَّحْرِ، لَأَنَّ الدَّعَاءَ وَ الْاسْتِغْفَارَ فِيهِ مُسْتَجَابٌ. سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۵؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۵.
 ۳. و أخرج أبو الشيخ و ابن مردويه عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي 6 سئل لم أخرج يعقوب بنيه في الاستغفار قال أُرْهِمُ إِلَى السَّحْرِ لَأَنَّ دَعَاءَ السَّحْرِ مُسْتَجَابٌ. جلال الدين سيوطی، پیشین، ص ۳۶.
 ۴. ابن بابویه فی (الفضيلة): يأسناده عن محمد بن مسلم، عن أبي عبدالله 7 في قول يعقوب لبنيه: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي، قال: «أُرْهِمُ إِلَى السَّحْرِ مِنْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ». محمد بن علي، ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه، تحقيق على اكبر غفاري، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۱۲۴۰؛ سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۵؛ عبد-علی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۶.

در روایت دیگری به نقل از الدر المنثور، پیامبر 6 با استناد به این آیه و عملکرد حضرت یعقوب 7، دعا در شب جمعه را به حضرت علی 7 سفارش نموده و آداب آن را به ایشان آموزش می دهد.^۲

در روایتی آمده است، اسماعیل بن فضل هاشمی از حضرت صادق 7 می پرسد: چرا وقتی که فرزندان یعقوب 7 به او التماس نموده و عرضه داشتند ای پدر برای ما طلب آموزش کن زیرا خطای بزرگی را مرتکب شده ایم (که بین تو و یوسف جدائی انداختیم و باعث نگرانی تو شدیم) فرمود: بزودی از پروردگارم برای شما آموزش می طلبم، و طلب آموزش را بتأخیر انداخت، و لیکن وقتی که به یوسف گفتند: به خدا قسم ما خطا کردیم و خداوند (را شکر که) تو را بر ما برتری داد (بسلطنت و عزت و عقل و کمال) آن حضرت بلادرنگ فرمود: گناهی برای شما نیست و خداوند شما را

عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله 7 في قوله: «أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي» قال: أخرها إلى السحر ليلة الجمعة. على بن إبراهيم، قمی، پیشین، ص ۱۹۶؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۵؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۶.

۱. و أخرج ابن جرير و أبو الشيخ عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال النبی 6 فی قصة قول أخى یعقوب لبنیه سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي يقول حتى تأتي ليلة الجمعة. جلال الدين سيوطی، پیشین، ص ۳۶.

۲. و أخرج الترمذی و حسنه و حاكمه و ابن مردويه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال جاء علی بن ابی طالب رضی الله عنه إلى النبی 6 فقال بابی أنت و أمی تفلت هذا القرآن من صدري فما أجدنی أقدر عليه فقال له رسول الله 6 يا أبا الحسن أفلا أعلمك كلمات ينفعك الله بهن و ينفع الله بهن من علمته و يثبت ما تعلمت في صدرك قال أجل يا رسول الله فعلمني قال إذا كانت ليلة الجمعة فان استطعت ان تقوم ثلث الليل الأخير فانه ساعة مشهودة و الدعاء فيها مستجاب و قد قال أخى یعقوب لبنیه سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي يقول حتى تأتي ليلة الجمعة فان لم تستطع فقم في وسطها فان لم تستطع فقم في أولها فصل أربع ركعات تقرأ في الركعة الأولى بفاتحة الكتاب و سورة يس و في الركعة الثانية بفاتحة الكتاب و حم الدخان و في الركعة الثالثة بفاتحة الكتاب و الم تنزيل السجدة و في الركعة الرابعة بفاتحة الكتاب و تبارك المفصل فإذا فرغت من التشهد فاحمد الله و أحسن الثناء على الله وصل على و على سائر النبيين و استغفر للمؤمنين و المؤمنات و لإخوانك الذين سبقوك بالإيمان ثم قل في آخر ذلك اللهم ارحمني بترك المعاصي أبدا ما أبقيتني و ارحمني ان أتكلف ما لا يعينني و ارزقني حسن النظر فيما يرضيك عنى اللهم بديع السموات و الأرض ذا الجلال و الإكرام و العزة التي لا ترام أسألك يا الله يا رحمان بجلالك و نور وجهك ان تلزم قلبي حفظ كتابك كما علمتني و ارزقني ان أتلوه على النحو الذي يرضيك عنى اللهم بديع السموات و الأرض ذا الجلال و الإكرام و العزة التي لا ترام أسألك يا الله يا رحمان بجلالك و نور وجهك ان تنور بكتابك بصري و ان تطلق به لساني و ان تفرج به عن قلبي و أن تشرح به صدري و أن تغسل به بدني فانه لا يعينني على الحق غيرك لا يؤتيه الا أنت و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم يا أبا الحسن تفعل ذلك ثلاث جمع أو خمسا أو سبعا بإذن الله تعالى و الذي يعثني بالحق ما أخطأ مؤمنا قط قال ابن عباس رضی الله عنهما فو الله ما مكث على رضی الله عنه الا خمسا أو سبعا حتى جاء رجل رسول الله 6 في مثل ذلك المجلس فقال يا رسول الله انى كنت فيما خلا لا أخذ الأربع آيات و نحوه فإذا قرأتها على نفسى تفلتن و أنا أعلم اليوم أربعين آية و نحوها فإذا قرأتها على نفسى فكأنما كتاب الله بين عيني و لقد كنت أسمع الحديث فإذا رددته تفلت و أنا اليوم اسمع الأحاديث فإذا تحدثت بها لم أخرج منها حرفا فقال له رسول الله صلى الله عليه و سلم عند ذلك مؤمن و رب الكعبة أبا الحسن. جلال الدين سيوطی، پیشین، ص ۳۷.

می‌آمرزد، زیرا ارحم الراحمین است (و نفرمود که بعد از خدا می‌خواهم تا شما را بیامرزد) حضرت صادق 7 فرمود: چون قلب جوان نرم‌تر و نازک‌تر از قلب پیرمرد است، و نیز جنایت ایشان بر یوسف بود و اذیتی هم که به یعقوب رسیده بود در اثر جنایت آنها بود به یوسف و عفو یوسف از حق خود بود و عفو یعقوب از حق دیگری بود، از این جهت تأخیر نمود و وعده داد تا سحر شب جمعه (که برای ایشان از خدا طلب عفو نماید).^۱

علامه طباطبایی؛ در این باره می‌فرماید: "حضرت یعقوب 7 طلب مغفرت برای فرزندان را به تأخیر انداخت تا با دیدن یوسف و عزت او دلش به کلی از چرکینی نسبت به فرزندان پاک شود آن وقت دعا کند و اگر یوسف با خوشی به برادران رو کرد و خود را معرفی نمود، و ایشان او را به جوانمردی و بزرگواری شناختند و او کمترین حرف و طعنه‌ای که مایه شرمندگی ایشان باشد نزد، و لازمه این رفتار این بود که بلافاصله جهت ایشان استغفار کند هم چنان که کرد. و این دلیل نمی‌شود برای اینکه یعقوب طلب مغفرت را تأخیر نیندازد، چون موقعیت یعقوب غیر از موقعیت یوسف بود، موقعیت یوسف مقتضی بر فوریت استغفار و تسریع در آن بود زیرا در مقام اظهار تمام فتوت و جوانمردی بود اما چنین مقتضی در مورد یعقوب نبود."^۲

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّلَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيُّ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ أَخْبَرَنَا الْمُندِرِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْخَزَّازُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ قُلْتُ جَعْفَرُ [الْجَعْفَرِيُّ] بْنُ مُحَمَّدٍ 7 أَخْبَرَنِي عَنْ يَعْقُوبَ 7 لَمَّا قَالَ لَهُ بَنُوهُ يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا دُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي فَأَخَّرَ الْاسْتِغْفَارَ لَهُمْ وَ يُوْسُفَ 7 لَمَّا قَالُوا لَهُ تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ إِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ قَالَ لَا تَتْرِبْ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ قَالَ لِأَنَّ قَلْبَ الشَّابِّ أَرْقٌ مِنْ قَلْبِ الشَّيْخِ وَ كَانَتْ جِنَايَةُ وُلْدِ يَعْقُوبَ عَلَى يُوْسُفَ وَ جِنَايَتُهُمْ عَلَى يَعْقُوبَ إِنَّمَا كَانَتْ بِجِنَايَتِهِمْ عَلَى يُوْسُفَ فَبَادَرَ يُوْسُفَ إِلَى الْعَفْوِ عَنْ حَقِّهِ وَ أَخَّرَ يَعْقُوبُ الْعَفْوَ لِأَنَّ عَفْوَهُ إِنَّمَا كَانَ عَنْ حَقِّ غَيْرِهِ فَأَخَّرَهُمْ إِلَى السَّحْرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ. محمد بن علی، ابن بابویه، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۵۴؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۱؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، *بحار الأنوار/الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، ج ۱۲، ص ۲۱۶؛ نعمت الله بن عبدالله، جزائری، پیشین، ص ۱۸۰.

عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۵۲؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۷۳؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۶؛ محمد بن علی، ابن بابویه، *علل الشرائع*، ترجمه هدایت الله مسترحمی، ص ۱۳۱.

۲. محمدحسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴، چاپ پنجم، ج ۱۱، ص ۳۴۶.

سرانجام بنا به فرمایش امام صادق 7 حضرت یعقوب 7 در سحر گاهی چنین برای فرزندانش دعا نمودند: پروردگارا گناه آنها بین من و ایشان است و خداوند وحی نمود: من آنها را بخشیدم.^۱

ه) برادران حضرت یوسف (ع) و مقام پیامبری

و در تفسیر عیاشی از نشیط بن ناصح بجلي روایت شده است که گفت: خدمت حضرت صادق 7 عرض کردم: آیا برادران یوسف 7 پیامبر بودند؟ ایشان فرمودند: پیامبر که نبودند هیچ، حتی از نیکان هم نبودند از مردم با تقوی هم نبودند، چگونه با تقوی بوده‌اند و حال آنکه به پدر خود گفتند: "إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ"؟!^۲

در روایت دیگری سلیمان بن عبدالله طلحی از امام صادق 7 می پرسد: پسران یعقوب از نظر ایمانی چگونه بودند؟ آیا از ایمان به خدا خارج بودند؟ امام فرمودند: بلی. سلیمان می پرسد: حضرت آدم را چه می گویی؟ امام فرمود: اکنون سخن آدم را بگذار وار او سخن مگو.^۳

در روایت دیگری امام صادق 7 می فرمایند: برادران یوسف بعد از رفتاری که با یوسف داشتند مرتکب گناه شدند، (آیا) آنها پیامبر بودند؟^۱ که علامه مجلسی این فرمایش امام را استفهام انکاری می داند.^۲

۱. عن محمد بن أبي عمير عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله 7 في قوله: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي» فقال: أخرجهم إلى السحر قال: يا رب إنما ذنبهم فيما بيني وبينهم، أوحى الله إني قد غفرت لهم. محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۶؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۵۵؛ عبد-علی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۶؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۷.

۲. عن نشیط بن صالح العجلی، قال: قلت لأبي عبد الله 7: أكان إخوة يوسف 7 أنبياء؟ قال: «لا، ولا بررة أتقياء، و كيف و هم يقولون لأبيهم: تالله إنك لفي ضلالك القديم». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۴؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۵۵؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۸؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۴؛ عن نشیط، عن رجل، عن أبي عبد الله 7 قال: سألته، أكان ولد يعقوب أنبياء؟ قال: «لا، ولا بررة أتقياء، كيف يكونون كذلك و هم يقولون ليعقوب: تالله إنك لفي ضلالك القديم». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۵؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۸؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۵۵؛ محمد بن محمدرضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۷۳.

۳. عن سلیمان بن عبد الله الطلحی، قال: قلت لأبي عبد الله 7: ما حال بني يعقوب، هل خرجوا من الإيمان؟ فقال: «نعم». قلت له: فما تقول في آدم؟ قال: «دع آدم». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۴؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۸؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۸۹؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۵۶؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۴.

با توجه به روایات فوق ائمه: فرزندان حضرت یعقوب⁷ را به خاطر گناہانی که در حق پدر و برادر خود نمودند و فاقد شرط عصمت شدند نه تنها پیامبر نمی‌دانند، بلکه آنان را در جرگه متقین و مؤمنین هم به شمار نمی‌آورند البته به نظر می‌رسد این مسأله مربوط به قبل از توبه ایشان باشد. زیراهمان طور که ذکر شد با توجه به برخی روایات فرزندان یعقوب توبه کردند و جزء سعدا شدند^۳، و قرآن در باره ایشان می‌فرماید: Γ أُمُّ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إلهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ^۴، حضرت یعقوب⁷ هنگام مرگ به فرزندان خود فرمود: بعد از من چه کسی را عبادت می‌کنید، همه گفتند: خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را و ما معتقد بوحدانیت و یگانگی او هستیم و تسلیم اوامر و نواهی او می‌باشیم، و دستوراتش را بدون کم و کسر عمل می‌نمائیم.

اگر از ظاهر بعضی آیات برمی‌آید که اسباط، انبیاء بوده‌اند مانند آیه Γ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ^۵ ظهورش آن چنان نیست که نتوان از آن چشم پوشید، زیرا صریح در این معنا نیست که مراد از اسباط، همان برادران یوسف⁷ هستند زیرا اسباط، بر همه دودمان یعقوب و تیره‌های بنی اسرائیل اطلاق می‌شود، هم چنان که در قرآن آمده: Γ وَ قَطَعْنَا لَهُمْ أَثَنِي عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّمًا^۵.

(و ملاقات حضرت یوسف(ع) با پدر

۱. عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله 7 قال: «إن بني يعقوب بعد ما صنعوا بيوسف أذنوا، فكانوا أنبياء؟! سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۸؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۴؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۴؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۵.
۲. محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۵.
۳. فی روضة الكافي عن حنان عن أبيه عن أبي جعفر 7 قال: قلت له: ما كان ولد يعقوب أنبياء؟ قال: لا و لكنهم كانوا أسباطاً أولاد الأنبياء، و لم يكن يفارقوا الدنيا الا سعدها تابوا و تذكروا ما صنعوا، و ان الشيخين فارقا الدنيا و لم يكن يتوبا و لم يذكر ما صنعا بأمر المؤمنين 7 فعليهما لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين. محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۷؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶؛ محمد باقر، مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۲۱؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، پیشین، ج ۱۵، ص ۵۲۷؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۷۳.
۴. بقره/۱۳۳.
۵. محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۱، ص ۳۴۵.

در روایتی از امام باقر 7 آمده است : ... پس از آنکه خبر سلامتی یوسف و برادرش بنیامین به یعقوب رسید و چشمانش بینا شد و خمیدگی کمرش راست گردید با همه خاندانش به سوی مصر حرکت کرد و طی نه روز خود را به مصر رساندند.^۱

ابو بصیر از امام باقر 7 نقل می کند : هنگامی که یعقوب و همراهانش نزد یوسف رفتند او پدر را در آغوش گرفت و گریه کرد و خاله اش را بر تخت نشاند سپس وارد خانه شد و سرمه کشید و به خود روغن مالید و لباس پادشاهی پوشید آن گاه خدمت آنها رسید... سپس امام فرمود: یوسف در مدت بیست سال فراق پدر هرگز سرمه نکشید و روغن به خود نمالید و بوی خوش استفاده نکرد و نمی خندید و با زنان نیز ارتباطی نداشت تا اینکه خداوند او و یعقوب و برادرانش کنار هم جمع نمود.^۲

ز) مقصود از "أَبُوهُ"

ذیل آیات ۹۹ و ۱۰۰^۳ این سوره روایاتی پیرامون کلمه "أَبُوهُ" آمده است که اشاره به احترام حضرت یوسف 7 به پدر و خاله اش دارد . مانند روایتی که در قسمت قبل آوردیم و روایتی که از امام رضا 7 پرسیده شده است : آیا برادر یوسف پسر مادر یوسف بود یا پسر خاله اش؟ و امام 7 فرمودند: پسر خاله اش.^۴ اما در روایاتی که در قسمت دیدار

۱. عن أبي بصير عن أبي جعفر 7 قال: ... فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَى الْقَمِيصُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا، وَقَالَ لَهُمْ: مَا فَعَلَ ابْنُ يَامِينَ؟ قَالُوا خَلْفَانَهُ عِنْدَ أَخِيهِ صَالِحًا قَالَ: فَحَمَدَ اللَّهُ يَعْقُوبَ عِنْدَ ذَلِكَ وَ سَجَدَ لِرَبِّهِ سَجَدَاتِ الشُّكْرِ وَ رَجَعَ إِلَيْهِ بَصْرَهُ وَ تَقَوَّمَ لَهُ ظَهْرَهُ، وَ قَالَ لَوْلَاهُ: تَحْمَلُوا إِلَيَّ يَوْسُفَ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا بِأَجْمَعِكُمْ، فَسَارُوا إِلَيَّ يَوْسُفَ وَ مَعَهُمْ يَعْقُوبُ وَ خَالَتُ يَوْسُفَ يَامِيلٌ فَأَحْتَوَا السَّيْرَ فَرِحَا وَ سُرُورًا فَصَارُوا تِسْعَةَ أَيَّامٍ إِلَيَّ مِصْرَ. مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، عِيَّاشِي، پِيشِين، ص ۱۹۶؛ عَبْدِ عَلِيِّ بْنِ جَمْعَةَ، الْعُرُوسِي الْحَوِيزِي، پِيشِين، ص ۴۶؛ سَيْدِ هَاشِمِ بْنِ سَلِيمَانَ، بَحْرَانِي، پِيشِين، ج ۳، ص ۱۹۹.

۲. عن أبي بصير عن أبي جعفر 7 قال فساروا تسعة أيام إلى مصر، فلما دخلوا على يوسف في دار الملك اعتنق أباه فقبله و بكى، و رفعه و رفع خالته على سرير الملك، ثم دخل منزله فادهن فاحتل و لبس ثياب العز و الملك ثم خرج إليهم، فلما رأوه سجدوا جميعا له إعظاما له و شكرا لله، فعند ذلك قال: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ» إِلَى قَوْلِهِ: «بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي» قَالَ: وَ لَمْ يَكُنْ يَوْسُفُ فِي تِلْكَ الْعَشْرِينَ سَنَةً يَدْهَنُ وَ لَا يَكْتَحِلُ وَ لَا يَتَطَيَّبُ وَ لَا يَضْحَكُ، وَ لَا يَمَسُّ النِّسَاءَ حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ لِيَعْقُوبَ شَمْلَهُ: جَمَعَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ يَعْقُوبَ وَ إِخْوَتِهِ. مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، عِيَّاشِي، پِيشِين، ص ۱۹۷، ج ۴۲؛ سَيْدِ هَاشِمِ بْنِ سَلِيمَانَ، بَحْرَانِي، پِيشِين، ج ۳، ص ۱۹۰؛ مُحَمَّدُ بَاقِرِ بْنِ مُحَمَّدِ تَقِي، مَجْلِسِي، بَحَارُ الْأَنْوَارِ الْجَامِعَةِ لِدَرَرِ الْأَخْبَارِ الْأَثْمَةِ الْأَطْهَارِ، ج ۱۲، ص ۲۱۶؛ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ رِضَا، قَمِي مَشْهَدِي، پِيشِين، ص ۳۷۳؛ عَبْدِ عَلِيِّ بْنِ جَمْعَةَ، الْعُرُوسِي الْحَوِيزِي، پِيشِين، ص ۴۶.

۳. مفهوم فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يَوْسُفَ ءَاوَى إِلَيْهِ أَبُوهُ وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ (۹۹) وَ رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ ...

۴. عن الحسن بن أسباط، قال: سألت أبا الحسن 7 في كم دخل يعقوب من ولده على يوسف؟ قال: «في أحد عشر ابنا له»، فقبل له: أسباط؟ قال: «نعم». و سألت عن يوسف و أخيه، أكان أخاه لأمه، أم ابن خالته؟ قال: «ابن خالته». سَيْدِ هَاشِمِ بْنِ سَلِيمَانَ، بَحْرَانِي،

حضرت یوسف 7 و بنیامین آوردیم اشاره به این امر داشت که وقتی آن حضرت سفره ای برای پسران یعقوب آماده کرد گفت: برادرانی که از یک مادر هستند کنار هم بنشینند و وقتی همه نشستند، بنیامین تنها ماند آنگاه پس از سخنانی که بین او و حضرت یوسف 7 رد و بدل شد و آن حضرت خود را برادر بنیامین معرفی کرد در این روایت صراحتاً این دو برادر را از یک مادر می‌داند. برخی بر این باورند که همان‌گونه که در داستان حضرت ابراهیم عموی وی با نام پدرش معرفی شده است در اینجا نیز خاله یوسف مادر وی معرفی شده است و در واقع خاله مانند مادر است. علامه طباطبایی؛ در این باره می‌فرماید: از ظاهر کتاب و بعضی از روایات برمی‌آید که او مادر حقیقی حضرت یوسف 7 بوده، و یوسف و بنیامین هر دو از یک مادر بوده‌اند، البته ظهور این روایات آن قدر هم قوی نیست که بتواند آن قسم روایات دیگر را دفع کند.^۱

به هر حال در این که بنیامین برادر تنی از جانب مادر برای ده پسر دیگر یعقوب نبوده است شکی نیست چرا که قرآن بر آن اذعان صریح دارد.^۲

ح) خروج نور نبوت از دستان حضرت یوسف(ع)

درعلل الشرایع روایتی مرفوعه از امام صادق 7 آمده است که آن حضرت فرمودند: هنگامی که یوسف با یعقوب ملاقات کردند حضرت یعقوب به پاس احترام یوسف پیاده شد ولی یوسف پیاده نگشت و از معانقه با هم فارغ نشده بودند که جبرئیل نازل شد و به یوسف گفت: ای یوسف صدیق (یعقوب) برای تو و به خاطر احترام به تو از مرکب پیاده شد، ولی تو پیاده نشدی. سپس جبرئیل به یوسف گفت: دستت را باز کن، یوسف دستش را باز کرد، بلافاصله

پیشین، ج ۳، ص ۲۰۸؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۷، ح ۸۴؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر

أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۶؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶.

۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۴۶.

۲. وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِّنْ أَيْبِكُمْ... ﷻ یوسف/۵۹.

نوری از کف دستش خارج شد، یوسف پرسید این چه بود؟ جبرئیل اظهار داشت: این علامت آن ست که از صلب تو پیامبری خارج نمی‌شود زیرا احترام پدر را رعایت نکردی لذا خداوند متعال عقوبت تو را همین قرار داده است.^۱

در روایت دیگری از هشام بن سالم از امام صادق 7 آمده است که: هنگامی که جناب یعقوب به طرف مصر روی آورد یوسف به منظور استقبال پدر از شهر خارج گردید و وقتی پدر را دید قصد کرد برای او پیاده شود ولی نظر به پادشاهی و مقام خویش که نمود پیاده نشد و زمانی که بر یعقوب سلام داد جبرئیل نازل شد و به او گفت: ای یوسف: خداوند تبارک و تعالی به تو می‌فرماید: از فرود آمدن در مقابل بنده صالح من تو را باز نداشت، مگر آن مقام و پادشاهی که تو داری دستت را باز کن، یوسف دستش را باز نمود، سپس از بین انگشتانش نوری خارج شد. یوسف پرسید: این چه بود؟ جبرئیل گفت: این علامت آن است که از صلب تو هرگز پیامبر خارج نمی‌شود و به خاطر کاری که تو نسبت به یعقوب نمودی و در مقابل او پیاده نشدی.^۲

همچنین در روایتی از امام صادق 7 آمده است: حضرت یوسف 7 هنگام ملاقات با پدر به خاطر عزت و شوکت پادشاهی که داشت از مرکب پیاده نشد ...^۳

۱. ابن بابویه: قال أبي (رحمه الله): حدثنا أحمد بن إدريس، و محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن يعقوب بن يزيد، عن غير واحد، رفعوه إلى أبي عبد الله 7 قال: «لما تلقى يوسف يعقوب، ترجل له يعقوب و لم يترجل له يوسف، فلم ينفصلا من العناق حتى أتاه جبرئيل 7 فقال له: يا يوسف، ترجل لك الصديق و لم تترجل له، ابسط يدك. فبسطها، فخرج نور من راحته، فقال له يوسف: ما هذا؟ قال: هذا أنه لا يخرج من صلبك نبي عقوبة». سيد هاشم بن سليمان، بحراني، پیشين، ج 3، ص 206؛ محمد بن علي، ابن بابويه، علل الشرائع، ج 1، ص 55، ح 2.

۲. ابن بابويه قال: حدثنا محمد بن علي ما جيلويه، عن محمد بن يحيى العطار، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن محمد بن اورمة، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله 7 قال: «لما أقبل يعقوب 7 إلى مصر، خرج يوسف 7 ليستقبله، فلما رآه يوسف، هم بأن يترجل ليعقوب، ثم نظر إلى ما هو فيه من الملك فلم يفعل، فلما سلم على يعقوب، نزل عليه جبرئيل 7 فقال له: يا يوسف، إن الله تبارك و تعالی يقول لك: ما منعك أن تنزل إلى عبدی الصالح؟ ما أنت فيه؟ ابسط يدك. فبسطها، فخرج من بين أصابعه نور، فقال: ما هذا، يا جبرئيل؟ فقال: هذا أنه لا يخرج من صلبك نبي أبدأ، عقوبة لك بما صنعت بيعقوب إذ لم تنزل إليه». سيد هاشم بن سليمان، بحراني، پیشين، ج 3، ص 206؛ محمد بن علي، ابن بابويه، علل الشرائع، ج 1، ص 55، ح 2؛ عبدعلي بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشين، ص 467؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج 12، ص 216؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشين، ص 373.

۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدِ عَمَنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ يُوسُفَ 7 لَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ الشَّيْخُ يَعْقُوبُ 7 دَخَلَهُ عِزُّ الْمَلِكِ فَلَمْ يَنْزِلْ إِلَيْهِ فَهَبَطَ جِبْرَائِيلُ 7 فَقَالَ يَا يُوسُفُ ابْسُطْ رَاخَتَكَ فَخَرَجَ مِنْهَا نُورٌ سَاطِعٌ فَصَارَ فِي جَوْ السَّمَاءِ فَقَالَ يُوسُفُ يَا جِبْرَائِيلُ مَا هَذَا النُّورُ الَّذِي خَرَجَ مِنْ رَاخَتِي فَقَالَ نَزَعَتِ النُّبُوَّةُ مِنْ عَقِيكَ عَقُوبَةً لِمَا لَمْ تَنْزِلْ إِلَى الشَّيْخِ يَعْقُوبَ فَلَا يَكُونُ مِنْ عَقِيكَ نَبِيٌّ.

همچنین در روایتی از امام رضا⁷ نیز به این مطلب اشاره شده است با این تفاوت که می فرمایند: نور نبوت از پشت تو خارج شد چرا که در مقابل پدر از جای خود بر نخواستی. و در پایان روایت آمده است، پس از حضرت یوسف⁷ پیامبری از نسل لاوی ادامه یافت زیرا وی (همانطور که قبلا نیز آوردیم) وی کسی بود که به برادران گفت: یوسف را نکشید بلکه او را در چاه بیندازید و زمانی که بنیامین گرفتار شد گفت: من از این شهر خارج نمی شوم تا پدرم اذن دهد یا خدا حکمی صادر کند. و خداوند پاداش وی را ادامه پیامبری از نسل او قرار داد.^۱

در روایاتی که در این قسمت آمده است تعارضاتی دیده می شود از قبیل اینکه؛ حضرت یوسف⁷ سوار بر اسب بود و پیاده نشد یا وی بر تخت نشسته بود و از جای برنخواست همچون روایت دیگری از امام باقر⁷ آمده است که، با همه این روایات در تعارض است و روایت چنین است: هنگامی که یعقوب و همراهانش نزد یوسف رفتند او پدر را در آغوش گرفت و گریه کرد و خاله اش را بر تخت نشاند سپس وارد خانه شد و سرمه کشید و به خود روغن مالید و لباس پادشاهی پوشید و خدمت آنها رسید...^۲

محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۹؛ محمد محسن بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، الوافی، ج ۵، ص ۸۷۳؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۶؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۷۳؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۱۰، ص ۲۱۵؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۷۰، ص ۲۲۳؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۸.

۱. قال علی بن ابراهیم: و حدثنی محمد بن عیسی، أن یحیی بن اکثم سأل موسی بن محمد بن علی بن موسی مسائل، فعرضها علی أبی الحسن⁷، و كان أحدها: أخبرنی عن قول الله عز و جل: وَ رَفَعَ أَبْوَابِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا أُسَجِدَ یعقوب و ولده لیوسف و هم أنبیاء؟

فأجاب أبو الحسن⁷: «أما سجود یعقوب و ولده لیوسف، فإنه لم یکن لیوسف، ... فنزل علیه جبرئیل، فقال له: یا یوسف، أخرج یدک، فأخرجها فخرج من بین أصابعه نور، فقال: ما هذا النور، یا جبرئیل؟ فقال: هذه النبوة، أخرجها الله من صلبک لأنک لم تقم لأبیک. فحط الله نوره، و محا النبوة من صلبه، و جعلها فی ولد لاوی أخی یوسف، و ذلك لأنهم لما أرادوا قتل یوسف قال: لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ الْقُوَّةُ فِی غِیَابَتِ الْجُبِّ فَشکر الله له ذلك، و لما أرادوا ان یرجعوا إلی أبیهم من مصر و قد حبس یوسف أخاه، قال: فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى یَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ یَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ فَشکر الله له ذلك، فكان أنبیاء بنی اسرائیل من ولد لاوی، و كان موسی من ولده، و هو موسی بن عمران بن یصهر بن واهث بن لاوی بن یعقوب ابن إسحاق بن ابراهیم. علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۶؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۸؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۰، ص ۳۸۶، باب ۲۳.

۲. عن أبی بصیر عن أبی جعفر⁷ قال فساروا تسعة أيام إلی مصر، فلما دخلوا علی یوسف فی دار الملك اعتنق أباه فقبله و بکی، و رفعه و رفع خالته علی سریر الملك، ثم دخل منزله فادهن فاکتحل و لبس ثیاب العز و الملك ثم خرج إلیهم ... قال: و لم یکن یوسف فی تلک العشرين سنة یدهن و لا یکتحل و لا یتطیب و لا یضحک، و لا یمس النساء حتی جمع الله لیعقوب شمله: جمع بینه و بین یعقوب و

این روایت حاکی از احترام بسیار یوسف نسبت به پدر و مادر خویش است ضمن آنکه در قرآن طبق این آیات Γ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ - وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ Φ حضرت یوسف 7 از شهر خارج شده و به استقبال پدر و مادر خود می‌رود و آنها را به خانه خود دعوت می‌کند و آنها احترام بسیار نهاده است تا آنجا که آنان را بر روی تخت پادشاهی خود می‌نشاند و بعید به نظر می‌رسد که وی به احترام ایشان از اسب پیاده نشده باشد یا از جای بر نخواستہ باشد. و در پاسخ به روایتی که می‌گوید: یوسف نظر به عزت و شوکت پادشاهی خود کرد و از مرکب پیاده نشد می‌توان گفت: پیامبران اهل تکبر نیستند. و حب جاه و مقام در دل آنها جای‌گاهی ندارد پس چگونه ممکن است حضرت یوسف 7 به این دلیل نسبت به پدر و مادر خود کوتاهی نموده باشد؟

ط) سجده حضرت یعقوب (ع) و برادران حضرت یوسف (ع)

محمد بن سعید از یاران موسی بن محمد بن رضا 7 از موسی نقل کرده که به برادر خودش گفت: یحیی بن اکثم به ایشان نامه نوشت و از مسائلی سؤال کرده، و گفت: درباره معنای آیه Γ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا Φ برایم سخن بگو؟ آیا به راستی یعقوب و فرزندانش برای یوسف سجده کردند؟ فرمود: وقتی این مسائل را از برادرم پرسیدم در جواب گفت: سجده یعقوب و فرزندانش برای یوسف، از باب ادای شکر خدا بود که جمع‌شان را جمع کرد، مگر نمی‌بینی خود او در مقام ادای شکر در چنین موقعی گفته است: Γ أَرَبُّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ... Φ ^۱

در روایتی از ابی جارود از امام باقر 7 نیز این سجده را شکر خداوند می‌داند و سجودی برای خداوند. ^۲

إخوته، محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۷، ح ۴۲؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۰؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۲۱۶؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۷۳؛ عبد-علی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۸.

۱. عن محمد بن سعید الأزدی، صاحب موسی بن محمد بن الرضا 7 عن موسی: أنه قال لأخيه: إن یحیی بن اکثم كتب إليه يسأله عن مسائل «فقال: أخبرني عن قول الله: Γ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا Φ أسجد یعقوب و ولده لیوسف؟ قال: فسألت أخی عن ذلك، فقال: «أما سجود یعقوب و ولده لیوسف، فشكرا لله تعالی لاجتماع شملهم، ألا ترى أنه يقول فی شکر ذلك الوقت: رَبُّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ الْآیةِ». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۷، ح ۸۲؛ علی بن إبراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۵؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۹۰.

۲. و فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر 7 قال: لما دخلوا علیه سجدوا شكرا لله وحده حين نظروا إليه، و كان ذلك السجود لله. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۸؛ علی بن إبراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۳۹؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳،

و نیز در تفسیر عیاشی از ابن ابی عمیر از بعضی از راویان شیعه از امام صادق⁷ روایت شده است: ... که در معنای جمله Γ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا^Φ فرمودند: این سجود ایشان عبادت خدا بوده.^۱

در تفسیر علی بن ابراهیم روایت فوق بصورت دیگری آمده است که امام رضا⁷ در پاسخ سؤالات یحیی بن اکثم پیرامون این کلام خداوند، Γ رَفَعَ أَبُوهُ عَلَيْهِ الْعَرْشَ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا^Φ می‌فرماید: سجده آنان، سجده بر یوسف نبود بلکه به خاطر طاعت خداوند بود و نوعی تحیت و درود بر یوسف همان‌طور که سجده فرشتگان بر آدم به خاطر او نبود بلکه به خاطر اطاعت از خداوند و نوعی سلام دادن به آدم بود. بنابراین سجده یعقوب و فرزندانش به همراه یوسف به خاطر تشکر از خداوند بود که جمع آنان را جمع کرده بود. و یوسف در همان زمان زبان شکر گشود و فرمود: Γ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ^Φ.^۲

این روایت در تفسیر قمی از امام هادی⁷ نیز نقل شده است با این تفاوت که فرزندان یعقوب را از انبیاء دانسته است.^۳

ص ۱۵۵؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۲۱۶؛ نعمت الله بن عبدالله، جزائری، پیشین، ص ۱۵۸؛ محمد بن محمدرضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۷۳.

۱. عن ابن ابی عمیر عن بعض أصحابنا عن أبی عبدالله⁷ فی قول الله: Γ وَ رَفَعَ أَبُوهُ عَلَيْهِ الْعَرْشَ^Φ قال: العرش السریر، و فی قوله: Γ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا^Φ قال: کان سجودهم ذلک عبادة لله. سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۱؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۶؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۸؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۸.

۲. ثم قال علی بن ابراهیم: وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ يَحْيَى بْنِ أَكْثَمَ سَأَلَ مُوسَى بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى مَسَائِلَ فَعَرَضَهَا عَلَى أَبِي الْحَسَنِ⁷ فَكَانَ أَحَدَهَا أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ Γ وَ رَفَعَ أَبُوهُ عَلَيْهِ الْعَرْشَ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا^Φ أَسَجَدَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ لِيُوسُفَ وَ هُمُ أَنْبِيَاءُ فَأَجَابَ أَبُو الْحَسَنِ⁷ أَمَا سُجُودُ يَعْقُوبَ وَ وُلْدِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيُوسُفَ وَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ يَعْقُوبَ وَ وُلْدِهِ طَاعَةً لِلَّهِ وَ تَحِيَّةً لِيُوسُفَ كَمَا كَانَ السُّجُودُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لِآدَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ وَ إِنَّمَا كَانَ مِنْهُمْ ذَلِكَ طَاعَةً لِلَّهِ وَ تَحِيَّةً لِآدَمَ فَسَجَدَ يَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ وَ يُوسُفُ مَعَهُمْ شُكْرًا لِلَّهِ لِاجْتِمَاعِ شَمْلِهِمْ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُ يَقُولُ فِي شُكْرِهِ ذَلِكَ الْوَقْتُ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ. سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۶؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۶؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۸؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

۳. عن الهادی⁷ و قد سئل عن سجود یعقوب و ولده لیوسف، و هم أنبیاء؛ أَمَا سُجُودُ يَعْقُوبَ وَ وُلْدِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيُوسُفَ، وَ إِنَّمَا كَانَ مِنْ يَعْقُوبَ وَ وُلْدِهِ طَاعَةً لِلَّهِ وَ تَحِيَّةً لِيُوسُفَ، كَمَا كَانَ السُّجُودُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لِآدَمَ وَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنْهُمْ طَاعَةً لِلَّهِ وَ تَحِيَّةً لِآدَمَ، فَسَجَدَ يَعْقُوبَ

روایات پیشین با لفظ آیه موافق‌ترند، و از نظر اشکال نیز سالم‌تر از روایتی هستند که قمی آورده است، چرا که در لفظ آیه قرینه ای دال بر سجده حضرت یوسف 7 وجود ندارد.

ی) بیان سرگذشت از زبان حضرت یوسف (ع)

از امام هادی 7 روایت شده است: ... وقتی زمان فراق به پایان رسید و یعقوب در کنار فرزند دل‌بندش قرار گرفت، وی حقیقت آنچه بین یوسف و برادرانش گذشته بود را از خود یوسف جویا شد. یوسف ابتدا خواست پدر را راضی کند که پاسخ ندهد اما پدر اصرار کرد. یوسف گفت: برادرانم مرا بر سر چاه بردند و مجبورم نمودند که لباس از تن در آورم از آنها خواستم که مرا عریان نکنید فلانی برایم چاقو در آورد و گفتند: اگر لباس را در نیاوری تو را می‌کشیم. من هم لباس از تن در آورده، برهنه شدم و برادران مرا در چاه انداختند. یعقوب در این زمان ناله‌ای کشید واز هوش رفت. وقتی به هوش آمد، گفت: ادامه بده. یوسف پدر را به حق خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم داد که او را از گفتن ادامه ماجرا عفو نماید. و یعقوب پذیرفت.^۱

روایت دیگری با همین مضمون از امام صادق 7 آمده است با اندکی تفاوت. در این روایت حضرت یوسف 7 ماجرا را تا کارد کشیدن یکی از برادران برای عریان شدن خود، تعریف می‌کند و یعقوب از هوش می‌رود.^۲

و ولده و یوسف معهم شکرا لله لاجتماع شملهم، ألم تر أنه يقول في شكره ذلك الوقت: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ (الآية)؟ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۸۱؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۶.

۱. قال علی بن ابراهیم: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ يَحْيَى بْنِ أَكْثَمٍ وَ قَالَ سَأَلَ مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ عَلِيٍّ بْنَ مُوسَى مَسْأَلًا - فَعَرَضَهَا عَلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ 7 فَكَانَتْ إِجْدَاهَا - أَخْبَرَنِي عَنْ ... فقال يعقوب لابنه يا بني أخبرني ما فعل بك إخوتك حين أخرجوك من عندى قال يا أبت اعفنى من ذلك، قال أخبرني ببعضه فقال يا أبت إنهم لما أدنوني من الجب قالوا انزع قميصك فقلت لهم يا إخوتى اتقوا الله و لا تجردوني فسلوا على السكين و قالوا لئن لم تنزع لندبحنك فنزعت القميص و ألقوني فى الجب عريانا، قال فشهق يعقوب شهقة و أغمى عليه فلما أفاق قال يا بنى حدثنى فقال يا أبت أسألك ياله ابراهيم و إسحاق و يعقوب إلا أعفيتنى فأعفاه. علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۷؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۶؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۸؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۹.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَهْرُوزَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ 7 قَالَ: إِنَّ يَعْقُوبَ قَالَ لِيُوسُفَ حَيْثُ التَّقِيَا أَخْبَرَنِي يَا بُنَيَّ كَيْفَ صُنِعَ بِكَ فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ أَنْطَلِقْ بِي فَأَقْعِدْتُ عَلَيَّ رَأْسَ الْجُبِّ فَقِيلَ لِي أَنْزِعِ الْقَمِيصَ فَقُلْتُ لَهُمْ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِ أَبِي الصِّدِّيقِ يَعْقُوبَ أَنْ لَا تُبَدِّؤا عَوْرَتِي وَ لَا تَسْلُبُونِي قَمِيصِي قَالَ فَأَخْرَجَ عَلَيَّ فُلَانُ السَّكِّينَ فَعَشِيَّ عَلَيَّ يَعْقُوبَ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ لَهُ يَعْقُوبُ حَدِّثْنِي كَيْفَ صُنِعَ بِكَ فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ إِنِّي أَطَالِبُ يَا أَبْتَاهُ لَمَّا كَفَفْتَ فَكَفَفَ. سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۸؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۸، ح ۸۷؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۹؛ فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۴۰۷.

ک) حجت خداوند در مصر

محمد بن مسلم از امام باقر 7 سؤال کرد حضرت یعقوب 7 بعد از آنکه خداوند در کشور مصر او را به یوسف رسانید و جمع‌شان را جمع کرد و تعبیر خواب یوسف را نشان داد چند سال در مصر با یوسف زندگی کرد؟ امام فرمودند: دو سال زنده ماند. عرض کرد: حجت خدا بر روی زمین آن دو سال چه کسی بود یعقوب یا یوسف؟ فرمود: یعقوب حجت خدا بود و حکومت از آن یوسف بود. بعد از وفات یعقوب یوسف او را در تابوتی به سرزمین شام منتقل کرد و او را در بیت المقدس دفن نمود، بعد از آن یوسف حجت خدا در روی زمین بود. این روایت به اسناد از شیخ صدوق نیز آمده است.^۲

در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از امام باقر 7 روایت شده است: یعقوب نبوتش در سرزمین کنعان بود سپس به سرزمین مصر داخل شد و در آنجا از دنیا رفت و پس از مرگ، جسد او را حمل نمودند و به سرزمین کنعان بردند همان سرزمینی که یوسف در آن خواب دید یازده ستاره و ماه و خورشید بر او سجده کردند و نبوتش در زمین آشکار شد.^۳

۱. عن محمد بن مسلم، قال: قلت لأبي جعفر 7: كم عاش يعقوب مع يوسف بمصر بعد ما جمع الله ليعقوب شمله، و أراه تأويل رؤيا يوسف الصادقة؟ قال: «عاش حولين». قلت: فمن كان يومئذ الحجة لله في الأرض، يعقوب أم يوسف؟ قال: «كان يعقوب الحجة، و كان الملك ليوسف، فلما مات يعقوب حمل يوسف عظام يعقوب في تابوت إلى أرض الشام، فدفنه في بيت المقدس، ثم كان يوسف بن يعقوب الحجة». محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۹۸، ج ۸۷.

۲. عَنْ ابْنِ تَابُوتٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ 7 أَخْبِرْنِي عَنْ يَعْقُوبَ 7 كَمْ عَاشَ مَعَ يُوسُفَ بِمِصْرَ بَعْدَ مَا جَمَعَ اللَّهُ لِيَعْقُوبَ شَمْلَهُ وَ أَرَاهُ تَأْوِيلَ رُؤْيَا يُوسُفَ الصَّادِقَةِ قَالَ عَاشَ حَوْلَيْنِ قُلْتُ فَمَنْ كَانَ الْحُجَّةَ فِي الْأَرْضِ يَعْقُوبُ أَمْ يُوسُفُ قَالَ كَانَ يَعْقُوبُ الْحُجَّةَ وَ كَانَ الْمَلِكُ لِيُوسُفَ فَلَمَّا مَاتَ يَعْقُوبُ صَحَلَهُ يُوسُفُ فِي تَابُوتٍ إِلَى أَرْضِ الشَّامِ فَدَفَنَهُ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَانَ يُوسُفُ بَعْدَ يَعْقُوبَ الْحُجَّةَ قُلْتُ فَكَانَ يُوسُفُ رَسُولًا نَبِيًّا قَالَ نَعَمْ أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ ﴿٣٤﴾﴾ غافر (٣٤). محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۹۷؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۲۹۵؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۷۱؛ سعید بن هبة الله، قطب الدین راوندی، قصص الانبياء عليهم السلام (للاراوندی)، ص ۱۳۵؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۸.

۳. فی کتاب کمال الدین و تمام النعمه باسناده الی محمد بن الفضل عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام حدیث طویل و فی آخره یقول 7: اما یعقوب فكانت نبوته بأرض کنعان، ثم هبط الی مصر فتوفی فیها، ثم حمل بعد ذلك جسده حتی دفن بأرض کنعان و الرؤیا التي رای یوسف الأحد عشر كوكبا و الشمس و القمر له ساجدين، و كانت نبوته فی ارض بدوها. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۷۱.

در روایت دیگری آمده است ... نبوتش در سرزمین مصر آشکار شد...^۱ واژه "بدو" در این روایت به معنای کاملاً روشن و آشکار^۲ و ظهور شدید^۳ می‌باشد.

ل) دعا های حضرت یوسف (ع)

از جمله بهترین دعا های حضرت یوسف 7 در چاه، دعایی است که امام صادق 7 در مورد آن فرمودند: هنگامی که برادران حضرت یوسف 7 وی را در چاه انداختند، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای پسر، چه کسی تو را در این چاه انداخت؟ فرمود: برادران پدری ام به من حسد ورزیدند. گفت: آیا می‌خواهی از این چاه بیرون آیی؟ فرمود: این امر به دست معبود و خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. جبرئیل گفت: خداوند می‌فرماید بگو: «اللَّهُمَّ، إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ [الْمَنَّانُ] بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فِرْجًا وَ مَخْرَجًا، وَ تَرْزُقَنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ.»

یعنی: خداوند، همانا از تو درخواست می‌نمایم به حق اینکه ستایش مختصّ توست، معبودی جز تو که [بسیار بخشنده] ای نو آفرین آسمانها و زمین هستی وجود ندارد، ای صاحب بزرگی و بزرگواری که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و در امر من گشایش و راه بیرون آمدنی قرار دهی، و چه از آنجا که گمان دارم و چه از آنجا که گمان ندارم، روزی ام دهی.^۴

۱. فی کتاب کمال الدین و تمام النعمة باسناده إلى أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر الباقر 7 حديث طويل و فيه ... و اما یعقوب: فكانت نبوته بأرض كنعان ثم هبط الى الرض مصر فتوفى فيها، ثم حمل بعد ذلك جسده حتى دفن بأرض كنعان، و الرؤيا التي رأى يوسف الأحد عشر كوكبا و الشمس و القمر له ساجدين، و كانت نبوته بأرض مصر بدوها، ثم ان الله تبارك و تعالى أرسل الأسباط اثني عشر بعد يوسف، ثم موسى ... عبدعلى بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج 4، ص 337؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج 11، ص 1؛ محمد بن محمدرضا، قمی مشهدی، پیشین، ج 10، ص 494.

۲. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «بدو»؛ حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «بدو»؛ خلیل بن احمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «بدو»؛ محمد بن مکرم، ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «بدو».

۳. سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «بدو».

۴. فی الجزء الأول من هذا الكتاب (فلاح السائل و نجاح المسائل) إلى سعيد بن هبة الله الراوندي رحمه الله فيما ذكره من كتاب قصص الأنبياء: قال أخبرنا الشيخ أبو سعيد الحسن بن علي الأربادي و الشيخ أبو القاسم الحسن بن محمد الحديقي عن جعفر بن محمد بن العباس عن أبيه عن ابن بابويه قال حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثنا عبد الله بن جعفر عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن الحسن بن عبادة عن سمع ابن سنان عن أبي عبد الله 7 قال لما ألقى إخوة يوسف يوسف 7 في الجب نزل عليه جبرئيل فقال يا غلام من طرحتك في هذا الجب فقال إخواني من أبي حسدوني قال أ تحب أن تخرج من هذا الجب قال ذلك إلى إله إبراهيم و إسحاق

روایت فوق در تفسیر عیاشی و قمی نیز آمده است و در پایان آن افزوده شده که خداوند نجات از چاه و کید زنان را به وی عطا کرد (ظاهراً در پاسخ به من حیث احتسب در دعا) و ملک مصر را از جایی که گمان نمی کرد به وی عطا فرمود. در ترجمه اصول کافی از علامه مجلسی نیز این کلام آمده است.^۲

در روایت دیگری از امام صادق 7 آمده است: جبرئیل 7 آنگاه که یوسف در زندان بود نزد وی آمد و به او گفت: ای یوسف (این دعا را) در عقب هر نمازی بخوان: «اللهم اجعل لیفرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب»^۳ این روایت با اندکی تفاوت (تکرار این دعا ۳ مرتبه بعد از نماز) در کتب روایی دیگر نیز آمده است.^۴

در روایتی از امام صادق امام صادق 7 آمده است که فرمود: وقتی یوسف در زندان بود خداوند به وی وحی کرد: ای فرزند یعقوب چه چیز باعث شد که هم‌نشین خطاکاران شوی؟ عرض کرد جنایتیم. امام فرمود: یوسف چون به جرم

و یعقوب قال جبرئیلُ فإنَّ اللهَ یقولُ لَكَ قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَتَرْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أُحْتَسَبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أُحْتَسَبُ. علی بن موسی، ابن طاووس، ادب حضور (ترجمه فلاح السائل)، محمد روحی، قم، انتشارات انصاری، ۱۳۸۰، چاپ اول، ص ۳۴۳.

۱. حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُمَارَةَ عَنِ ابْنِ سَيَّارَةَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ لَمَّا طَرَحَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فِي الْجُبِّ - دَخَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ وَهُوَ فِي الْجُبِّ - فَقَالَ يَا غُلَامُ مَنْ طَرَحَكَ فِي هَذَا الْجُبِّ فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ إِخْوَتِي لِمَنْزِلَتِي مِنْ أَبِي - وَحَسَدُونِي لِذَلِكَ فِي الْجُبِّ طَرَحُونِي، قَالَ فَتَجِبُ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ ذَلِكَ إِلَى إِلَهِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ، قَالَ فَإِنَّ إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ يَقُولُ لَكَ قُلِ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ - فَإِنَّ لَكَ الْحَمْدَ كُلَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ - الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ [وَ] صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا - وَارزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أُحْتَسَبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أُحْتَسَبُ» فَدَعَا رَبَّهُ فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْجُبِّ فَرَجًا - وَمِنْ كَيْدِ الْمَرَأَةِ مَخْرَجًا - وَآتَاهُ مُلْكَ مِصْرَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ. علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۴؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۷۰؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۲.

۲. مجلسی (ره) گوید: و گفته شده که خداوند به جزء اول این دعا او را از زندان آزاد کرد، و بجزء دومش او را با سلطنت رسانید. محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، أصول الکافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران، کتاب فروشی علمیه اسلامی، ۱۳۶۹، چاپ اول، ج ۴، ص ۳۲۸.

۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ 7 يَقُولُ جَاءَ جِبْرَائِيلُ 7 إِلَى يُوسُفَ وَهُوَ فِي السِّجْنِ فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ قُلْ فِي ذُبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ - اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَارزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أُحْتَسَبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أُحْتَسَبُ. محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۷۶؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۴۹؛ محمد محسن بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، الوافی، ج ۹، ص ۱۶۲۳.

۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنِ مَنْ سَمِعَ أَبَا سَيَّارٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ 7 يَقُولُ جَاءَ جِبْرَائِيلُ إِلَى يُوسُفَ 7 وَهُوَ فِي السِّجْنِ فَقَالَ قُلْ فِي ذُبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَفْرُوضَةٍ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَارزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أُحْتَسَبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أُحْتَسَبُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. محمد بن علی، ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۴؛ محمد بن علی الصدوق، الامالی، ص ۵۷۶؛ فضل بن حسن، طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۸۳.

خود اعتراف کرد از زندان خلاصی یافت و اعتراف کرد که با آن زن چنان مجالست داشته که یک مرد با همسرش دارد. بنابر این جبرئیل به یوسف گفت: این چنین دعا کن ای بزرگ همه بزرگ ها، ای آنکه هیچ انبازی نداشته و وزیر بر نگزیده ای، ای آفریننده آفتاب و ماه تاب ناک ای نگاه دارند پریشان و بینوای کور، ای در هم کوبنده هر ستمگر ویرانگر، ای بی نیاز کننده بینوایان فقیر، ای ترمیم کننده استخوان شکسته، ای رهایی بخش به زنجیر کشیده شده واسیر، به حق محمد و آل محمد از پیشگاه تو درخواست می کنم که در کار من گشایش و راه پریزی قرار دهی و از آنجا که در گمان من می گنجد و در وهم من نمی آید به من روزی بدهی. امام فرمود: چون یوسف شب را به صبح رسانید پادشاه او را طلبید و از حبس بیرون آورد. و خدا این حکایت را چنین از زبان یوسف آورده است:

Γ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ^۱.

دعایی که در این روایت آمده است دعایی بسیار زیباست که هم توکل به خدا را بیان کرده و هم توسل به پیامبر اکرم⁶ و خاندان بزرگوارشان را، و قطعاً این دعا از زبان یک پیامبر جای استجابت را دارد. اما اشکالی که در این روایت وجود دارد اعترافی است که به حضرت یوسف⁷ نسبت داده شده است. و از آنجا که این قسمت از روایت با صریح آیات قرآن در تعارض آشکار است محل اشکال است. حضرت یوسف⁷ در مرتبه ای از کمال و معرفت الهی بوده اند که چنین مجالستی از ایشان سر نمی زد به علاوه آن که این مطلب صریحاً در قرآن از زبان حضرت یوسف⁷ آمده است که به خدا می گوید: زندان نزد من دوست داشتنی تر از پاسخ به درخواست همسر عزیز مصر و سایر زنان اشراف مصر است.^۲

۱. فی تفسیر العیاشی عن اسحق بن بشار عن أبی عبدالله⁷ انه قال: ان الله بعث الی یوسف و هو فی السجن یا ابن یعقوب ما أسکتک مع الخطائین؟ قال: جرمی فاعترف بمجلسه منها مجلس الرجل من اهله فقال له: ادع بهذا الدعاء: یا کبیر کل کبیر، یا من لا شریک له و لا وزیر، یا خالق الشمس و القمر المنیر، یا عصمة المضطر الضریر، یا قاصم کل جبار مبیر، یا مغنی البائس الفقیر، یا جابر العظم الکسیر، یا مطلق المکبل الأسیر أسئلک بحق محمد و آل محمد أن تجعل لی من امری فرجا و مخرجاً، و ترزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب، قال: فلما أصبح دعا به الملك فخلی سبيله و ذلك قوله و قد أحسنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ. سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۹؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۸؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۹؛ محمد باقر، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۶.

۲. Γ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ... Φ یوسف/۳۳.

با توجه به این که حضرت یوسف 7 به امور گوناگونی امتحان شده اند، شاید در هر بلا و گرفتاری، دعا یا دعاهایی داشته، و ظاهراً آن بزرگوار بر خی از دعا ها را زمانی که در چاه بودند قرائت نموده و برخی را در زندان اما آنچه با توجه به این روایات مسلم است این است که: همه این دعا ها را جبرئیل به ایشان آموخته است و در واقع از جانب خداوند هستند. چنین به نظر می رسد که خداوند آداب دعا کردن را به ایشان می آموخته است و حضرت یوسف 7 را در هر شرایطی تحت نظر خود تربیت می نموده است. به هر حال دعایی که خدا در قرآن پس از برطرف شدن مشکلات و رسیدن به پدر نقل می کند همان آیه Γ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ Φ است که اقرار به ولایت خداوند می باشد و تقاضای مرگ در حالت تسلیم امر الهی بودن و ملحق شدن به صالحین.

از عباس بن یزید است که امام صادق 7 فرمودند: پیامبر 6 در میان خانواده خود نشسته بود که فرمود: یوسف دوست داشت که از نفس خویش اطمینان حاصل کند. گفتند: چگونه؟ فرمود: وقتی عزیز مصر به نفع او از منصب خود کناره رفت، یوسف دو تکه لباس نو و شاید هم لطیف به تن کرد و به صحرائی بیرون از شهر رفت و چهار رکعت نماز خواند وقتی نمازش به پایان رسید دست به آسمان بلند کرد و فرمود: Γ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ Φ . جبرئیل نزد او آمد و از وی پرسید حاجت تو چیست؟ گفت: خدایا Γ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ Φ . امام صادق 7 فرمودند: یوسف از فتنه ها می ترسید.^۱ در روایتی از پیامبر 6 فرمده اند: هیچ یک از انبیاء از خداوند مرگ راطلب ننمودند بجز یوسف.^۲

۱. عَنْ عَبَّاسِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ 7 يَقُولُ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ 6 جَالِسٌ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ إِذْ قَالَ أَحَبُّ يُوسُفَ أَنْ يَسْتَوْتِقَ لِنَفْسِهِ قَالَ فَقِيلَ بِمَاذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَمَّا عَزَلَ لَهُ عَزِيرُ مِصْرَ عَنْ مِصْرَ لَيْسَ تَوْبِينٌ جَدِيدِينَ أَوْ قَالَ لَطِيفِينَ وَ خَرَجَ إِلَى فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَصَلَّى رَكَعَاتٍ فَلَمَّا فَرَغَ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ فَهَبَطَ إِلَيْهِ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ مَا حَاجَتُكَ فَقَالَ رَبِّ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ 7 خَشِيَ الْفِتْنََ. سيد هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۹؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۹؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۸۴.

۲. قال رسول الله 6: «ما تمنى أحد من الأنبياء الموت إلا يوسف». سيد هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۱.

پیرامون این روایت باید گفت که معنای جمله ی Γ تَوْفَّقَنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقَّقَنِي بِالصَّالِحِينَ Φ طلب مرگ کردن نیست و اشاره ای به زمان مرگ ندارد بلکه نشان دهنده آینده نگری و عاقبت اندیشی حضرت یوسف 7 است که از خداوند خواسته است وی را در حالت تسلیم در برابر خداوند و اوامر او از دنیا ببرد و او را به صالحان ملحق نماید.

م) میزان عمر حضرت یوسف (ع)

در کتاب تمام الدین کمال النعمه در روایتی از امام صادق 7 از پدرش از جدش از پیامبر 6 است که حضرت یعقوب صدو چهل سال و حضرت یوسف صدو بیست سال زندگی کردند.^۱

در روایت دیگری از امام صادق 7 به نقل از پیامبر 6 عمر تعدادی از انبیاء را ذکر نموده و عمر حضرت یعقوب و حضرت یوسف را صد و بیست سال ذکر نموده اند.^۲

در تفسیر مجمع البیان به نقل از کتاب النبوه با سند از امام صادق 7 روایتی آورده است که طی آن سن حضرت یوسف 7 در هنگام رفتن به زندان را دوازده سال و ماندن او در زندان را بیست سال و زندگی پس از خروج از زندان را هشتاد سال بیان نموده است و جمع آن را صدو ده سال دانسته است.^۳

۱. فی کتاب کمال الدین و تمام النعمه باسناده الی محمد بن جعفر عن أبیه عن جدّه عن رسول الله 6 قال: عاش یعقوب بن اسحق مائة و أربعین سنة و عاش یوسف بن یعقوب علیه السلام مائة و عشرين سنة. محمد بن علی، ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۲۳؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۶۶؛ محمد بن محمد رضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۸۴.

۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الطَّارُ جَمِيعاً قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ التَّمِيمِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ 7 عَنْ رَسُولِ اللَّهِ 6 قَالَ: عاش أَبُو الْبَشْرِ آدَمُ 7 تِسْعِمِائَةٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ عاش نُوحٌ 7 أَلْفِي سَنَةٍ وَ أَرْبَعِمِائَةٍ سَنَةٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ عاش إِبْرَاهِيمَ 7 مِائَةً وَ خَمْسًا وَ سَبْعِينَ سَنَةً وَ عاش إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ 7 مِائَةً وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ عاش إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ 7 مِائَةً وَ ثَمَانِينَ سَنَةً وَ عاش يَعْقُوبُ بْنُ إِسْحَاقَ مِائَةً وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ عاش يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ 7 مِائَةً وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ عاش مُوسَى 7 مِائَةً وَ سِتّاً وَ عِشْرِينَ سَنَةً وَ عاش هَارُونَ 7 مِائَةً وَ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ عاش دَاوُدُ 7 مِائَةً سَنَةً مِنْهَا أَرْبَعُونَ سَنَةً مُلْكُهُ وَ عاش سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ 7 سَبْعِمِائَةٍ وَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً. محمد بن علی، ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۲۳؛ سعید بن هبة الله، قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۵۷؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۱، ص ۶۲؛ نعمت الله بن عبدالله، جزائری، پیشین، ص ۱۰.

۳. فی مجمع البیان و فی کتاب النبوة بالإسناد عن محمد بن مسلم الی قوله: و بالإسناد عن ابی خالد عن ابی عبدالله 7 قال: دخل یوسف السجن و هو ابن اثنی عشرة سنة و مكث فيه ثمانی عشرة سنة، و بقی بعد خروجه ثمانین سنة، فذلک مائة سنة و عشر سنین. فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۴۰۷؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۷۳.

که ظاهر این روایت جای اشکال دارد زیرا چگونه همسر عزیز مصر از کودکی دوازده ساله چنان تقاضایی داشته است؟ و باتوجه به مسأله سن بلوغ جسمی این امر در این سن بعید است.

ن) مکان قبر حضرت یوسف (ع)

شیخ صدوق در باره مکان قبر حضرت یوسف 7 حدیثی از پدرش ذکر می نماید: پدرم از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضال، از حضرت ابی الحسن 7 نقل کرده که آن جناب فرمودند: ماه بر بنی اسرائیل طلوع نکرده و هم چنان مخفی بود، حق تعالی به جانب موسی 7 وحی نمود که استخوانهای یوسف را از مصر خارج کند و در این صورت ماه طلوع خواهد نمود، موسی از کسی که محل قبر یوسف را می دانست سراغ گرفت و سؤال کرد؟ به ایشان عرض شد: در این جا پیری است که او می داند، حضرت دنبالش فرستاد، پس پیری زمین گیر و نابینا را آوردند، حضرت به او فرمود: آیا محل قبر یوسف 7 را می دانی؟ گفت: آری. حضرت فرمود: مرا از آن خبر می دهی؟ گفت: خیر مگر چهار خصلت به من عطاء کنی، پاهایم را روان گردانی، چشمم را به من برگردانی، جوانی مرا را بازگردانی، مرا با خودت در بهشت قرار دهی. این درخواست بر موسی گران آمد، حق تعالی وحی نمود: ای موسی آنچه را که خواسته به او عطا کن. آن پیر موسی را بر قبر یوسف راهنمایی نمود پس از کنار نیل استخوانهایش را که در صندوقی مرمی بود بیرون آوردند و وقتی آن را خارج کردند ماه طلوع نمود پس استخوانها را به شام حمل کردند و به همین خاطر اهل کتاب مردگان شان را به شام حمل می نمایند. ^۱ در کتاب الدعوات نیز روایتی با همین مضمون از امام علی 7 آمده است.

۱. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ 7 أَنَّهُ قَالَ: اخْتِيسَ الْقَمْرُ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَى مُوسَى 7 أَنْ أخرجَ عِظَامَ يُوسُفَ مِنْ مِصْرَ وَ وَعَدَهُ طُلُوعَ الْقَمَرِ إِذَا أُخْرِجَ عِظَامَهُ فَسَأَلَ مُوسَى عَمَّنْ يَعْلَمُ مَوْضِعَهُ فَقِيلَ لَهُ هَاهُنَا عَجُوزٌ تَعْلَمُ عِلْمَهُ فَبَعَثَ إِلَيْهَا فَأَتَتْ بِعَجُوزٍ مُقْعَدَةٍ عَمِيَاءَ فَقَالَ لَهَا أ تَعْرِفِينَ مَوْضِعَ قَبْرِ يُوسُفَ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَأَخْبِرِينِي بِهِ قَالَتْ لَا حَتَّى تُعْطِيَنِي أَرْبَعَ خِصَالٍ تُطَلِّقَ لِي رَجُلِي وَ تُعِيدَ إِلَيَّ شَبَابِي وَ تُعِيدَ إِلَيَّ بَصَرِي وَ تُجْعَلَنِي مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ قَالَ فَكَبَّرَ ذَلِكَ عَلَى مُوسَى فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَعْطَاهَا مَا سَأَلَتْ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعْطَى عَلَيَّ فَفَعَلَ فَدَلَّتْهُ عَلَيْهِ فَاسْتَخْرَجَهُ مِنْ شَاطِئِ النَّيْلِ فِي صُنْدُوقٍ مَرْمَرٍ فَلَمَّا أُخْرِجَهُ طَلَعَ الْقَمَرُ فَحَمَلَهُ إِلَى الشَّامِ فَلِذَلِكَ يَحْمِلُ أَهْلُ الْكِتَابِ مَوْتَاهُمْ إِلَى الشَّامِ. محمد بن علی، ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۹۶؛ محمد بن علی، ابن بابویه، النخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۰۵؛ محمد بن علی، ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۰؛ محمد حسین، ابن قاریاغدی، پیشین، ص ۴۵۶؛ مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی، روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - القدیمة)، تصحیح

در روایتی از امام صادق 7 نقل شده است: مردی نزد پیامبر 6 رفت و به ایشان اظهار داشت: مرا می شناسید؟ پیامبر 6 فرمودند: نه. مرد گفت: زمان قبل از اسلام شما روزی به طائف آمدید و من بسیار اکرام تان کردم. پیامبر او را تحسین کرد و فرمود: چه می خواهی؟ وی دویست گوسفند به همراه چوپان درخواست کرد و پیامبر به او عطا کرد و فرمود: چه می شد اگر همان چیزی را می خواست که پیرزن بنی اسرائیل تقاضا نمود. یاران پیامبر پرسیدند: مگر پیرزن بنی اسرائیل چه درخواست کرد؟ پیامبر فرمود: خداوند به حضرت موسی وحی کرد که استخوانهای حضرت یوسف را باخود به شام ببرد و کسی از مکان قبر وی باخبر نبود جز پیر زنی در بنی اسرائیل وقتی از وی خواستند آن مکان را به آنها معرفی کند پیرزن در قبال آن هم درجه بودن با موسی در بهشت را تقاضا کرد و موسی به امر الهی پذیرفت...^۲

حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهرادی، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانیور، ۱۴۰۶ق، چاپ دوم، ج ۱، ص ۴۷۶؛ محمد بن علی، ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۴؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۴:

۱. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ 7 قَالَ كَانَ النَّبِيُّ 6 إِذَا سُئِلَ شَيْئًا فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَفْعَلَهُ قَالَ نَعَمْ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ لَا يَفْعَلَ سَكَتَ وَكَانَ لَا يَقُولُ لَشَيْءٍ نَا فَاتَاهُ أَعْرَابِيٌّ فَسَأَلَهُ فَسَكَتَ ثُمَّ سَأَلَهُ فَسَكَتَ ثُمَّ سَأَلَهُ فَسَكَتَ فَقَالَ 6 كَهَيْئَةِ الْمُسْتَرْسِلِ مَا شِئْتَ [يَا أَعْرَابِيٌّ] فَغَبَطْنَاهُ وَ قُلْنَا الْآنَ يَسْأَلُ الْجَنَّةَ - فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ أَسْأَلُكَ رَاحِلَةً [وَأَوْ رَحْلَهَا] وَ زَادَ قَالَ 6 لَكَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ 6 كَمْ بَيْنَ مَسْأَلَةِ الْأَعْرَابِيِّ وَ عَجُوزِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ مُوسَى 7 لَمَّا أَمَرَ أَنْ يَقْطَعَ الْبَحْرَ فَانْتَهَى إِلَيْهِ وَ ضُرِبَتْ وَجُوهُ الدَّوَابِّ فَرَجَعَتْ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ مَا لِي قَالَ يَا مُوسَى إِنَّكَ عِنْدَ قَبْرِ يُوسُفَ فَأَحْمِلْ عِظَامَهُ وَ قَدْ اسْتَوَى الْقَبْرُ بِالْأَرْضِ فَسَأَلَ مُوسَى قَوْمَهُ هَلْ يَذْرَى أَحَدٌ مِنْكُمْ أَيْنَ هُوَ قَالُوا عَجُوزُ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَعَلَّهَا تَعْلَمُ فَقَالَ لَهَا هَلْ تَعْلَمِينَ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَذَلِّينَا عَلَيْهِ قَالَتْ لَا وَ اللَّهُ حَتَّى تُعْطِيَنِي مَا أَسْأَلُكَ قَالَ ذَلِكَ [لَكَ] قَالَتْ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ أَكُونَ مَعَكَ فِي الدَّرَجَةِ [الَّتِي تَكُونُ فِي] الْجَنَّةِ [قَالَ سَلِي الْجَنَّةَ] قَالَتْ لَا وَ إِلَّا أَنْ أَكُونَ مَعَكَ فَجَعَلَ مُوسَى يِرَادُهَا فَأَوْحَى اللَّهُ [إِلَيْهَا] أَنْ أُعْطِيَهَا ذَلِكَ فَأَنَّهُ لَا يَنْقُصُكَ فَأَعْطَاهَا وَ ذَلَّتْهُ عَلَى الْقَبْرِ فَأَخْرَجَ الْعِظَامَ وَ جَاوَزَ الْبَحْرَ. سعيد بن هبة الله، قطب الدين راوندی، الدعوات (للاوندی)، سلوة الحزین، قم، انتشارات مدرسه امام مهدی 4، ۱۴۰۷ق، چاپ اول، ص ۴۱.

۲. فی روضة الكافي علی بن ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب عن جميل بن صالح عن يزيد الكناسي عن ابي عبدالله 7 قال: ان رسول الله 6 كان نزل على رجل بالطائف قبل الإسلام فأكرمه، فلما ان بعث الله محمدا 6 الى الناس قيل للرجل: أ تدرى من الذي أرسله الله عز و جل الى الناس؟ قال: لا، قال: هو محمد بن عبدالله 6 يتيم أبي طالب و هو الذي كان نزل بالطائف يوم كذا و كذا فأكرمته، قال: فقدم الرجل على رسول الله 6 فسلم عليه و أسلم ثم قال له: تعرفنى يا رسول الله؟ قال: و من أنت؟ قال: أنا رب المنزل الذى نزلت به بالطائف فى الجاهلية يوم كذا و كذا فأكرمتك فقال له رسول الله 6 : مرحبا بك سل حاجتك، قال: أسئلك مأتى شاة برعاتها، فأمر له رسول الله 6 بما سأل، ثم قال لأصحابه: ما كان على هذا الرجل ان يسألنى سؤال عجزوز بنى إسرائيل لموسى عليه السلام، فقالوا: و ما سئلت عجزوز بنى إسرائيل فقال: ان الله عز و جل أوحى الى موسى ان احمل عظام يوسف من مصر قبل ان يخرج منها الى الأرض المقدسة بالشام، فسأل موسى 7 عن قبر يوسف 7 فجاء شيخ فقال: ان كان أحد يعرف قبره ففلانة، فأرسل موسى 7 إليها، فلما جاءته قال: تعلمين قبر يوسف؟ قالت: نعم، قال فذليبنى عليه و لك ما سألت، قالت: لا أدلك عليه الا بحكمى، قال: فلك الجنة، قالت: لا الا بحكمى عليك، فأوحى الله عز و جل الى موسى : لا يكبر عليك أن تجعل لها حكمها، فقال لها موسى: فلك حكمك قالت: فان حكمى ان أكون معك فى درجتك

در روایت دیگری از امام علی⁷ آمده است: هنگامی که به موسی امر شد در یا را بشکافد وقتی به پایین آن رسید ضربه ای به صورت مرکبش زده شد و برگشت. موسی گفت: خدایا چه شده است؟ خداوند گفت: تو نزد قبر یوسف هستی اسنخوان هایش را بردار با خود وقبری برایش در سرزمین خبر داده شده بسار.^۱

بر اساس این روایت خداوند مکان قبر حضرت یوسف را خود، به حضرت موسی نشان داده است نه پیرزنی از بنی اسرائیل و لذا این روایت با روایت قبل در تعارض است. البته شاید بتوان پذیرفت که هر دو اتفاق افتاده باشد.

۲.۸.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی

روایات مربوط به این دسته از آیات علاوه بر بیان همان مضامینی که در آیات آمده است به بیان جزئیات بسیاری از داستان حضرت یوسف⁷ نیز پرداخته است از آن جمله می‌توان به، راز پیراهن حضرت یوسف⁷، وجود پیراهن حضرت یوسف⁷ نزد امام زمان⁷ و یا علت به تأخیر انداختن طلب مغفرت برای فرزندان از جانب حضرت یعقوب⁷ و مشخص نمودن زمان (سحر گاه و سحر گاه جمعه) برای آن اشاره کرد. همچنین در روایات به عدم وجود مقام پیامبری برای برادران حضرت یوسف⁷ اشاره شده است و دلیل آن را گنهکار بودن ایشان گفته‌اند، همچنین در برخی روایات کلمه "ابوین" را پدر وخاله حضرت یوسف⁷ بیان نموده اند. تعدادی از روایات نیز پیرامون سجده حضرت یعقوب⁷ و برادران حضرت یوسف⁷ می‌باشد و این سجده را سجده شکر و طاعت الهی دانسته اند.

برخی روایات نیز به جزئیات دیگری از این داستان پرداخته‌اند مانند، دعا های حضرت یوسف⁷، حجت بودن وی در زمین پس از مرگ حضرت یعقوب⁷، میزان عمر آن حضرت و مکان قبر ایشان. به طور کلی در روایات مربوط به این دسته از آیات توسعه در مفهوم نسبت به مفاد ظاهری کاملاً مشهود است چه در توضیح لغات و عبارات و چه در بیان زوایای پنهان داستان.

التي تكون فيها يوم القيامة في الجنة، فقال رسول الله 6: ما كان على هذا لو سألتني ما سألت عجزو بني إسرائيل؟ عبدعلي بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۴.

۱. الْقُطْبُ الرَّوْنْدِيُّ فِي دَعْوَاتِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ مُوسَى لَمَّا أَمَرَ أَنْ يَقْطَعَ الْبَحْرَ فَانْتَهَى إِلَيْهِ ضُرِبَتْ وَجُوهُ الدَّوَابِّ وَ رَجَعَتْ فَقَالَ مُوسَى يَا رَبِّ مَا لِي قَالَ يَا مُوسَى إِنَّكَ عِنْدَ قَبْرِ يُوْسُفَ فَأَحْمِلْ عِظَامَهُ وَ قَدْ اسْتَوَى الْقَبْرُ بِالْأَرْضِ الْخَبْر. حسين بن محمد تقی، نوری، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲.۹. مبارزه با شرک و ابلاغ توحید

اشاره

این آیات، خاتمه سوره یوسف است، و در آن این معنا را خاطر نشان می‌سازد که ایمان کامل که همان توحید خالص است، مقام عزیز، و فضیلت کمیاب یاست که جز تعداد اندکی از مردم به آن نمی‌رسند، و اما اکثر مردم ایمان نمی‌آورند، هر چند که تو (رسول خدا) به ایمان ایشان حریص باشی و همه طاقت و توان خود را صرف کنی. و آن اقلیتی هم که ایمان می‌آورند، ایمانشان آمیخته به شرک است، پس تعداد اندکی از مردم دارای ایمان محض و توحید خالص می‌باشند... و این توحید خالص همان راهی است که رسول خدا 6 و هم‌چنین پیروانش با بصیرت بدان دعوت می‌کردند، و خدا هم ناصر او و نجات دهنده مؤمنین پیروز در مهالک است، مهالکی که توحید و ایمان‌شان را تهدید می‌کند و نجات‌شان می‌دهد از عذاب استیصال و ریشه کنی که (وعده داده بود) بزودی گریبان گیر مشرکین شده مستأصل و منقرض‌شان می‌کند، هم چنان که سنت خدا در باره انبیای گذشته‌اش هم به طوری که از داستان‌هایش برمی‌آید چنین بوده است. و پایان خداوند می‌فرماید: در داستانهای ایشان عبرت، بیان حقیقت، و هدایت و رحمت برای مؤمنین است.

آیات

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَمَا تَسْلُمُ عَلَيْهِمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶) أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷) قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَيَّا فَلَمْ يَشِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِيَ مَنْ نَشَاءُ وَ لَا يَرُدُّ بِاسْتِنَاءِ الْقَوْمِ

الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرُ يَوْ لَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱) Φ

ترجمه آیات

و بیشتر مردم مؤمن نمی‌شوند، و گرچه (بر ایمان آوردنشان) حریص باشی. (۱۰۳) و هیچ پاداشی بر این (رسالت) از آنان نمی‌خواهی این (قرآن) جز یادآوری برای جهان‌یان نیست. (۱۰۴) و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمان‌ها و زمین است که بر آنها می‌گذرند، در حالی که آنان از آنها روی گردانند. (۱۰۵) و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند، جز در حالیکه آنان مشرکند. (۱۰۶) و آیا در امانند از اینکه عذاب فراگیر خدا به آنان در رسد، یا ساعت [قیامت] ناگهان برایشان فرا رسد، در حالیکه آنان (با درک حسّی) متوجه نمی‌شوند؟! (۱۰۷) (ای پیامبر) بگو: این راه من است! که من و هر کس مرا پیرومی‌کند، با شناخت، (مردم را) به سوی خدا فرا می‌خوانیم و خدا منزّه است و من از مشرکان نیستم. (۱۰۸) و پیش از تو نفرستادیم، جز مردانی از اهل آبادی‌ها که به سوی آنان وحی می‌کردیم پس آیا در زمین گردش نکرده‌اند، تا بنگرند، چگونه بوده است فرجام کسانی که پیش از آنان بودند؟ و حتماً سرای آخرت برای کسانی که خودنگهداری (و پارسایی) کردند بهتر است پس آیا خردورزی نمی‌کنید؟! (۱۰۹) (فرستادن پیامبران ادامه یافت) تا آنگاه که فرستادگان (الهی از ایمان آوردن مردم) ناامید شدند و دانستند که آنان تکذیب شده‌اند، (در این حال) یاری ما به ایشان رسید پس هر کس را که خواستیم، نجات داده شد و [لی] سختی (مجازات) ما از گروه خلاف‌کاران بازگردانده نشود. (۱۱۰) به یقین در حکایت‌های آنان برای خردمندان عبرتی بود! (اینها) سخنی نبود که به دروغ نسبت داده شود و لیکن مؤید آنچه (از کتاب‌های الهی) که پیش از آن است، می‌باشد و شرح هر چیزی (که مایه سعادت) است و رهنمود و رحمتی برای گروهی است که ایمان می‌آورند. (۱۱۱)

۲.۹.۱. مفاد ظاهری آیات

الف) ایمان و شرک

مردم با دیدن این همه نشانه‌های وحی و شنیدن این اندرزهای الهی می‌بایست ایمان بیاورند و از راه خطا بازگردند، ولی ای پیامبر هر چند تو اصرار داشته باشی بر اینکه آنها ایمان بیاورند، اکثرشان ایمان نمی‌آورند! Γ وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ

وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ Φ واژه "حرص" به معنای علاقه و ولع شدید است.^۱ هر چند پیامبر Φ بسیار علاقمند به ایمان مردم بود، ولی چه سود، تنها اصرار و ولع او کافی نبود، قابلیت زمینه‌ها نیز شرط است جایی که فرزندان یعقوب که در خانه وحی و نبوت بزرگ شدند این چنین گرفتار طوفانهای هوا و هوس می‌شوند، تا آنجا که می‌خواهند برادر خویش را نابود کنند چگونه می‌توان انتظار داشت که همه مردم، بر دیو هوس و غول شهوت چیره شوند و یکباره رو به سوی خدا آورند؟ این جمله ضمناً یک نوع دلداری و تسلی خاطر برای پیامبر است که او، هرگز از اصرار مردم بر کفر و گناه، خسته و مأیوس نشود، و از کمی همسفران در این راه ملول نگردد.

واو در اول این جمله Γ و ما تَسْتَلُّهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرِ Φ واو حالیه است: ایشان ایمان آور نیستند با این که تو از ایشان در برابر آنچه برایشان انجام می‌دهی اجر و مزدی طلب نکرده‌ای. تا بگوییم غرامت و ضرر مالی، ایشان را از ایمان آوردن جلوگیری می‌کند و این که خداوند فرموده است: Γ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ Φ بیان شأن واقعی قرآن است یعنی قرآن فقط مایه تذکر عالمیان است. که به وسیله آن، آنچه را که خداوند در دل‌های جماعات بشری به ودیعه سپرده است از قبیل علم به خدا و آیات او را به یاد می‌آورند.^۲

علا مه طباطبایی؛ پیرامون این آیه Γ و مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ Φ می‌فرمایند: حقیقت ایمان به خدا و شرک به او، عبارتست از تعلق و وابستگی قلب به خضوع در برابر خدا یعنی ذات واجب الوجود (ایمان) و یا وابستگی به غیر او یعنی آنچه خدا آفریده است و امانتی است در دست انسانها (شرک) و مراد از شرک در آیه مورد بحث بعضی از مراتب شرک است، که با بعضی از مراتب ایمان جمع می‌شود، و در اصطلاح فن اخلاق آن را شرک خفی می‌گویند.^۳

این آیه دارای عمومیت است که از کلمه Γ يُؤْمِنُ Φ استنباط می‌شود زیرا صیغه مضارع بکار رفته و بیان کننده استمرار است، یعنی: برای همیشه، شامل حال هر نوع مشرکی می‌شود. کما اینکه اطلاق و عمومیت کلمه

۱. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «حرص»؛ سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «حرص»؛ خلیل بن احمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «حرص».
 ۲. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۵.
 ۳. همان، ص ۲۷۶.

Γ مُشْرِكُونَ Φ نیز شامل حال هر نوع شرکی می‌گردد، خواه شرک در عبادت باشد، یا شرک در اطاعت.^۱ پس ضمیر در "اکثر هم" به ناس برمی‌گردد به اعتبار ایمانشان به این معنا که اکثر مردم ایمان نمی‌آورند هر چند تو از ایشان مزدی نخواهی و هر چند بر آیات آسمانی و زمینی با همه‌ی زیادیش مرور کند.^۲

ب) منکران رسالت و عذاب الهی

غاشیه در این آیه Γ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً Φ صفتی است که در جای موصوف محذوف نشسته است و کلمه عذاب دلالت بر آن محذوف دارد از این رو تقدیر کلام چنین است آیا در امانند از اینکه عقوبتی از عذاب خدا به ایشان برسد و آنها را فرا گیرد؟^۳

Γ و هم لایشعرون Φ ، حال از ضمیر جمع است یعنی قیامت به ناگهانی بیاید در حالی که ایشان از آمدنش خبر نداشته باشند.^۴

ج) ابلاغ راه هدایت

در این آیه Γ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ Φ پیامبر مأموریت پیدا می‌کند که آئین و روش و خط خود را مشخص کند لذا خداوند می‌فرماید: ای محمد بگو این راه من است و به سوی خدا دعوت می‌کنم نه به سوی نفس و وطن و سرزمین یا خاندانم و... Γ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ Φ راهی که بر آن می‌رویم آشکار است و شک و تردیدی بر آن نداریم و آن را بر مبنای هوا و هوس بر نگزیده ایم.^۵

Γ سُبْحَانَ اللَّهِ Φ جمله معترضه است که در آن خدا را تقدیس می‌کند و جمله Γ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ Φ تأکید معنای دعوت به خدا و بیان این جهت است که این دعوت به سوی خدا دعوتی نیست که هر طوری که شد صورت گیرد

۱. محمدجواد، نجفی خمینی، پیشین، ص ۲۱۳.

۲. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۵.

۳. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۷.

۴. محمد بن طاهر، ابن عاشور، پیشین، ص ۱۱۵.

۵. سید محمد تقی، مدرس، پیشین، ص: ۲۷۳؛ ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۹۵.

بلکه دعوتی است که بر اساس توحید خالص صورت می گیرد و به هیچ وجه از توحید به سوی شرک گرایش نمی‌کند.^۱ هیچ نوع شرکی، نه شرک ذاتی، نه صفاتی، نه افعالی، نه عبادتیو نه نظری.^۲

د) وحی بر بزرگ مردانی از جنس بشر

در این آیه این معنا را بیان می‌کند که آنچه گفتیم یک مطلب تازه و جدید نبوده، بلکه سنت الهی بوده انبیای گذشته نیز فرشته نبوده‌اند، بلکه از میان همین مردم مبعوث می‌شدند، مردانیکه از اهالی آبادیهای خود بودند و با مردم آبادی خود نشست و برخاست می‌کردند و همه ایشان را می‌شناختند، با این تفاوت که خداوند به ایشان وحی فرستاده و ایشان را بسوی آنان گسیل می‌داشته تا بسوی او دعوتشان کنند عینا همین طور که رسول خدا ﷺ مأمور شده است و برای قوم او هم مؤونه زیادی ندارد تا بگفته‌های او ایمان پیدا کنند، مؤونه‌اش همین است که در روی زمین سیر و تفکر کنند، تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از ایشان می‌زیسته‌اند به کجا کشید که اگر سیر کنند خواهند دید که بلاد ایشان بصورت مخروبه‌ها در آمده از سرانجام کار آن اقوام خبر می‌دهند که حاصل کفر و لجاجت کافران است.^۳ و بترسند از این که سنت الهی کفار و مشرکین چه بوده و با مؤمنین چه بوده و لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ بِهَسْتِ و نعمت‌های او و سعادت و رستگاریو حیات ابدیهتر است برای کسانی که تقوا پیشه کنند. Γ أَفَلَا تَعْقِلُونَ خداوند به انسان عقل افاضه کرده که حسن و قبح و خیر و شر و نفع و ضرر و سعادت و شقاوت و حق و باطل را درک کند و متنبه شود.^۴

ه) نا امیدی پیامبران از ایمان مردم شرط نزول عذاب الهی

کلمه " یاس " و کلمه " استیئاس " هر دو به معنای نا امیدی است.^۵ و بعید نیست که بگوییم " استیئاس " از جهت اینکه از باب استفعال است به معنای نزدیک شدن به یاس است. جمله Γ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْئَسَ... Φ متعلق غایتی است که از آیه قبلی استفاده می‌شد، و معنای مجموع آن این است که: این رسولان، مردانی بودند مانند مردم که قوم خود را

۱. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۷.

۲. سید عبدالحسین، طیب، پیشین، ج ۷، ص ۲۹۴.

۳. محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۸.

۴. سید عبدالحسین، طیب، پیشین، ج ۷، ص ۲۹۴.

۵. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «یأس»: سید علی اکبر، قرشی بنایی، پیشین، ذیل ماده «یأس»: خلیل بن احمد، فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «یأس».

به خدا دعوت می کردند، و مردم نیز، لجاجت نمودند و انذار به عذاب الهی را نپذیرفتند، تا آنکه رسولان از ایمان آوردن شان مایوس شدند (و یا نزدیک بود مایوس شوند) و مردم پیشگویی عذاب رادروغ می پنداشتند و ما انبیاء و مؤمنین را نجات دادیم. مانند داستان نوح که خداوند می فرماید: Γ وَ أَوْحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ Φ ^۱ به نوح وحی شد که از قوم تو دیگر کسی ایمان نمی آورد مگر همانها که ایمان آورده اند. نظیر این روند در داستان هود و صالح و شعیب و موسی 7 نیز دیده می شود.^۲

کفار و مشرکین دچار عذاب شدند Γ وَ لَا يُرَدُّ بِأَسْنَانِ Φ عذاب و بلاهای دنیوی و عقوبت اخروی. Γ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ Φ شامل مشرک و کافر و مخالف و ارباب ضلال و مبدع و معاند و منکر ضروریات دین.^۳

آخرین آیه این سوره محتوای بسیار جامعی دارد، که تمام بحثهایی که در این سوره گذشت بطور فشرده در آن جمع است و آن اینکه در سرگذشت حضرت یوسف 7 و برادرانش و انبیاء و رسولان گذشته و اقوام مؤمن و بی ایمان، درسهای بزرگ عبرت برای همه اندیشمندان است Γ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ Φ و سرگذشت آنان آئینه ای است که می توان در آن، عوامل پیروزی و شکست و آنچه در زندگی انسان ارزش دارد، و آنچه بی ارزش است، در آن دید، آئینه ای که عصاره تمام تجربیات اقوام پیشین و رهبران بزرگ در آن بچشم می خورد، ولی تنها الوالالباب و صاحبان مغز و اندیشه هستند که توانایی مشاهده این نقوش عبرت را، بر صفحه این آئینه عجیب دارند. و در پایان می فرماید: این داستان یک افسانه ساختگی و داستان خیالی و دروغین نبود Γ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى Φ ساخته مغز و اندیشه تو نیست، بلکه یک وحی بزرگ آسمانی است، که کتب اصیل انبیای پیشین را نیز تصدیق می کند Γ وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ Φ . به علاوه هر آنچه انسان به آن نیاز دارد، و در سعادت و تکامل او دخیل است، در این آیات آمده است Γ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ Φ . و به همین دلیل مایه هدایت و رحمت برای همه کسانی است که ایمان می آورند Γ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ Φ .^۴

مفاد روایی

۱. هود/۳۶.

۲. سید عبدالحسین، طیب، پیشین، ج ۷، ص ۲۹۶؛ محمدحسین، طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۷۹.

۳. سید عبدالحسین، طیب، پیشین، ج ۷، ص ۲۹۶.

۴. ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۱۰، ص ۱۰۱.

اشاره

ذیل این دسته از آیات حدود ۲۲ روایت مورد بررسی قرار گرفته است که یک مورد از پیامبر 4 ، یک مورد از امام علی 7 ، پنج مورد از امام باقر 7 ۱۲ مورد از امام صادق 7 ، دو مورد از امام رضا 7 و یک مورد از امام حسن عسگری 7 نقل شده است. این روایات تحت عناوین زیر آمده است: شرک در طاعت ، نشانه و حدود شرک در طاعت، شرک در نعمت، شرک در اسماء الهی، شریک قرار دادن ستارگان برای خداوند، وحی بر رادمردانی از جنس بشر، تبیین مفاد Γ سُبْحَانَ اللَّهِ Φ و تبیین مفاد Γ اسْتَيْسَأَسَ الرَّسُلُ Φ

الف) شرک در طاعت

امام صادق 7 پیرامون این قول خداوند: Γ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ Φ می فرمایند: گاه انسان از شیطان تبعیت می کند به گونه ای که خودش متوجه نمی شود و با این عمل خود به خدا شرک می ورزد. ۱ و در جای دیگر می فرمایند: منظور شرک در اطاعت نمودن است نه شرک در پرستش. ۲ امام باقر 7 نیز ضمن بیان همین نکته اضافه می فرمایند: گناهی را که مؤمنان مرتکب می شوند در واقع شرک در اطاعت است چون آنان با ارتکاب

۱. محمد بن یعقوب: عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يحيى بن المبارك، عن عبد الله ابن جبلة، عن سماعة، عن أبي بصير، و إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله 7 في قول الله عز و جل: Γ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ Φ، قال: «يطيع الشيطان من حيث لا يعلم، فيشرك». سيد هاشم بن سليمان، بحراني، پیشين، ج ۳، ص ۲۱۱؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشين، ج ۲، ص ۴۷۵؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشين، ج ۳، ص ۵۳؛ علی بن حسن، طبرسی، پیشين، ص ۳۹؛ رفیع الدین محمد بن محمد مؤمن، جیلانی، الذریعة إلی حافظ الشریعة (شرح أصول الکافی جیلانی)، تحقیق محمد حسین درایتی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۹ ق چاپ اول، ج ۱، ص ۴۹.

۲. عن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن بکیر، عن ضریس، عن أبي عبد الله 7 في قول الله عز و جل: Γ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ Φ، قال: «شرك طاعة، و ليس شرك عبادة». محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۹۲، ج ۲؛ سيد هاشم بن سليمان، بحراني، پیشين، ج ۳، ص ۲۱۲؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشين، ج ۲، ص ۴۷۵؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشين، ج ۳، ص ۵۳.

معاصی شیطان را اطاعت نموده و به خداوند شرک می‌ورزند و با شرک در عبادت در واقع غیرخدا را پرستش و عبادت می‌کنند.^۱ این روایت با اندکی تفاوت در الفاظ و با سند دیگری نیز از امام باقر 7 ذکر شده است.^۲

و در روایتی از امام صادق 7 اضافه بر مضمون روایت فوق آمده است: که آدم و حوا چطور؟ ذکر شده که وقتی خداوند فرزند صالحی به آنها داد شریکانی برای او قائل شدند و امام شرک آنان را شرک در طاعت می‌داند و می‌فرماید: شرک در عبادت نبود و همراه با خدا، خدای دیگری عبادت نکردند.^۳

در روایت دیگری از امام باقر 7 آمده است: منظور از شرک در آیه مورد نظر، شرک در طاعت است، همانند این که کسی بگوید: نه، قسم به خدا و قسم به فلانی. یا بگوید اگر خدا و فلانی نبودند... چنین تعابیری گناه است.^۴

از امام صادق 7 در باره این قول خداوند Γ و ما یؤمنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ نقل شده است: این شرک همان سخن مردم است که می‌گویند: اگر فلانی نبود، کار من زار بود، اگر فلانی نبود، به چنین و چنان نمی‌رسیدم، اگر فلانی نبود، خانواده‌ام از دستم می‌رفتند ... چنین افرادی برای خداوند در حکومتش شریک قرار داده‌اند که آن

۱. علی بن ابراهیم، قال: أخبرنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن موسى بن بكر، عن الفضيل، عن أبي جعفر 7، في قول الله تعالى: Γ و ما یؤمنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ Φ . قال: «شرک طاعة و ليس شرک عبادة، و المعاصی التی یرتکبون فهی شرک طاعة، أطاعوا فیها الشیطان فأشركوا بالله فی الطاعة لغيره، و ليس بإشراك عبادة، أن یعبدوا غیر الله». علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۸؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۲؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۵۳.

۲. عن زرارة، عن أبي جعفر 7 قال: «شرک طاعة و ليس بشرک عبادة، و المعاصی التی یرتکبون مما أوجب الله علیها النار، شرک طاعة، أطاعوا الشیطان و أشركوا بالله فی طاعته، و لم یکن بشرک عبادة، فیعبدون مع الله غیره». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۹، ح ۹۵؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۲؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۵؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۵، ص ۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۶.

۳. عن ابن أذينة و جميل، عن زرارة، قال: قلت لأبي عبد الله 7 (ما یؤمنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) قال: المعاصی التی ترتکبون ممّا أوجب الله علیها النار، شرک طاعة، أطاعوا إلیس فأشركوا بالله فی الطاعة، قال: ثم ذکر آدم و حواء قال: فقال: (فلما أتاهما صالحاً جعلا له شركاء فيما أتاهما) اعراف/ ۹۰ قال: و إنما شرکهما شرک طاعة و لم یکن شرک عبادة، فیعبدان مع الله غیره. عده ای از علماء، الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث)، تحقیق ضیاء الدین محمودی و نعمت الله جلیلی و مهدی غلامعلی، قم، مؤسسه دار الحديث الثقافیة، ۱۴۲۳ق، چاپ اول، ص ۲۹۶.

۴. عن زرارة، عن أبي جعفر 7 قال: «شرک طاعة، قول الرجل: لا و الله و فلان. و لو لا الله فلان، و المعصية منه». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۹، ح ۹۳؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۲؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۵، ص ۶.

شریک به اینان روزی می‌رساند و ضرر را از اینان دفع می‌کند. راوی می‌گوید: گفتم پس بگوید: اگر خداوند متعال به واسطه فلانی بر من منت نمی‌گذاشت، هلاک و گرفتار می‌شدم (این چگونه است؟) فرمود: این سخنان اشکالی ندارد.^۱

در کتب صفات الشیعه و عده الداعی در ادامه این روایت آمده است که امام صادق 7 فرمود: ... شیعه ما کسی است که از مردم چیزی درخواست نکند و لو از گرسنگی بمیرد...^۲

ب) نشانه و حدود شرک در طاعت

امام باقر 7 می‌فرماید: از نشانه‌های چنین شرکی آن است که فرد این گونه سوگند یاد کند، نه به جان تو سوگند نه
۳.

۱. مَا وَرَدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى Γ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ Φ قَالَ هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ لَوْ لَا فُلَانٌ لَهْلَكْتُ وَ لَوْ لَا فُلَانٌ لَمَا أَصَبْتُ كَذَا وَ كَذَا وَ لَوْ لَا فُلَانٌ لَضَاعَ عِيَالِي أ لَا تَرَى أَنَّهُ قَدْ جَعَلَ لِلَّهِ شَرِيكاً فِي مُلْكِهِ يَرْزُقُهُ وَ يَدْفَعُ عَنْهُ قُلْتُ فَيَقُولُ - لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ مِنْ عَلَيَّ بِفُلَانٍ لَهْلَكْتُ قَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهَذَا وَ نَحْوِهِ - محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۹۶؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۳؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۵؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۶۰؛ احمد بن محمد، ابن فهد حلی، عده الداعی و نجاح الساعی، تصحیح احمد موحدی قمی، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۰۷ ق، چاپ اول، ص ۹۹؛ محمد بن حسن، حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۵، ص ۲۱۴؛ احمد بن محمد، ابن فهد حلی، آیین بندگی و نیایش (ترجمه عده الداعی)، ترجمه حسین غفاری ساروی، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۷۵، چاپ اول، ص ۱۶۵؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، محمد باقر کمره ای، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴)، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۱، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲. قَالَ 7: شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئاً وَ لَوْ مَاتَ جُوعاً.

این روایت در کتاب صفات الشیعه به صورت کامل آمده است: أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ صِيفٌ لِي شِيعَتِكَ قَالَ 7 شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَعْدُو صَوْتَهُ سَمِعَهُ وَ لَا شَحْنَاؤُهُ بَدَنَهُ وَ لَا يَطْرَحُ كُلَّهُ عَلَى غَيْرِهِ وَ لَا يَسْأَلُ غَيْرَ إِخْوَانِهِ وَ لَوْ مَاتَ جُوعاً شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَهْرُ هَرِيرَ الْكَلْبِ وَ لَا يَطْمَعُ طَمَعَ الْعَرَابِ شِيعَتُنَا الْخَفِيفَةُ عَيْشُهُمْ الْمُتَّقِلَةُ دِيَارُهُمْ شِيعَتُنَا الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ وَ يَتَوَاسُونَ وَ عِنْدَ الْمَوْتِ لَا يَجْزَعُونَ وَ فِي قُبُورِهِمْ يَتَزَاوَرُونَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيْنَ أَطْلَبُهُمْ قَالَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ وَ بَيْنَ الْأَسْوَاقِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ Γ أدِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعَزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ Φ. محمد بن علی، ابن بابویه، صفات الشیعة، تهران، علمی، ۱۳۶۲، چاپ اول، ص ۱۸؛ احمد بن محمد، ابن فهد حلی، عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۹۹؛ محمد بن علی، کراجکی، کنز الفوائد، تصحیح عبد الله نعمة، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۰ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۸۶.

۳. عن زرارة، قال: سألت أبا جعفر 7 عن قول الله: Γ وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ Φ. قال: «من ذلك قول الرجل: لا، و حياتك». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۹، ح ۹۰؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۲؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۵؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۵۳.

امام رضا 7 پیرامون این نوع از شرک می فرمایند : شرک در این موارد شرکی است که به حد کفر نرسیده باشد.^۱

ج) شرک در نعمت :

در روایتی از امام باقر و امام صادق 7 آمده است که: مقصود از این آیه Γ و ما یؤمنُ اکثرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ Φ شریک در نعمت قرار دادن است.^۲

د) شرک در اسماء الهی

امام صادق 7 می فرماید : مشرکان کسانی هستند که بدون علم و آگاهی در اسماء الهی شرک والحاد می ورزند و آنها را در غیر موضع خود به کار می برند.^۳

ه) شریک قرار دادن ستارگان برای خداوند

یعقوب بن شعیب می گوید: را جع به مفهوم آیه Γ و ما یؤمنُ اکثرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ Φ از امام صادق 7 سؤال کردم ایشان فرمودند : آنان می گفتند به خاطر افتادن آن ستاره است که بر ما باران می بارد و به خاطر افتادن فلان ستاره است که بر ما باران نباریده است (نمطر بنوء کذا، و بنوء کذا لا نمطر) حتی برخی از آنان نزد پیشگویان می رفتند و کلامی را که ایشان می گفتند باور می کردند.^۴

۱. عن محمد بن الفضیل، عن الرضا 7، قال: «شرک لا یبلغ به الکفر». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۹، ح ۹۲؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۲؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۵؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۵۳.

۲. عن زرارة و حرمان و محمد بن مسلم عن ابی جعفر و ابی عبدالله 8 قالوا: سألتناهما! فقال: شرک النعم. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۶؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۶۰ و ج ۳، ص ۵۳.

۳. فی التوحید عنه 7 هم الذین یلحدون فی أسمائه بغير علم فیضعونها غیر مواضعها. محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۵۳؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۵، ص ۱؛ محمد بن علی، ابن بابویه، التوحید (للصدوق)، تصحیح هاشم حسینی، قم، جامعہ مدرسین، ۱۳۹۸ ق، چاپ اول، ص ۳۲۴، ح ۵۰ باب العرش و صفاته.

۴. عن یعقوب بن شعیب، قال: سألت أبا عبدالله 7: Γ و ما یؤمنُ اکثرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ Φ ، قال: «كانوا یقولون: نمطر بنوء کذا، و بنوء کذا لا نمطر. و منهم أنهم كانوا یأتون الکهان فیصدقونهم بما یقولون». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۹، ح ۹۱؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۲؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۵، ص ۳۱۲؛ آقا حسین، بروجردی، جامع احادیث الشیعة (للبروجردی)، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، ۱۳۸۶، چاپ اول، ج ۲۲، ص ۴۵۸؛

در حدیثی قدسی آمده است که پیامبر 6 در حدیبیه بعد از نماز صبح رو به مردم کرده و فرمودند: ای مردم، می‌دانید خداوند متعال شما، اکنون به من چه فرمود؟ مردم گفتند: خداوند و رسولش دانتر هستند، ما نمی‌دانیم. حضرت گفت: خداوند فرمود: بعضی از بندگانم به من ایمان دارند و به ستارگان کفر می‌ورزند، پس اگر اینها بگویند: خداوند با فضل و رحمتش به ما باران نازل کرد، این شخص به من ایمان دارد و به ستارگان کافر شده است. و اگر بگویند: فرزندان آسمان (ستاره‌ها) برای ما باران نازل می‌کنند، این شخص به من کافر شده به ستارگان ایمان دارد.^۱

(و) وحی بر راد مردانی از جنس بشر

امام حسن عسگری 7 پیرامون این آیه I و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى Φ می‌فرماید: جانشینان خداوند بر زمین فرشتگان نمی‌باشند و خداوند هرگز دنیا را خالی از پیغمبری یا امامی از جنس بشر نمی‌گذارد و با استناد به آیه مورد نظر بیان می‌کنند که پیش از پیامبر نیز مردانی را به سوی مردم فرستادند که به آنها وحی می‌شد و واهل شهرها و روستاها بودند و از بادیه نشینان و از زنان و جنیان و ملائکه نبودند تا امام باشند و ملائکه را به پیغمبران نارل کرده است نه بمردم...^۲ روایت فوق بصورت خلاصه و با سند کامل در تفسیر البرهان نیز آمده است.^۱

محمد بن حسن، حر عاملی، الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)، تصحیح محمد بن محمد الحسین القائنه، قم، موسسه معارف اسلامه امام رضا 7، 1418 ق، چاپ اول، ج 3، ص 343.

۱. فی روایة زید بن خالد الجهني قال: صلى بنا رسول الله 6 صلاة الصبح بالحدیبية في أثر سماء كانت من الليل فلما انصرف استقبل الناس فقال هل تدرؤن ما ذا قال ربكم قالوا الله ورسوله أعلم قال قال أصبح من عبادي مؤمن بي وكافر بالكوكب وكافر بي ومؤمن بالكوكب من قال مطرنا بفضل الله ورحمته فذلك مؤمن بي وكافر بالكوكب واما من قال مطرنا بنوء كذا وكذا فذلك كافر بي ومؤمن بالكوكب. محمد بن حسن، حر عاملی، هداية الأمة إلى أحكام الأئمة، مشهد، آستانة الرضوية المقدسة، مجمع البحوث الإسلامية، 1414 ق، چاپ اول، ج 5، ص 109؛ محمد بن حسن، حر عاملی، الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیة (کلیات حدیث قدسی)، ص 337.

۲. قال أبو يعقوب و أبو الحسن: قلنا للحسن أبي القائم 7... ثم قال: لو كان كما يقولون - كان الله قد جعل هؤلاء الملائكة خلفاءه على الأرض و كانوا كالأنبیاء فی الدنيا و كالأئمة، فيكون من الأنبياء و الأئمة قتل النفس و فعل الزنا! ثم قال: أ و لست تعلم أن الله تعالى لم يخل الدنيا قط - من نبي أو إمام من البشر أ و ليس الله يقول: و ما أرسلنا من قبلك يغيى إلى الخلق إلا رجالاً نوحى إليهم من أهل القرى فأخبر الله أنه لم يبعث الملائكة إلى الأرض - ليكونوا أئمة و حكاماً، و إنما أرسلوا إلى أنبياء الله. قال: قلنا له 7: فعلى هذا لم يكن إبليس أيضاً ملكاً فقال: لا، بل كان من الجن، أ ما تسمعان أن الله تعالى يقول و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس كان من الجن فأخبر أنه كان من الجن، و هو الذي قال الله تعالى: و الجن خلقناه من قبل من نار السموم. و قال الإمام 7: حدثني أبي، عن جدّي، عن

ز) تبیین مفاد Γ سُبْحَانَ اللَّهِ Φ

در روایت است که هشام بن حکم در باره سُبْحَانَ اللَّهِ Φ از امام صادق 7 سؤال نمود و ایشان فرمودند: مقصود پیراسته بودن خداوند و فراز خواهی اوست.^۲ واژه "أنف" به معنای بزرگی و بلندی و^۳ منزّه بودن است.^۴

الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ 7، عَنْ عَلِيٍّ 7، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ 6 أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا مَعَاشِرَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اخْتَارَ النَّبِيِّينَ وَ اخْتَارَ الْمَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ، وَ مَا اخْتَارَهُمْ إِلَّا عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ بِهِمْ - أَنَّهُمْ لَا يُوَاقِعُونَ مَا يَخْرُجُونَ بِهِ عَنْ وِلَايَتِهِ، وَ يَنْقُطِعُونَ بِهِ عَنْ عِصْمَتِهِ، وَ يَنْضَمُونَ بِهِ إِلَى الْمُسْتَحَقِّينَ لِغَدَابِهِ وَ نِقْمَتِهِ. حسن بن علی (امام یازدهم)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري 7، تحقیق مدرسہ امام مهدی 4، قم، مدرسہ الإمام المهدی 4، 1409ق، چاپ اول، ص 476؛ احمد بن علی، طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج 2، ص 459؛ محمد بن علی، ابن شهر آشوب مازندرانی، متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، قم، دار بیدار للنشر، 1369ق، چاپ اول، ج 1، ص 210.

۱. حدثنا محمد بن القاسم المفسر المعروف بأبي الحسن الجرجاني (رضي الله عنه)، قال: حدثنا يوسف بن محمد بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيار، عن أبو يهيم، عن الحسن بن علي، عن أبيه علي بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه الصادق جعفر بن محمد: - في حديث - قال فيه مخاطبا: «أو لست تعلم أن الله تعالى لم يخل الدنيا من نبي قط أو إمام من البشر؟ أو ليس الله تعالى يقول: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ يَعْزِي إِلَى الْخَلْقِ: إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى؟ فَأَخْبِرْ أَنَّهُ لَمْ يَبْعَثِ الْمَلَائِكَةَ إِلَى الْأَرْضِ، فَيَكُونُوا أُمَّةً وَ حَكَامًا، وَ إِنَّمَا أَرْسَلُوا إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ.» قوله تعالى: Γ حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا Φ سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج 3، ص 217؛ محمد بن علی، ابن بابویه، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 270، ح 1؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج 2، ص 478؛ محمد بن علی، ابن بابویه، عيون أخبار الرضا 7، ترجمه حمید رضا مستفید و علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، 1372، چاپ اول، ج 1، ص 554؛ محمد بن علی، ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 357؛ محمد بن الحسن، طوسی، الغيبة (للطوسی)، کتاب الغيبة للحجة، تصحیح عباد الله تهرانه و عله احمد ناصح، قم، دار المعارف الإسلامية، 1411ق، چاپ اول، ص 172؛ محمد بن حسن، حر عاملی، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، بیروت، علمی، 1425 ق، چاپ اول، ج 1، ص 126.

۲. محمد بن یعقوب، عن علی بن إبراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس بن عبد الرحمن، عن هشام بن الحکم، قال: سألت أبا عبد الله 7 عن سُبْحَانَ اللَّهِ قال: «أنفة الله». سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج 3، ص 215؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج 2، ص 478.

۳. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «أنف»: حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «أنف».

۴. حسن، مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «أنف».

در روایت دیگری از امام صادق 7 مضمون فوق آمده است و امام اضافه نموده اند: ...آیا ندیده ای وقتی کسی از چیزی تعجب می کند، می گوید: سبحان الله.^۱

در روایت دیگری امام صادق 7 می فرمایند: سُبْحَانَ اللَّهِ یعنی پیراستگی و منزّه بودن خداوند.^۲ سند این روایت به صورت دیگری نیز آمده است.^۳

در روایت است که مردی در باره تفسیر Γ سُبْحَانَ اللَّهِ از عمر بن خطاب سؤال می کند و وی حضرت علی 7 را معرفی می کند و امام چنین پاسخ می دهند: تکریم و تعظیم خداوند است و منزّه دانستن ذات باری تعالی از آنچه که مشرکان درباره او گفته اند و وقتی بنده ای این جمله Γ سُبْحَانَ اللَّهِ را بگوید، همه فرشتگان به وی درود می فرستند.^۴

ح) تبیین مفاد Γ سُبْحَانَ اللَّهِ الرَّسُولِ

۱. فی الکافی علی عن ابيه عن عبدالله بن المغيرة قال: قلت: لأبي عبدالله 7 ما تفسیر «سبحان الله»؟ قال: انفة لله، أما ترى الرجل إذا عجب من الشيء قال: سبحان الله. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۸.

۲. محمد بن یعقوب عن أحمد بن مهران، عن عبدالعظیم بن عبد الله الحسنی، عن علی بن أسباط، عن سلیمان مولى طربال، عن هشام الجوالیقی، قال: سألت أبا عبدالله 7 عن قول الله عز و جل: Γ سُبْحَانَ اللَّهِ ما یعنی به؟ قال: «تنزیهه». سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۵؛ عبدعلی بن جمعة العروسی حویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۷.

۳. محمد بن یعقوب قال: حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن علی بن أسباط، عن سلیمان مولى طربال، عن هشام الجوالیقی، قال: سألت أبا عبد الله 7 عن قول الله عز و جل: Γ سُبْحَانَ اللَّهِ ما یعنی به؟ قال: «تنزیهه». محمد بن علی، ابن بابویه، معانی الاخبار، ص ۹؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۶.

۴. محمد بن یعقوب، قال: حدثنا عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، قال: أخبرنا أبو الحسن أحمد بن محمد بن عبدالله بن حمزة الشعرانی العماری، من ولد عمار بن یاسر (رحمه الله)، قال: حدثنا أبو محمد عبيدالله بن يحيى بن عبد الباقي الأذنى بأذنه، قال: حدثنا علی بن الحسن المعانی، قال: حدثنا عبد الله بن يزيد، عن يحيى بن عقبة بن أبي العيزار، قال: حدثنا محمد بن حجار، عن يزيد بن الأصم، قال: سألت رجل عمر بن الخطاب، فقال: يا أمير المؤمنين، ما تفسیر Γ سُبْحَانَ اللَّهِ؟ فقال: إن في هذا الحائط رجلا كان إذا سئل أنبأ، وإذا سكت ابتداءً. فدخل الرجل فإذا هو علی بن أبي طالب 7، فقال: يا أبا الحسن ما تفسیر Γ سُبْحَانَ اللَّهِ؟ قال: «هو تعظیم جلال الله عز و جل. و تنزیهه عما قال فيه كل مشرك، فإذا قالها العبد صلى عليه كل ملك». محمد بن علی، ابن بابویه، التوحيد (للسدوق)، ص ۳۱۱، ح ۱؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۶.

در باره منظور از Γ استِيَّاسَ الرَّسُلُ Φ و مفاد آن چند نظریه در روایات وجود دارد: نخست: روایاتی که دال بر این مسأله می‌باشد که انبیاء گمان کردند خدا آنها را به حال خود رها کرده و گمان کردند شیاطین به صورت فرشتگان بر آنها ظاهر شده‌اند. مانند سه روایت ذیل:

در روایتی از امام باقر و امام صادق 7 آمده است در باره این آیه Γ حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرَّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا Φ . بدون آنکه ذال را باتشدید بخواند: پیامبران خیال کردند که شیاطین به شکل فرشته ها بر آنان ظاهر شدند.^۱ ابن شعیب از امام صادق 7 نقل کرده است که: خدا پیامبران را به مدت کمتر از چشم به هم زدن به خودشان واگذار کرد.^۲

امام صادق 7 می‌فرماید: خداوند آنان را به خودشان واگذار کرده، بنا براین گمان بردند که شیاطین به شکل فرشته ها بر آنها ظاهر شدند.^۳

دوم: روایاتی که دال بر مسأله توفیق الهی بر پیامبران و نزول آرامش و وقار بر قلب آنان است برای دیدن آنچه از جانب خداوند برای‌شان می‌آید مانند روایات ذیل:

محمد بن هارون از امام صادق 7 روایت می‌کند که فرمود: اگر توفیق الهی نبود رسول خدا نمی‌دانست که جبرئیل از جانب خداست.^۴

۱. عن أبي بصير، عن أبي جعفر و أبي عبد الله 8 في قول الله: Γ حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرَّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا Φ . مخففة، قال: «ظنت الرسل أن الشياطين تمثل لهم على صورة الملائكة». محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۲۰۱، ح ۱۰۲؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۷؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۶۱.

۲. عن ابن شعیب، عن أبي عبد الله 7، قال: «وكلهم الله إلى أنفسهم أقل من طرفة عين». محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۲۰۱، ح ۱۰۳؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۷؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۸؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۶۱.

۳. قال علی بن إبراهيم: حدثني أبي، عن محمد بن أبي عمير، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله 7 قال: «وكلهم إلى أنفسهم، فظنوا أن الشياطين قد تمثلت لهم في صورة الملائكة». علی بن إبراهيم، قمی، پیشین، ص ۳۵۸؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۷؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۸.

۴. عن محمد بن هارون، عن أبي عبد الله 7، قال: «ما علم رسول الله 6 أن جبرئيل من عند الله إلا بالتوفيق». محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۲۰۱، ح ۱۰۵؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۷.

زراره می گوید: به امام صادق 7 گفتم: چگونه رسول خدا 4 بیم این مسأله را نداشت که آنچه از جانب خدا بر وی می آید، ممکن است از جمله حالاتی باشد که شیطان به او وسوسه می کند فرمود: خداوند هر گاه بنده ای را به عنوان پیامبر برمی گزید، آرامش و وقار را بر او نازل می کرد در نتیجه آنچه که از نزد خداوند به سوی او می آمد چونان چیزهایی بود که با چشم عیان می دید.^۱

سوم: روایتی از امام رضا 7 که در پاسخ به مأمون که از امام می پرسد: ای پسر رسول خدا مگر شما نگفته اید که پیامبران معصوم هستند؟ پس این آیه را توضیح دهید: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا»^۱ زمانیکه پیامبران ناامید شدند و گمان نمودند که به آنان دروغ گفته شده است، یاری و نصرت ما به آنان رسید^۲ حضرت فرمودند: یعنی وقتی که پیامبران از قوم خود نا امید شدند و قوم آنان پیامبران شان را دروغ پنداشتند، یاری و نصرت ما به پیامبران رسید.^۲

در این روایت هیچ بد گمانی از جانب پیامبران به خداوند وجود ندارد و فقط نا امیددی ایشان از ایمان آوردن قومشان مطرح می شود، که خدا در قبال آن پیامبر خود را یاری می نماید. به نظر می رسد این توضیح امام رضا 7 به اضافه روایاتی که در دسته دوم پیرامون این آیه آوردیم با مفهوم گار تر است. چرا که با پذیرش روایات دسته اول پندار معصوم نبودن انبیاء پیش می آید مانند که برای مأمون رخ داده است.

۲.۹.۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی

۱. عن زرارة، قال: قلت لأبي عبد الله 7: كيف لم يخف رسول الله 6 فيما يأتيه من قبل الله أن يكون ذلك مما يَنْزَغُ به الشيطان؟ قال: فقال: «إن الله إذا اتخذ عبدا رسولا أنزل عليه السكينة والوقار، فكان الذي يأتيه من قبل الله مثل الذي يراه بعينه». محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۲۰۱، ح ۱۰۶؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۸؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۹.

۲. ابن بابویه، قال: حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشي (رضی الله عنه)، قال: حدثني أبي، عن حمدان بن سليمان النيسابوري، عن علي بن محمد بن الجهم، قال: حضرت مجلس المأمون و عنده الرضا علي بن موسى 7، فقال له المأمون: يا بن رسول الله، أليس من قولك، إن الأنبياء معصومون؟ قال: «بلى» و ذكر الحديث إلى أن قال فيه: فقال المأمون لأبي الحسن 7: فأخبرني عن قول الله تعالى: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا»^۱. قال الرضا 7: «يقول الله تعالى حتى إذا استيأس الرسل من قومهم، و ظن قومهم أن الرسل قد كذبوا، جاء الرسل نصرنا». محمد بن علي، ابن بابویه، عيون أخبار الرضا 7، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۱؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۷؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۹.

در روایات مربوط به این طایفه از آیات به مسائل مختلفی اشاره شده است که مفهوم آیات را بسیار واضح تر نموده‌اند. دسته‌ای از این روایات دارای توسعه در مفهوم نسبت به مفاد ظاهری آیات می‌باشد مانند بیان منظور از شرک، که در روایات از آن به شرک در طاعت یاد شده است و نیز شرک در نعمت و شرک در اسماء الهی در روایات ذیل این آیات تبیین شده است. همچنین به بیان نشانه و حدود شرک در طاعت نیز پرداخته‌اند. دسته‌ای دیگر از روایات مورد نظر به توضیح عباراتی از الفاظ آیه پرداخته‌اند مانند روایاتی که پیرامون تبیین مفاد Γ سُبْحَانَ اللَّهِ Φ و Γ اسْتَيْسَأَ الرُّسُلُ Φ آوردیم این روایات نیز دارای توسعه در مفهوم نسبت به مفاد ظاهری آیات می‌باشد.

جمع بندی فصل

در این فصل بعد از ترجمه آیات، آنها را در نه عنوان آورده و با مراجعه به تفاسیر اجتهادی و روایی مفاد ظاهری و روایی آن بیان گردیده‌است. و در پایان به مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی پرداخته شده‌است. در مفاد ظاهری به موضوعاتی از قبیل تعبیر خواب پادشاه توسط حضرت یوسف 7، اثبات بی‌گناهی آن حضرت در ماجرای همسر عزیز مصر، رسیدن او به مقام خزانه داری مصر، مدیریت صحیح آن حضرت در ذخیره و توزیع مواد غذایی در سالهای فراوانی و قحطی، و حضور فرزندان حضرت یعقوب 7 در مصر برای تهیه مواد غذایی، نگه داشتن بنیامین در مصر به اتهام سرقت جام پادشاه، غم و اندوه حضرت یعقوب 7، سرانجام بخشش برادران از جانب حضرت یوسف 7، حضور خاندان بنی‌اسرائیل در مصر و در پایان به مسأله شرک و ناامیدی پیامبران از ایمان مردم اشاره شده است. مفاد روایی نیز با استفاده از کتب مختلف تفسیری عنوان‌بندی شده‌است. در این بخش ۱۷۷ روایت مورد بررسی قرار گرفت. از این تعداد بیشترین روایات به امام صادق 7 با ۸۵ روایت و سپس امام باقر 7 با ۳۷ روایت و بعد از آن به پیامبر 6 با ۲۹ روایت اختصاص یافت. در بخش مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی ملاحظه گردید اکثر آیات با روایات تناسب داشته و اختلاف چندانی بین آنها وجود ندارد و نیز در اکثر موارد مفاد روایی نسبت به مفاد ظاهری آیات از توسعه در معنا برخوردار بوده و گاه زوایای پنهانی را بیان نموده و یا به جزئیات داستان که در آیات به آنها اشاره نشده است پرداخته است.

فصل سوم:

گونه شناسی روایات تفسیری آیات ۴۳ إلى ۱۱۱ سوره یوسف

درآمد

در این فصل به بررسی گونه‌های روایات تفسیری اهل بیت: که ذیل آیات ۴۳ تا ۱۱۱ سوره یوسف آمده است می‌پردازیم. بر مبنای ادله محکمی از آیات و روایات که محققین شیعه مورد بررسی قرار داده اند اهل بیت: به عنوان آگاه‌ترین و خبره‌ترین انسان‌ها نسبت به قرآن کریم، دارای فهم جامع و کامل از همه ابعاد این کتاب آسمانی می‌باشند لذا به عنوان مفسران واقعی قرآن کریم معرفی شده‌اند.^۱ از این رو از دیدگاه‌های مختلف و با اهداف متفاوتی به بیان مباحث قرآنی پرداخته‌اند و روایات ایشان با توجه به هدف از بیانات‌شان دارای گونه‌ها و کارکردهای مختلفی می‌باشد. و ضروری است که اقسام مختلف روایات تفسیری را بشناسیم تا هنگام استفاده از آنها در فهم آیات دچار لغزش و اشتباه نشویم. در این بخش پس از مطالعه روایات تفسیری وارد شده از جانب اهل بیت: ذیل آیات مورد نظر مشخص گردید این روایات به پنج گونه زیر قابل تقسیم می‌باشند:

الف) سوره شناخت

مقصود از روایات سوره شناخت روایاتی است که اطلاعاتی در مورد شأن نزول، سبب نزول، فضیلت یا آثار قرائت سوره و آیه و اختلاف قرائات واژگان در اختیار ما قرار می‌دهند.

ب) روایات معنا شناخت

۱. رک: علی احمد، ناصح، اعتبار و کاربرد روایات تفسیری، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷، چاپ اول، ص ۱۲۳.

مقصود از روایات معنا شناخت، احادیثی است که واژه‌های از آیات قرآنی را معنا می‌کند.^۱ چه این که فهم معانی واژگان غریب (دشوار) قرآن نقش به‌سزایی در تفسیر صحیح آیات دارد از این رو روایات، منبع بسیار مهمی برای فهم واژگان قرآنی می‌باشند.

ج) تأویلی

یکی از وجوه تازگی و نو بودن قرآن، اشمال این کتاب بر بطون، یا لایه‌های معنایی (تأویلات) است. بدین‌سان که یک عبارت یا سیاق آن می‌تواند در خود، معانی متعدد طولی را همراه داشته‌باشد که بر فهم‌های مختلف، آشکار می‌گردد.^۲ و بر اساس تعریفی دیگر، معارفی که دانستن آنها بر مبنای ادبیات عرب و اصول محاوره‌ی عقلایی میسر نیست و برای پی بردن به آن راهی جز مراجعه به معصوم 7 وجود ندارد.^۳

آیت الله معرفت؛ پیرامون معنای تأویل می‌فرمایند: تأویل در قرآن دارای سه معنا می‌باشد: ۱- توجیه ظاهر لفظ یا عمل متشابه به گونه‌ای صحیح که مورد قبول عقل و مطابق با نقل باشد. ۲- تعبیر خواب ۳- فرجام و حاصل کار. و سپس معنای چهارمی را بیان می‌کنند که در قرآن نیامده، ولی در کلام پیشینیان به کار رفته است و عبارت است از: انتزاع مفهوم عام و گسترده از آیه‌ای که در مورد خاصی نازل شده است؛ اهل فن گفته‌اند: «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد». از تأویل به این معنا، گاهی به «بطن» یعنی معنای ثانوی و پوشیده‌ای که از ظاهر آیه به دست نمی‌آید هم تعبیر شده است، در مقابل «ظهر» یعنی معنای اولیه‌ای که ظاهر آیه بر حسب وضع و کاربرد، آن معنا را می‌فهماند. و به طور کلی معتقدند تأویل از اقسام دلالت باطنی کلام است و دارای شرایط خاصی می‌باشد.^۴

د) تطبیقی

۱. محمد، محمدی ری شهری، پیشین، ص ۱۱۶.

۲. مهدی، مهریزی، پیشین، ص ۱۴.

۳. محمود، رجبی، پیشین، ص ۱۹.

۴. محمدهادی، معرفت، پیشین، ص ۲۳.

انطباق ظاهر قرآن (واژگان یا جمله‌ها) که مفهومی عام، کلی یا مطلق است بر مصداق‌های جدید که در طول اعصار، نسل‌ها و مکان‌ها پدید می‌آید.^۱ در حالی که بر پایه قواعد زبانی و تفسیری نمی‌توان این مصادیق را مصداق انحصاری آیه دانست، و غالب این روایات نیز دلالتی بر انحصار ندارند.^۲ گاه مصادیق در جری و تطبیق با کمک قرائن نقلی و گاه با کمک قرائن عقلی یا با استفاده از خصوصیات ادبی، تاریخی و شرایط مکانی و زمانی جدید قابل استنباط و مشخص است.^۳ علامه طباطبایی؛ در تفسیر المیزان در موارد متعددی اصطلاح جری و تطبیق را به کار برده است.

هـ) تفسیری

در این نوع روایات، تفسیر آیات و احیاناً توضیحات بیشتری که به فهم بهتر آیه کمک می‌کند، مطرح شده است.^۴ در واقع این گونه از روایات عهده دار ابهام زدایی از مفهوم است.^۵

۳.۱. سوره شناخت

الف) بیان اثر نگارش سوره

در روایتی از پیامبر 6 توصیه شده است، زنان بارداری که وضع حمل برایشان مشکل است آیه ۳۵ سوره احقاف و آیه ۴۶ سوره نازعات و آیه ۱۱۱ سوره یوسف Γ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَ لَكِن

۱. محمدعلی، رضایی اصفهانی، منطق تفسیر قرآن (۱)، قم، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۷، چاپ اول، ص ۴۴۰.

۲. مهدی، مهریزی، پیشین، ص ۱۳.

۳. محمدعلی، رضایی اصفهانی، منطق تفسیر قرآن (۱)، ص ۴۴۳.

۴. محمود، رجبی، پیشین، ص ۲۲۴.

۵. محمد، محمدی ری شهری، پیشین، ص ۱۱۷.

تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ Φ را بر ظرف تمیزی بنویسند و در آن آب بریزند تا آن زن بخورد و خود را با آن شستشو دهد.^۱

ب) بیان اختلاف قرائت

۱- در روایتی از امام صادق 7 ذیل عبارت Γ سَبَعَ سُبُلَاتٍ خُضِرٍ Φ از آیه ۴۳ " سَبَعَ سُبُلَاتٍ " بصورت (سبع سنابل) قرائت شده است.^۲

۲- در روایتی از امام صادق 7 ذیل آیه ۴۸ آمده است عبارت Γ قَدَّمْتُمْ لَهْنَ Φ در آیه Γ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَحْصِنُونَ Φ به صورت (ما قربتم لهن) نازل شده است.^۳ (یعنی: آن را که نزدیک کردید برای سال‌های قحطی و تنگ‌دستی).

۳- ذیل آیه ۴۹ پیرامون چگونگی قرائت "يَعْصِرُونَ" در عبارت Γ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ Φ سه روایت از امام صادق 7 نقل گردیده است، در یکی از این روایات آمده است "يعصرون" با "يا" خوانده می‌شود^۴ و ضمن روایت

۱. أخرج ابن السی و الدلمی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله 6 إذ أعرس علی المرأة ولادتها أخذ إناء نظیف و کتب علیه Γ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرُونَهَا Φ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ثُمَّ تَعْسَلُ وَ تَسْقَى الْمَرْأَةُ مِنْهُ وَ يَنْضَحُ عَلَى بَطْنِهَا وَ فَرَجِهَا. جلال الدين، سيوطی، پیشین، ص ۴۲.

۲. عن ابن أبي يعفور قال سمعت أبا عبد الله 7 يقرأ «سبع سنابل خضر». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۷۹؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۸؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۴؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۲۹؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۴.

۳. قال الصادق 7: «إنما نزل: ما قربتم لهن». Γ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ Φ أى يمطرون. سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۲؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۴۵؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۲۳۳.

۴. عن محمد بن علی الصیرفی عن رجل عن أبي عبد الله 7 Γ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ Φ بالياء يمطرون - ثم قال: أ ما سمعت قوله Γ وَ أَنْزَلْنَا مِنْ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا Φ . محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۰؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۲۳۳؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۸؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۳۶؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۳۰.

دیگری بیان نموده‌اند: "یعصرون" با "ضمه" تلفظ شود و ادامه هر دو حدیث چنین است: آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: Γ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا^۱.

و در روایت سوم فرموده‌اند: مردی نزد امیرالمؤمنین 7 آیه مورد نظر را این گونه قرائت نمود Γ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُعْصِرُونَ^۲ یعنی "یعصرون" را به صورت فعل معلوم خواند. امام فرمود: وای بر تو چه چیزی را می‌فشارند؟ آیا انگور می‌فشارند و خمر می‌گیرند؟ آن مرد گفت: چگونه بخوانم؟ حضرت فرمود: بصورت Γ يُعْصِرُونَ نازل شده است و حضرت استشهاد به این آیه کردند و فرمودند: دلیل آن این آیه می‌باشد: Γ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا^۲.

۴- ذیل آیه ۵۶ سوره یوسف در روایتی از امام باقر 7 آمده است، "یشاء" در عبارت Γ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ^۳ با نون و بصورت "نشاء" قرائت شده است.^۲

۵- پیرامون چگونگی قرائت فعل "كُذِّبُوا" در آیه Γ حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَرَ الرُّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا^۴ چندین روایت در منابع تفسیر روایی فریقین آمده است، طبرسی در مجمع البیان اذعان دارد که قرائت اهل کوفه و حضرت علی، امام سجاد، امام باقر و صادق: و همچنین زید بن علی و جمع دیگری، مبنی بر تخفیف و به صورت

۱. عن علي بن معمر عن أبيه عن أبي عبد الله 7 في قول الله Γ عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون Φ مضمومة، ثم قال: Γ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا^۱. محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۰؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۸؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۳۶؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۳۰؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۴۵.

۲. قال أبو عبد الله 7: «قرأ رجل علي أمير المؤمنين 7: Γ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُعْصِرُونَ^۲ Φ على البناء للفاعل، فقال: و يحك، أي شىء يعصرون، يعصرون الخمر؟! قال الرجل: يا أمير المؤمنين، كيف أقرأها؟ فقال: إنما نزلت وفيه يُعْصِرُونَ^۲ أى يمطرون بعد سنى المجاعة، والدليل على ذلك، قوله: Γ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا^۲. سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۳؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۵؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۴۶.

۳. عن الباقر 7... يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ يَنْزِلُ مِنْ بِلَادِهَا حَيْثُ يَهُوَى لِاسْتِيْلَائِهِ عَلَى جَمِيعِهَا وَ قَرِئَ نِشَاءً بِالنُّونِ نَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ بَلْ نُوَفِّي أَجُورَهُمْ عَاجِلًا وَ أَجَلًا وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ الشَّرْكَ وَ الْفَوَاحِشَ لِعَظْمِهِ وَ دَوَامِهِ. محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۹.

مجهول می باشد.^۱ در کتاب الدرالمثور نیز این قرائت در دو روایت از پیامبر 6 به نقل از ابن مسعود و عایشه آمده است^۲ و فقط در یک روایت از پیامبر 6 به نقل از عایشه، "کذبوا" با تشدید قرائت شده است.^۳

۳.۲. معنا شناخت

- ۱- در روایتی از امیرالمؤمنین 7 واژه "أُمَّة" در عبارت Γ وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ Φ از آیه ۴۵ را به معنای وقت تفسیر کرده اند.^۴
- ۲- در روایتی از امام باقر 7 "صواع" در آیه Γ قَالُوا نَفَقِدُ صُوعَ الْمَلِكِ Φ را به معنای ظرفی که از آن آب نوشیده می شود تفسیر کرده اند^۵ این واژه در کتب لغت نیز به همین معنا آمده است.^۶
- ۳- در روایتی از امام صادق 7 واژه "عرش" در عبارت Γ وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَيْهِ الْعَرْشِ Φ به معنای سریر تفسیر شده است.^۷
- ۴- و راغب در مفردات می گوید: چیزی است که شادمانه بر آن می نشینند (تخت) زیرا سریر برای منعمین است.^۸

-
۱. Γ حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا Φ قرأ أهل الكوفة و أبو جعفر "كُذِّبُوا" بالتخفيف و هي قراءة علي و زين - العابدین و محمد بن علی و جعفر بن محمد... فضل بن حسن، طبرسی، پیشین، ج ۵، ص ۴۱۳.
 ۲. و أخرج ابن مديويه من طريق عمرة عن عائشة عن النبي 6 قرأ Γ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا Φ مخففة. جلال الدين، سيوطي، پیشین، ص ۴۱. و أخرج ابن مردويه من طريق أبي الأحوص عن ابن مسعود رضی الله عنه قال حفظت عن رسول الله 6 في سورة يوسف Γ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا Φ خفيفة. جلال الدين، سيوطي، پیشین، ص ۴۱.
 ۳. و أخرج ابن مردويه من طريق عروة عن عائشة ان النبي 6 قرأ Γ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا Φ بالتشديد. جلال الدين، سيوطي، پیشین، ص ۴۱.
 ۴. عن أمير المؤمنين 7: Γ وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ Φ أي بعد وقت. محمد بن شاه مرتضى، فیض کاشانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۴؛ علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۴۵.
 ۵. عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر 7 قال: سمعته يقول صواع الملك طاس الذي يشرب فيه. سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸؛ محمد بن شاه مرتضى، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۴۵؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۵.
 ۶. حسين بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «صوع».
 ۷. عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله 7 في قول الله: Γ وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَيْهِ الْعَرْشِ Φ قال: «العرش: السرير». سيد هاشم هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۸؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۹۷، ح ۸۵؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۰.

۴- در روایتی از امام صادق 7 "يُعْصِرُونَ" به معنای "يمطرون" آمده است.^۲ یعنی بر آنها باران باریده می‌شود. در مفردات راغب نیز این واژه به همین معنا آمده است.^۳

۳.۳. تاویلی

الف) تاویل امیر به اطعام علم

ذیل آیه ۶۵ سوره یوسف پیرامون عبارت Γ وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا Φ ، طی دو روایت از امام باقر 7^۴ و دو روایت از امام صادق 7^۵ و یک روایت از امام رضا 7^۶ دلیل لقب "امیرالمؤمنین" برای امام علی 7 را چنین بیان نموده‌اند که، آن حضرت علم را

۱. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «سرر».

۲. عن محمد بن علی الصیرفی عن رجل عن أبي عبدالله 7: Γ عَامٌ فِيهِ يُعَاتُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ Φ بالياء يمطرون. محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۰؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۸؛ محمد بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۳۶؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۳۰.

۳. حسین بن محمد، راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «عصر».

۴. عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر 7 قال قلت له: جعلت فداك - لم سمي أمير المؤمنين أمير المؤمنين قال لأنه يديرهم العلم أ ما سمعت كلام الله Γ وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا Φ . محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۴؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۸؛ محمد بن علی، ابن بابویه، معانی الاخبار، ص ۶۳ ح ۴.

وَ حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحِ الضَّبِّيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادِ القَصْرِيِّ، عَنْ تَمِيمِ بْنِ بَهْلُولٍ، عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 قَالَ: قُلْتُ لَهُ: لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ 7 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: «لأنَّ مِيرَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ، وَ هُوَ كَانَ يَمِيرُهُمُ العِلْمَ». حسن بن

سلیمان بن محمد، حلی، مختصر البصائر، تحقیق مشتاق مظفر، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۱ق، چاپ اول، ص ۲۱۱.

۵. أَبَانُ بْنُ الصَّلْتِ عَنِ الصَّادِقِ 7 سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّمَا هُوَ مِنْ مِيرَةِ العِلْمِ وَ ذَلِكَ أَنَّ العُلَمَاءَ مِنْ عِلْمِهِ امْتَارُوا وَ مِنْ مِيرَتِهِ اسْتَعْمَلُوا سُلْمَانَ سَأَلَ النَّبِيَّ 6 فَقَالَ إِنَّهُ يَمِيرُهُمُ العِلْمَ يَمْتَارُ مِنْهُ وَ لَا يَمْتَارُ مِنْ أَحَدٍ. محمد بن علی، ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ص ۵۵.

حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ العَلَوِيِّ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي الحَسَنُ بْنُ خُرَّزَادٍ [خُرَّزَاد] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الفُرَاتِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ 7 قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لِمَ سُمِّيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ 7 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ العِلْمَ أ مَا سَمِعْتُ كِتَابَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ Γ وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا Φ . محمد بن علی، ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۱.

به مؤمنان اطعام می فرمودند. در واقع همانطور که منظور از Γ وَ نَمِيرُ أَهْلِنَا Φ تهیه مواد غذایی و اطعام خانواده است منظور از "امیرالمؤمنین" اطعام لم به مؤمنان است.

(ب) تأویل "سبیل" به ولایت اهل بیت (ع)

در روایتی از امام صادق 7 ذیل آیه ۱۰۸ سوره یوسف پیرامون عبارت Γ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَهَ اللَّهِ عَلَيْهِ بَصِيرَةٌ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي Φ منظور از "سبیل" ولایت اهل بیت: دانسته شده است که هر کس آن را انکار کند گمراه می گردد.^۲

۳.۴. تطبیقی

الف) عزیز (پادشاه) مصداقی برای "رب"

امام صادق 7 در پاسخ سماعه که از ایشان پیرامون رب در آیه Γ ارْجِعْ إِلَهُ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النُّسُوءِ Φ سوال نمود، فرمودند: یعنی عزیز.^۳

آنچه مسلم است این است که رب تنها به معنای عزیز نمی باشد بلکه عزیز یکی از مصداق رب است چون او نیز به تربیت زیر دستان خود می پردازد.

۱. الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ 7 لِمَ سَمِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ 7 قَالَ لِأَنَّهُ يَمِيرُهُمُ الْعِلْمَ أَمَا سَمِعْتَ فِي كِتَابِ اللَّهِ Γ وَ نَمِيرُ أَهْلِنَا Φ . محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۳۷، ص ۲۹۳.

۲. فَرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ [رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ] قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَادٍ بْنِ عَمْرٍو الْخَطَّاطُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْهَيْثَمِ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [7] فِي هَذِهِ الْآيَةِ Γ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي Φ قَالَ هِيَ [هُوَ] وَ اللَّهُ وَ لَأَيُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يَنْكِرُهُ أَحَدٌ إِلَّا ضَالٌّ وَ لَا يَنْتَقِصُ عَلَيْنَا [7] إِلَّا ضَالٌّ فرات بن ابراهیم، کوفی، تفسیر فرات/ الکوفی، تحقیق محمد کاظم، تهران، مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامي، ۱۴۱۰ق، چاپ اول، ص ۲۰۱.

۳. عن سماعة قال سألته [أبي عبد الله 7] عن قول الله Γ ارْجِعْ إِلَهُ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النُّسُوءِ Φ قال: يعني العزيز. محمد بن مسعود، عياشي، پیشین، ص ۱۸۰؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۵.

ب) اعلام وجود توانایی در خود، مصداق عملکرد حضرت یوسف (ع)

به حضرت صادق 7 عرض شد آیا جایز است، شخص از خود تعریف کند؟ فرمودند: آری وقتی مجبور شود مگر نشنیده‌ای سخن یوسف را که فرمود: Γ اَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي خَفِيضٌ عَلَيْهِمْ Φ مرا متصدی گنجینه‌های خود قرار ده من مردی نگهدار و با اطلاع^۱ با توجه به این روایت هر کس توانایی‌های خاصی داشته که برای جامعه و آینده آن مفید باشد لازم است خود را معرفی نماید تا از وی برای انجام آن کار بهره برده شود و در واقع او، مصداق این عملکرد حضرت یوسف 7 خواهد بود.

ج) کشاورزان مصداق "الْمُتَوَكِّلُونَ"

امام صادق 7 در تفسیر آیه Γ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ Φ فرمود: مقصود زارعان و کشاورزان هستند، بدون شک متوکلان به خداوند تنها زارعان و کشاورزان نیستند بلکه امام 7 خواسته است به آنها بیاموزد که علاوه بر انجام مراحل مختلف کشاورزی باید امور را به خدا واگذار نمایند. لذا ایشان یکی از مصادیق توکل کنندگان به خدا می-باشند.

د) جهل عالم مصداق جهل برادران حضرت یوسف (ع)

۱. قال سليمان قال سفیان: قلت لأبي عبد الله 7: [ما] يجوز أن يركب الرجل نفسه - قال: نعم إذا اضطر إليه، أما سمعت قول يوسف: Γ اَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي خَفِيضٌ عَلَيْهِمْ Φ وقول العبد الصالح: Γ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ Φ . محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۱۸۱.

۲. عن الحسن بن ظریف عن محمد عن أبي عبد الله 7 في قول الله: Γ وَ عَلَهُ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ Φ قال الزارعون. محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۲۲۲؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۱؛ محمد بن علی، ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۵۳.

در مجمع البیان از امام صادق 7 روایت شده است: هر گناهی را بنده مرتکب شود اگرچه عالم باشد، اما هنگامی که گناه و معصیت خدا به ذهنش خطور کند جاهل است، همان طور که یوسف به برادرانش چنین گفت: Γ هَلْ عَلَّمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ Φ و آنها را به جهل نسبت داد چون گناه بر نفس آنان خطور کرده بود.^۱

عالم بودن در این روایت به معنای عالم به احکام بودن است و جاهل، منظور کسی نیست که علم نداشته باشد بلکه منظور کسی است که از عقل عملی خود استفاده نکرده است به همین دلیل امام می‌فرماید: هر گناهی را بنده مرتکب شود اگرچه عالم باشد، اما هنگامی که گناه و معصیت خدا به ذهنش خطور کند جاهل است. زیرا بسیار دیده می‌شود که با وجود علم به مسأله‌ای باز هم انسان دچار معصیت می‌شود و در این حال مصداقی برای این خطاب Γ هَلْ عَلَّمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ Φ قرار می‌گیرد. لازم به ذکر است که عامل این جهل شدیداً مورد عتاب قرار می‌گیرد مگر آنکه توبه کند و در خواست عفو نماید و با توبه وی موافقت شود مانند برادران حضرت یوسف 7.

هـ) تطبیق آزار و اذیت قریش نسبت به پیامبر اکرم (ص) با آزار برادران حضرت یوسف (ع)

در کتاب الدرالمنتور سه روایت پیرامون آیه Γ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ Φ آمده است و هر سه حاکی از آن است که، پیامبر 6 پس از فتح مکه به آنان که ایمان نیاورده بودند و انتظار گذشت از آن حضرت داشتند، امان دادند و آیه فوق را برای‌شان تلاوت فرمودند.^۲ در واقع آنان که در مکه بودند (اعم از قریشیان و سایر

۱. فی مجمع البیان و روی عن أبي عبد الله 7 انه قال: كل ذنب عمله العبد و ان كان عالما فهو جاهل حين خاطر بنفسه في معصية ربه، فقد حكى الله سبحانه قول يوسف لإخوته: Γ هَلْ عَلَّمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ Φ فنسبهم الى الجهل لمخاطرتهم بأنفسهم في معصية الله. عبدعلى بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۶۰؛ محمد بن محمدرضا، قمی مشهدی، پیشین، ص ۳۶۳.

۲. و أخرج أبو الشيخ عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال لما استفتح رسول الله 6 مكة التفت إلى الناس فقال ما ذا تقولون و ما ذا تظنون قالوا ابن عم كريم فقال Γ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ Φ . جلال الدين، سيوطی، پیشین، ص ۳۴.

و اخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضى الله عنهما ان رسول الله 6 لما فتح مكة صعد المنبر فحمد الله و اثنى عليه ثم قال يا اهل مكة ما ذا تقولون قالوا نظن خيرا و نقول خيرا ابن عم كريم قد قدرت قال فاني أقول كما قال أخى يوسف Γ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ Φ . جلال الدين، سيوطی، پیشین، ص ۳۴.

قبایل) که با جنگ‌ها و توطئه‌هایشان بر علیه پیامبر 6 دائماً باعث آزار ایشان و مسلمانان می‌شدند مانند برادران حضرت یوسف 7 بودند که وی را بسیار آزرده‌اند اما با گذشت و بزرگواری حضرت یوسف 7 از کرده‌ی خود شرمسار شدند. پیامبر 6 نیز با آنان که موجب آزار و اذیت‌شان شده بودند همین گونه رفتار نمودند و همین آیه را برایشان قرائت نمودند.

(و) اعتراف کنندگان به امامت، از فرزندان حضرت زهرا(س)

در روایتی از امام صادق 7 آمده است: هر یک از فرزندان و نسل حضرت فاطمه 3 که از دنیا برود بی گمان به امامت امام زمان خود اعتراف می‌کند، همانطور که فرزندان یعقوب به امامت و بزرگی آن حضرت اقرار کردند، وقتی که گفتند: Γ تَاللّٰهِ لَقَدْ اَثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا Φ یعنی به خدا سوگند به یقین خدا تو را بر ما برگزید. ^۱ پس هر کدام از فرزندان حضرت فاطمه 3 مصداقی از گویندگان این سخن می‌باشند.

(ز) امامان (ع) مصداق پیروی کنندگان از حضرت رسول اکرم (ص)

و اخرج البيهقي في الدلائل عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله 6 لما فتح مكة طاف بالبیت و صلى ركعتين ثم أتى الكعبة فأخذ بعضادتي الباب فقال ما ذا تقولون و ما ذا تظنون قالوا نقول ابن أخ و ابن عم حلیم رحيم فقال أقول كما قال يوسف Γ لا تَتْرِبَ عَلَيكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ Φ فخرجوا كأنما نشروا من القبور فدخلوا في الإسلام. جلال الدين، سيوطي، پیشين، ص 34.

۱. عن المفضل بن عمر عن أبي عبد الله 7 قال ليس رجل من ولد فاطمة يموت و لا يخرج من الدنيا- حتى يقر للإمام بإمامته، كما أقر ولد يعقوب ليوسف حين قالوا Γ تَاللّٰهِ لَقَدْ اَثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا Φ . محمد بن مسعود، عياشي، پیشين، ص 193؛ عبدعلي بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشين، ص 452؛ محمد بن محمدرضا، قمی مشهدی، پیشين، ص 363؛ سيد هاشم بن سليمان، بحرانی، پیشين، ج 3، ص 190.

شش روایت از امام باقر⁷ و یک روایت از امام صادق⁷ شاهد بر این است که: منظور از "مَنْ اتَّبَعَنِي" در آیه Γ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَهَ اللَّهِ عَلَيْهِ بَصِيرَةٌ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي Φ حضرت علی⁷ می باشد. همچنین در روایتی از امام جواد⁷ و

۱. و فی روایة اَبی الجارود: عن اَبی جعفر⁷ فی قوله: Γ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي Φ، فقال: «یعنی نفسه، و من اتبعه علی بن اَبی طالب⁷». علی بن ابراهیم، قمی، پیشین، ص ۳۵۸؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۴؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۷۷.

عن إسماعیل الجعفی، قال: قال أبو جعفر⁷: Γ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي Φ. قال: فقال: «علی بن اَبی طالب⁷ خاصة» و إلا فلا أصابتني شفاعة محمد⁶. محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۲۰۰؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۴.

ابن الفارسی فی (الروضة): قال: قال الباقر⁷: Γ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي Φ. قال: «علی اتبعه». محمد بن احمد، قتال نیشابوری، پیشین، ص ۱۰۵؛ عبید الله بن عبدالله، حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تصحیح محمدباقر محمودی، تهران، التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، مجمع إحياء الثقافة الإسلامیة، ۱۴۱۱ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۳۹۱ و ۳۹۲؛

سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۵؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۷۶. فَرَأَتْ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ [قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي] الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ نَجْمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ⁷ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي Φ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ⁷. فرات بن ابراهیم، کوفی، پیشین، ص ۲۰۲.

فَرَأَتْ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ [قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ تَسْنِيمٍ الْحَجَّالُ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ حُمَيْدٍ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ⁷ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ [تَعَالَى] قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي Φ قَالَ مَنْ اتَّبَعَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ⁷. فرات بن ابراهیم، کوفی، پیشین، ص ۲۰۲.

فَرَأَتْ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَزِيْعٍ مُعَنَّأً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ⁷ قَالَ لَا نَالَتْنِي شَفَاعَةُ جَدِّي إِنْ لَمْ يَكُنْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي [أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ] عَلِيٍّ [بْنِ أَبِي طَالِبٍ] [7] قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ Φ. فرات بن ابراهیم، کوفی، پیشین، ص ۲۰۲.

۲. عن علی بن ابراهیم، عن اَبیه، عن بکر بن صالح، عن القاسم بن بريد، عن اَبی عمرو الزبیری، عن اَبی عبدالله⁷، فی قوله تبارک و تعالی: Γ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي Φ. قال: «یعنی علیا⁷ اول من اتبعه علی ایمان به و التصدیق له بما جاء به من عند الله عز و جل، من الأمة التي بعث فيها و منها و إليها قبل الخلق، ممن لم يشرك بالله قط، و لم يلبس إيمانه بظلم و هو الشرك». محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۴، ح ۱؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۴.

۳. عن علی بن ابراهیم، عن اَبیه، قال: قال علی بن حسان لأبي جعفر⁷: يا سيدي، إن الناس ينكرون عليك حدائثه سنك. فقال: «و ما ينكرون من ذلك؟ لقد قال الله عز و جل لنبيه⁶: Γ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي Φ فو الله ما تبعه إلا علی⁷ و له تسع سنين، و أنا ابن تسع سنين». محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۸؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۴؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۷۶.

روایت دیگری از امام هادی^{۱۷} در پاسخ مردمی که به کمی سن آنها برای امامت اعتراض می‌کنند با اشاره به این آیه می‌فرماید: منظور از عبارت "مَنْ اتَّبَعَنِي" حضرت علی^۷ بودند که در آن زمان فقط نه سال سن داشتند و به این ترتیب کمی سن خود را در تبعیت از نبوت بلامانع دانسته‌اند.

در روایت دیگری از امام باقر^۷ «مَنْ اتَّبَعَنِي» را حضرت علی^۷ و اوصیاء پس از وی معرفی نموده‌اند.^۲ آنچه در روایات فوق پیرامون تبعیت از رسول اکرم^۶ آمد چه مقصود حضرت علی^۷ باشد و چه سایر ائمه: همگی مصادیق اکمل "مَنْ اتَّبَعَنِي" در آیه ۱۰۸ سوره می‌باشند.

ح) مشرکان عرب و اهل کتاب مصداق "وَهُمْ مُشْرِكُونَ"

در روایتی منسوب به امام رضا^۷ به نقل از امام صادق^۷ بیان می‌دارند که، منظور از مشرکان در آیه "وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ" دو گروه می‌باشند. یکی مشرکان عرب که برای خدا شریک قائل بودند و دیگری اهل کتاب که ابتدا به معاد و تورات و انجیل ایمان آوردند و اما با انکار قرآن و پیامبری حضرت محمد^۶ شرک ورزیدند.^۳

۱. علی بن ابراهیم، قال: حدثني أبي، عن علي بن أسباط، عن أبي الحسن الثاني^۷ قال: قلت: جعلت فداك، إنهم يقولون في حادثة سنك، قال: «ليس شيء يقولون، إن الله تعالى يقول: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي فَوَلِّ اللَّهُ مَا كَانَ اتَّبَعَهُ إِلَّا عَلَى (عليه السلام) و هو ابن تسع سنين، و مضى أبي و أنا ابن تسع سنين، فما عسى أن يقولوا؟! إن الله يقول: "إِنَّمَا وَرَبُّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ إِلَى قَوْلِهِ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا"». محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۲۰۰؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۵؛ محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۵، ص ۱۰۱، ح ۲.
۲. محمد بن یعقوب: عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن الأحول، عن سلام بن المستنير، عن أبي جعفر^۷، في قوله تعالى: "إِنَّمَا هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي"، قال: «ذلك رسول الله^۶ و أمير المؤمنين و الأوصياء من بعدهما:». محمد بن يعقوب بن اسحاق، كليني، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۵، ح ۶۶؛ عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۷۶؛ محمد بن مسعود، عیاشی، پیشین، ص ۲۰۱؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۵.
۳. دارم بن قبيصة عن علي بن موسى الرضا عن أبيه عن جده أبي عبدالله: «انها نزلت "وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ" في مشركي العرب إذا سئلوا: من خلق السموات والأرض و ينزل القطر؟ قالوا: الله ثم هم بشركون و كانوا يقولون في تلبيتهم: لبيك لا شريك لك، الا شريك هو لك تملكه و ما ملك و ثالثها انهم أهل الكتاب آمنوا بالله و اليوم الآخر و التوراة و الإنجيل ثم أشركوا بإنكار القرآن و انكار نبوة نبينا^۶. عبدعلی بن جمعة، العروسی الحویزی، پیشین، ص ۴۷۶.

۳.۵. تفسیری

از مجموع روایات بررسی شده ذیل سوره یوسف ۱۷۳ روایت شامل این گونه می‌باشد، که این روایات در فصل دوم مورد بررسی قرار گرفت. لذا از ذکر مجدد آنها در این فصل صرف نظر گردید.

جمع‌بندی فصل

با بررسی روایات تفسیری موجود در کتب تفسیر روایی مشاهده می‌گردد که این روایات به گونه‌های مختلفی قابل تقسیم می‌باشند و این گونه‌ها عبارتند از: روایت سوره شناخت که شامل فضایل سوره و خواص آنها، اختلاف قرائات و سبب‌های نزول هستند. معنا شناخت، تأویلی و تطبیقی. از ۲۱۳ روایت بررسی شده ذیل آیات مورد نظر ۱۷۳ روایت تفسیری، ۱۰ روایت سوره‌شناخت، چهار روایت معنا شناخت، شش روایت تأویلی و ۲۱ روایت تطبیقی می‌باشد. با دقت در آمار گونه‌ها مشاهده می‌گردد، بیشترین فراوانی روایات برای گونه‌ی تفسیری و بعد از آن برای گونه‌ی تطبیقی می‌باشد.

فصل چهار:

آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی

درآمد

این فصل از پژوهش حاضر عهده‌دار پاسخ‌گویی به این سؤال است که آموزه‌های هدایتی و پیام‌های مور تأکید آیات مورد نظر و روایتی که ذیل این آیات وارد شده است چیست؟ از آنجا که قرآن کتابی آسمانی است و برای هدایت بشر نازل شده است، بدون شک شامل آموزه‌هایی است که خداوند بوسیله آنها راه صحیح زندگی را به انسانها آموخته است و معصوم 7 نیز به علت اتصال به منبع علم الهی عهده‌دار تبیین آموزه‌هایی می‌باشد که فهم آنها برای یک انسان عادی از قرآن مشکل است. لذا آموزه‌های هدایتی آیات ۴۳ الی ۱۱۱ سوره یوسف و روایات نقل شده ذیل این آیات تحت عناوین زیر سامان یافته است.

۱- آموزه‌های اعتقادی

۲- آموزه‌های اخلاقی و تربیتی

۳- آموزه‌های اجتماعی

۴- آموزه‌های سیاسی

۵- آموزه‌های اقتصادی.

۶- آموزه‌های فقهی و حقوقی

۴-۱. آموزه‌های اعتقادی

۴.۱.۱. توحید

۴.۱.۱.۱. توحید و قدرت الهی

الف) خدا چنان قدرتی دارد که می‌تواند با یک رؤیا، پیامبری را از زندان و ملتی را از قحطی نجات بخشد. آیات ۴۷ و

عبارت «قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ... فَذَرَوْهُ... ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ...»^۱

ب) در جهان بینی الهی، هیچ کاری بدون پاداش نمی‌ماند. «لَا نُضِيعُ» تضييع حقوق مردم، یا از سر جهل است یا

بخل و یا ناتوانی و یا ... که هیچکدام درباره خداوند وجود ندارد. آیه ۵۶ عبارت «لَا نُضِيعُ»^۲

ج) اعطای حکومت، از شئون ربوبیت الهی است. آیه ۱۰۱ عبارت «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ»^۳

د) با مطالعه در آسمان ها و زمین، جلوه ها و نشانه های خدا را ببینید. آیه ۱۰۵ عبارت «وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ

وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهِ»

ه) انسان های لجوج نسبت به آیات الهی در پهنه هستی، بی توجه اند. آیه ۱۰۵ عبارت «وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ ... يَمُرُّونَ

عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»^۴

و) بیشتر مؤمنان به شرک خفی گرفتار می شوند. آیه ۱۰۶ عبارت «وَ مَا يُؤْمِنُ ... إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ»^۵

اکثر کسانی که ادعای ایمان به خداوند می کنند مشرک هستند آیه ۱۰۶ (وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ)

شرک به خداوند انواع مختلفی دارد: یکی از مهم ترین مصادیق شرک، شرک در طاعت است. و گناهانی را که مؤمنان

مرتکب می شوند در واقع شرک در اطاعت است چون آنان با ارتکاب معاصی شیطان را اطاعت نموده و به خداوند

۱. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، تفسیر قرآن مهر، سوره یوسف علیه السلام، قم، پژوهش های تفسیر و علوم

قرآن، ۱۳۸۵، اول، ص ۱۰۳.

۲. محسن قرآتی، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، ۱۳۸۳، یازده، ج ۶ ص ۱۰۹

۳. همان، ص ۱۶۵.

۴. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۸۱.

۵. همان، ص ۱۸۲.

شرک می ورزند و با شرک در عبادت در واقع غیر خدا را پرستش و عبادت می کنند. این که بگوییم اگر فلانی نبود کارمن زار بود و یا قسم به جان فلانی یا اگر خدا و فلانی نبودند اینها همه شرک از مصادیق شرک هستند^۱

۴.۱.۱.۲. مشیت الهی

الف) خواب های پادشاهان غیر الهی نیز ممکن است در بر دارندهی خبری سرنوشت ساز باشد. آیه ۴۳ عبارت «قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى ... أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ»^۲

ب) مشیت الهی، نظام دار و قانون مند است. آیه ۵۶ عبارت «نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا ... وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

ج) با آنکه همه چیز در گرو مشیت الهی است، اما خداوند حکیم است و بدون دلیل به کسی قدرت نمی دهد. آیه ۵۶ عبارت «وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

۴.۱.۲. نبوت و تبلیغ دین

الف) نبوت، از حکومت و سیاست جدا نیست، هم چنان که دیانت، از سیاست جدا نیست. آیه ۵۵ عبارت «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ»^۳

ب) مهمان نوازی از اخلاق انبیاست. آیه ۵۹ عبارت «خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»^۴

ج) ایمان و عصمت از اصلی ترین شروط نبوت هستند. و کسی که آلوده به گناه گردد نمی تواند به مقام پیامبری برسد لذا با بر فرمایش امام صادق ۷ فرزندان حضرت یعقوب ۷ به دلیل گناهانشان نسبت به پدر و برادر به این مقام دست نیافتند «إِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ بَعْدَ مَا صَنَعُوا بِيُوسُفَ أَذْنِبُوا، فَكَانُوا أَنْبِيَاءَ؟!»^۵

۱. مطابق روایات امام باقر و امام صادق. ذیل آیه ۱۰۶

۲. محمد علی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۹۷.

۳. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۰۷.

۴. محمد موحدی نژاد، سیمای مدیر موفق در سوره یوسف، تهران مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۹، اول، ص ۱۱۶.

۵. محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵، ص ۱۹۵

د) انبیا از طریق وحی، با غیب آشنا می‌شوند. آیه ۱۰۲ عبارت «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ»^۱

ه) پیامبران انسانهای دلسوزی هستند و پیامبر اسلام 9 دلسوز مردم بود. آیه ۱۰۳ عبارت «حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»^۲

و) رهبران و مبلغان دینی در هدایت مردم زیادتر از حد حریص نباشند، زیرا هیچ گاه همه آنها ایمان نخواهند آورد.

آیه ۱۰۳ عبارت «مَا أَكْثَرَ النَّاسَ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ»

ز) پیامبران در برابر تبلیغ دین خود، از آنها مزدی نمی‌خواهند. آیه ۱۰۴ عبارت «وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»

ح) ایمان نیاوردن گروهی از مردم، حتی اکثریت آنان در یک زمان و مکان نباید مبلغان دینی را دلسرد کرده و

مأیوس نماید. اگر در منطقه‌ای از زمین گروهی ایمان نیاوردند، در جای دیگر تبلیغ نمایند. آیه ۱۰۴ عبارت

«لِلْعَالَمِينَ»^۳

ط) پیامبران و کسانی که از آنان تبعیت می‌کنند وظیفه دارند مردم جهان را به سوی خدا فرا خوانند. آیه ۱۰۸

عبارت «أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ ... أَنَا وَمَنْ أَتَّبَعَنِي»

ی) رهبران و مبلغان دینی باید افرادی خالص و مخلص باشند. آیه ۱۰۸ عبارت «مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۴

ک) راه و هدف رهبران الهی روشن است و با صراحت اعلام می‌شود. آیه ۱۰۸ عبارت «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي»

ل) راه پیامبران و پیروان آنان بر مبنای بصیرت و آگاهی است. آیه ۱۰۸ عبارت «عَلَىٰ بَصِيرَةٍ»

م) در عرصه وحی، رادمردانی (از جنس بشر) گام نهاده اند. آیه ۱۰۹ عبارت «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا»^۵

ن) یکی از اهداف رسال انبیاء به کار انداختن عقل و فکر بشر است. آیه ۱۰۹ عبارت «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

ض) هرگاه رسولان الهی از ایمان آوردن مردم ناامید شوند، امداد الهی فرا می‌رسد. آیه ۱۱۰ عبارت «إِذَا اسْتَيْسَسَ

الرُّسُلُ ... جَاءَهُمْ نَصْرُنَا»

۱. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۶۸.

۲. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۷۸.

۳. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۵۷.

۴. همان، ص ۱۶۳.

۵. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۸۶.

۴.۱.۳. معاد

- الف) پادشاهی و حکومت نیز در برابر اجر اخروی ناچیز است. آیه ۵۷ عبارت «لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ...»
ب) امکانات مادی و حکومت ظاهری برای مردان خدا لذت آور نیست، آنچه برای آنان مطلوب و دوست داشتنی است آخرت است. آیه ۵۷ عبارت «وَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ»^۱
ج) معیار حق و باطل، تشخیص اکثریت نیست. آیه ۶۸ عبارت «أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۲
د) انسان باید عاقبت اندیش باشد.. آیه ۱۰۱ عبارت «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»
ه) ممکن است عذاب الهی یا رستخیز، به صورت ناگهانی آغاز شود. آیه ۱۰۷ عبارت «أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً»^۳

و) یاد قیامت، عامل تربیت است. آیه ۱۰۷ عبارت «تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ»^۴

ز) قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. آیه ۱۰۷ عبارت «غَاشِيَةٌ»^۵

ح) سرای آخرت برای پارسایان از (دنیا) بهتر است. آیه ۱۰۹ عبارت «وَأَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ»^۶

۴.۱.۴. قرآن

- الف) قصه‌های قرآن را اخبار غیبی بدانید نه افسانه واسطوره. آیه ۱۰۲ عبارت «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ»
ب) پیام قرآن جهانی است و مخصوص عده خاصی نیست. آیه ۱۰۴ عبارت «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»
ج) قرآن، هدایت محض است و در آن هیچ ضلالت و گمراهی وجود ندارد. آیه ۱۱۱ عبارت «هُدًى»

۱. محسن قرائتی، پیشین، ج ۶، ص: ۱۰۹

۲. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۲۵.

۳. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۸۳.

۴. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۷۵.

۵. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۶۲.

۶. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۸۷.

د) قصه های قرآن، واقعی، هدایتگر، مایه رحمت و مؤید کتاب های الهی پیشین است. آیه ۱۱۱ عبارت «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَ لَا كَانَ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۱

۴.۱.۵. سایر آموزه های اعتقادی

الف) در منابع روایی شیعه روایات فراوانی پیرامون تقیه آمده است و روایتی از پیامبر تقیه مختص به دین خدا می داند یعنی در تمام ادیان الهی تقیه امری مشروع است و با توجه به شرایط قابل اجرا می باشد. *إِنَّ التَّقِيَةَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ...*^۲ ذیل آیه ۷۰ عبارت «أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»

ب) دروغ مصلحت آمیز بلامانع است. پیامبر ۹ فرمودند: لا كذب على مصلح ثم تلا: «أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»^۳ توره در بیان مسائل مختلف در مواقع نیاز بلا مانع است. همانطور که مقصود یوسف از اتهام سرقت به برادران گویای این واقعیت بود که آنها (در گذشته) یوسف را از پدرش دزدیدند.^۴

ج) استرجاع نمودن بوسیله‌ی به زبان آوردن آیه *إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* فقط اختصاص به مسلمانان دارد. در حدیثی نبوی آمده است استرجاع به هیچ یک از امت‌های گذشته داده نشده بود و این کلمه فقط به امت حضرت محمد ۹ اعطا شده، است به همین دلیل حضرت یعقوب ۷ در مصیبت فراق یوسف فقط گفت: «يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ».° با توجه به توسل فرزندان حضرت یعقوب ۷ به پدر برای آموزش گناهان، می توان به اولیاء الهی برای این امر متوسل شد. آیه ۹۷ عبارت «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»

۴.۲. آموزه های اخلاقی و تربیتی

۱. همان، ص ۱۹۱.

۲. سلیم بن قیس الهمدانی، پیشین، ج ۲؛ ص ۷۰۳؛ محمد بن حسین، آقا جمال خوانساری، ج ۶؛ ص ۴۰۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۳ ح ۲۲؛ سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۷.

۴. سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۸.

۵. محمد باقر بن محمد تقی، مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۱۲، ص ۲۴۳.

الف) کار را باید به کاردان سپرد. (کارشناس تعبیر می کند، ولی غیر کارشناس می گوید خواب پریشان و غیرقابل تعبیر است.) آیه ۴۴ عبارت «ما نحن بتأویل الأحلام بعالمین»^۱

ب) نباید ناآگاهی خود را با بی ارزش کردن امور دیگران توجیه کنیم. آیه ۴۴ عبارت «قالوا أضغاث أحلام و ما نحن بتأویل الأحلام بعالمین»^۲

ج) رسیدن به مقام و موقعیت، گاه باعث می شود انسان ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی گردد. آیه ۴۵ عبارت «وَ اذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ»^۳

ه) خوبی ها، دیر یا زود اثر خود را نشان می دهند. آیه ۴۵ عبارت «اذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ»^۳

و) باید به سراغ استاد برویم، نه آنکه استاد را احضار کنیم. آیه ۴۵ عبارت «فَأَرْسِلُونِ»^۴

ز) قبل از درخواست، سزاوار است از کمالات شخص تجلیل شود. آیه ۴۶ عبارت «يُوسِّفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ»^۵

ح) سؤالات و مشکلات خود را با افراد راستگو و راست کردار درمیان بگذاریم. آیه ۴۶ عبارت «أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا...»^۵

ط) طرح و برنامه های سازنده خود را بدون منت و چشم داشت عرضه کنیم. آیه ۴۷ عبارت «قَالَ تَزْرَعُونَ»^۶

ی) امروز باید برای فردای بهتر کوشش کرد. آیه ۴۷ عبارت «تَزْرَعُونَ ... ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»^۶

ک) با تدبیر، به استقبال تقدیر برویم. آیه ۴۷ عبارت «فَدَرَوْهُ فِي سُنْبُلِهِ»^۶

ل) بعد از سختی و تنگی، آسانی و فراوانی است. آیه ۴۹ عبارت «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ»^۷

م) مردم را به آینده امیدوار کنیم تا بتوانند سختی ها را تحمل کنند. آیه ۴۹ عبارت «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ»^۷

۱. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۹۵.

۲. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۹۸.

۳. محسن قرائتی، پیشین، ص ۸۸.

۴. محمد موحدی نژاد، پیشین.

۵. محسن قرائتی، پیشین، ص ۸۹.

۶. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۹۷.

۷. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۰۱.

ن) آزادی، به هر قیمتی ارزش ندارد. اثبات بی‌گناهی مهم‌تر از آزادی است. آیه ۵۰ عبارت «ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْئَلُهُ»
ض) گناهان و مسائل اخلاقی را در لفافه و پوشش بگوییم. آیه ۵۰ عبارت «إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ»^۱
ف) خداوند به همه کیدها آگاه است و دوستان خود را از شر آنها حفظ می‌کند. آیه ۵۰ عبارت «إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ
عَلِيمٌ»

س) حقّ برای همیشه، مخفی نمی‌ماند و بالأخره روزی آشکار می‌گردد. آیه ۵۱ عبارت «الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ»
۲۷- وجدان‌ها، روزی بیدار شده و اعتراف می‌کنند. آیه ۵۱ عبارت «أَنَا رَاوِدْتُهُ»^۲

۲۸- آن گاه که خدا بخواهد، دشمن، خود وسیله‌ی نجات و رفع اتهام می‌شود. آیه ۵۱ عبارت «إِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ»^۳
از شکست‌ها عبرت بگیرید و با هوشیاری، اعتراف و اصلاح اشتباهات خود، راهی درست در زندگی برگزینید. آیه ۵۱
عبارت «قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِیْزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ»^۴
۳۰- هرگز خود را به پاکی مستائیم و تبرئه نکنیم. آیه ۵۳ عبارت «مَا أُبْرِئُ نَفْسِي»^۵

۳۱، شیطان، زندانی‌ان همه گواهی به کمال او می‌دهند، ولی خودش می‌گوید: آیه ۵۳ عبارت «مَا أُبْرِئُ نَفْسِي»^۶
نفس دارای مراتب مختلفی است و نفس اماره مرتبه‌ای از نفس است که انسان را به کارهای زشت فرمان می‌دهد و
انسان باید از رحمت الهی مدد گیرد و با این مانع تربیتی برخورد کند. آیه ۵۳ «وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِلَّا نَفْسًا لِّمَارَةِ
بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبُّهُ إِنَّ رَبَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»

- خطر هوای نفس جدی است، آن را ساده ننگرید. آیه ۵۳ عبارت «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» در آیه، چهار نوع تأکید
بکار رفته است. (ان، لام تأکید، صیغه‌ی مبالغه و جمله‌ی اسمیه)^۷

۱. محسن قرائتی، پیشین، ص ۹۶.

۲. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۰۴.

۳. محسن قرائتی، پیشین، ص ۹۶.

۴. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۰۷.

۵. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۰۶.

۶. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۰۶.

۷. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۰۰.

- ۳۳- انبیا با آنکه معصومند، اما غرائز انسانی دارند. آیه ۵۳ عبارت «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»
 مربی باید رحمت و بخشش داشته باشد. آیه ۵۳ عبارت «إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱
- ۲۱- پاکی، امانت، صداقت و عفاف، پادشاهان را نیز به تواضع وا می‌دارد. آیه ۵۴ عبارت «أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي»
 ۲۲- تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد. آیه ۵۴ عبارت «فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ»
- ۲۳- انسان صادق و امین حتی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. («لَدَيْنَا» شامل همه‌ی کارگزاران
 می‌شود) آیه ۵۴ عبارت «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ»^۲
- ۲۵- به هنگام ضرورت، بیان لیاقت و شایستگی خود، منافاتی با توکل و زهد و اخلاص ندارد. آیه ۵۵ عبارت «إِنِّي
 حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ»^۳
- ۲۶- بیان ویژگی‌های مثبت خویش برای تصدی امری که وظیفه دینی و انسانی است و جایز و شایسته می‌باشد. آیه
 ۵۵ عبارت «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ»^۴.
- ۲۶- رسیدن به حکومت و قدرت در دنیا، منافاتی با نیکوکاری و ایمان و تقوا ندارد. آیه ۵۶ عبارت «مَكَّنَّا لِيُوسُفَ ...
 أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۵
- ۱۷- به مسافران و کاروان‌هایی که وارد منطقه ما می‌شوند حتی در زمان نیاز و قحطی، احترام کنیم. آیه ۵۹ عبارت
 «خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»^۶
- ۱۹- هم رازداری لازم است و هم راستگویی. همان‌گونه که یوسف گفت: آیه ۵۹ عبارت «بِأَخٍ لَّكُم» و نگفت: برادر
 من، تا راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.^۷

۱. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۰۶.

۲. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۰۲.

۳. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۰۷.

۴. اکبر هاشمی رفسنجانی، تفسیرراهنما، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۴۵۲.

۵. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۰۹.

۶. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۱۶.

۷. همان، ص ۱۱۷.

۲۰- بدی‌ها را با خوبی پاسخ دهید. (حضرت یوسف 7 سهم برادران را کامل داد و درباره‌ی ظلمی که به او کرده بودند سخن نگفت) آیه ۵۹ عبارت «وَجَاءَ إِخْوَهُ يُوسُفَ ... أَوْفَى الْكَيْلَ»^۱

۲۳- بدی‌ها را با خوبی جبران کنید. (حضرت یوسف 7 حتی سرمایه برادران را نیز به آنها باز گرداند.) آیه ۶۲ عبارت «اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ»

۲۵- کمک به دیگران را حتی الامکان مخفیانه انجام دهید. آیه ۶۲ عبارت «فِي رِحَالِهِمْ»^۲

۲۶- از آنجا که احسان و خوبی در ذات انسان‌هاست لذا بهترین وسیله جذب افراد است. آیه ۶۲ عبارت «اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ ... يَرْجِعُونَ»

۲۸- برای گرفتن چیزی و یا جلب اعتماد کسی، از عواطف استفاده کنید. آیه ۶۳ عبارت «أَخَانَا»^۳

۳۰- یاد خاطرات تلخ گذشته، درس‌هایی برای آینده به انسان می‌دهد. آیه ۶۴ عبارت «أَمَنْكُمُ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ»

(یعنی من یک بار در گذشته شما را بر برادرش امین دانستم و دیدید که چه شد.)^۴

۳۱- کسی که سابقه تخلف دارد نمی‌توان فوراً به او اعتماد کرد. آیه ۶۴ عبارت «قَالَ هَلْ ءَامَنْكُمُ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُمْ عِلَّةَ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ»

۳۳- بر عوامل ظاهری و مادی هر چند فراوان باشند تکیه نکنیم، تنها بر خدا توکل کنیم. آیه ۶۴ عبارت «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا»^۵

۳۷- محکم‌کاری‌های قانونی و حقوقی، ما را از توکل به خداوند غافل نکند. آیه ۶۶ عبارت «اللَّهُ عَلَىٰ مَا

نَقُولُ وَكَيْلٌ»^۶

۴۴- در امور بسیار مهم، تنها خواص را باید در جریان گذاشت. آیه ۶۹ عبارت «إِنِّي أَنَا أَخْوَكُ»

۱. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۱۱.

۲. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۱۹.

۳. محمد موحدی نژاد، سیمای مدیر موفق در سوره یوسف، ص ۱۲۰.

۴. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۱۷.

۵. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۲۱.

۶. همان، ص ۱۲۳.

۵۳- گاه برای رسیدن به هدف باید زخم زبان‌ها را تحمل کرد. آیه ۷۷ عبارت «سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ»

- رازداری یکی از اصول اخلاقی است. آیه ۷۷ عبارت «فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ»

۵۸- باور و توجه به عالمانه و حکیمانه بودن افعال الهی، آدمی را به صبر و شکیبایی در حوادث دشوار وادار می‌کند.

آیه ۸۳ عبارت «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ، إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۱

بنا بر آنچه در منابع روایی شیعه آمده است صبر انواع مختلفی دارد. صبر جمیل بهترین نوع صبر است که و خداوند

پاداش بسیار نیکویی را در ازاء آن به انسان عطا می‌کند. همان‌گونه که به حضرت یعقوب 7 عطا نمود. در روایتی از

امام هادی 7 آمده است: صبر جمیل صبری است که در آن هیچ گونه شکایتی نباشد.^۲ یعنی در برابر همه‌ی

مشکلات ایستادگی کند بی‌آنکه به کسی جز خداوند شکوه‌ای نماید.

بنابر روایتی از پیامبر 9 در منابع تفسیر روایی اهل سنت ذیل آیه (إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ) کسی

که گرفتاری خود را به مردم بگوید و انتشار دهد از صابران نیست،^۳

با توجه به روایتی از امام صادق 7 می‌توان گفت: افرادی که به محتاجان قرض می‌دهند و ناتوانان را یاری می‌کنند

جزء محسنین هستند.^۴ «قَالَ كَانَ {يُوسُفُ} يُوسَعُ الْمَجْلِسَ وَ يَسْتَقْرِضُ لِلْمُحْتَاجِ وَ يُعِينُ الضَّعِيفَ.»

- فرو بردن خشم، از صفات مردان الهی و کاری شایسته است. آیه ۸۴ عبارت «فَهُوَ كَظِيمٌ»^۵

هرگز نباید از رحمت الهی نا امید شویم آیه ۸۷ عبارت «لَا تَأْسُؤْا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ»

۶۴- صبر و تقوا، زمینه عزت است. آیه ۹۰ عبارت «مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ...»^۶

فتوت در آن است که راه عذر به خطاکار تلقین شود. «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»^۱

۱. همان، ص ۱۳۷.

۲- عبدعلی بن جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ص: ۴۵۲.

۳. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص: ۳۱

۴- سید هاشم بن سلیمان، بحرانی، پیشین، ج ۳، ص: ۱۹۰

۵. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۳۷.

۶. همان، ص ۱۴۱.

- ۶۵- اعتراف به خطا باعث می‌شود زمینه را برای عفو و بخشش فراهم گردد زیرا دیگران متوجه می‌شوند شخص خطاکار به اشتباه خود پی برده و گاه، دیگر آن را تکرار نمی‌کند... آیه ۹۱ عبارت «إِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»
- ۶۶- از اصول مروت و جوان مردی این است که وقتی خلافکار اعتراف کرد، اعترافش را پذیرفت و او را خجل نکرد. آیه ۹۲ عبارت «إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ لَا تَتْرِبَ عَلَيَّكُمْ»
- ۶۷- همه‌ی مردم ظرفیت شنیدن حقایق را ندارند و آنها را به خوبی درک نمی‌کنند و گاه نسبت بی‌خردی به گوینده می‌دهند. آیه ۹۴ عبارت «لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ»
- ۶۸- پدر نباید کینه‌توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. آیه ۹۸ عبارت «أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ»^۲
- ۶۹- در هر مقامی هستید به والدین خود احترام بگذارید و آنها را از خود برتر بالاتر بدانید. «رَفَعَ أَبْوَيْه» برادران و اعضای یک خانواده، باید بدانند شیطان به دنبال اختلاف میان آنهاست. آیه ۱۰۰ عبارت «مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي»^۳
- برای سپاسگزاری از نعمت‌ها، سجده شکر به جا آورید. آیه ۱۰۰ عبارت «...سُجِّدًا»^۴
- قبل از دعا کردن، خدا را با نام‌های نیکوی مناسب ستایش کنید. آیه ۱۰۱ عبارت «أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۵
- ۷۱- سیر و سیاحت در زمین و آگاهی از تاریخ گذشتگان و درس عبرت گرفتن، برای هدایت و تربیت بسیار کارگشااست. آیه ۱۰۹ عبارت «أَفَلَمْ يَسِيرُوا ... فَيَنْظُرُوا»^۶
- ۷۲- گفتار راست و واقعی، تأثیر عمیق دارد. آیه ۱۱۱ عبارت «عِبْرَةٌ ... مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى»^۷

۱. محسن، قرائتی، پیشین، ج ۶، ص: ۱۴۶

۲. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۴۹.

۳. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۶۳.

۴. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۷۴

۵. همان ص ۱۷۶.

۶. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۶۴.

۷. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۶۶.

۷۳- در سرنوشت حضرت یوسف و سایر پیامبران الهی : درسها فراوانی برای عبرت گرفتن وجود دارد. آیه ۱۱۱ عبارت

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ»

۴.۳. آموزه های اجتماعی:

۴.۳.۱. مدیریت

الف) شرایط یک مدیریت کارآمد در جامعه: ۱- اعتماد مردم. آیه ۳۶ عبارت «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» ۲- صداقت آیه ۴۶ عبارت «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ» ۳- علم و دانایی آیه ۳۷ عبارت «عَلَّمَنِي رَبِّي» ۴- پیش بینی صحیح آیه ۴۷ عبارت «فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ» ۵ اطاعت مردم. زیرا مردم طرح یوسف را اجرا کردند.^۱

ب) برنامه ریزی بلند مدت برای مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه، لازمه مدیریت کشور است. آیه ۴۷ عبارت «تَزْرَعُونَ ... فَذَرُوهُ ... إِلَّا قَلِيلًا»^۲

ج) مدیریت و کنترل بر روند تولید و توزیع، در شرایط بحرانی ضروری است. آیه ۴۷ عبارت «تَزْرَعُونَ ... فَذَرُوهُ...»
د) زمان، عنصر بسیار مهمی در برنامه ریزی و مدیریت است. آیه ۴۷ عبارت «سَبَّحَ سَبِّينَ»^۳
ه) دانش و توان دو شرط اساسی برای مدیریت و تصدی وزارت. آیه ۵۵ عبارت «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»^۴

ز) مدیریت صحیح حضرت یوسف 7 موجب شد در زمان قحطی نه تنها مشکلی برای مردم مصر پیش نیاید بلکه به اطراف نیز کمک کند. آیه ۵۹ عبارت «جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ»^۵

ح) در مدیریت، هم محبت لازم است و هم تهدید. اول مژده و محبت «أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» بعد تهدید و اولتیماتوم. آیه ۶۰ عبارت «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي»^۱

۱. محسن قرائتی، پیشین، ص ۹۳.

۲. همان ص ۹۱.

۳. همان.

۴. اکبر هاشمی رفسنجانی. پیشین، ص ۴۵۲.

۵. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۱۶.

ط) در تهدید لازم نیست که مدیر تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. آیه ۶۰ عبارت «فَلَا كَيْلَ لَكُمْ» (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند).^۲

۴.۳.۲. سایر آموزه های اجتماعی

الف) از متخصصان زندانی در زمینه تخصص آنها استفاده کنید. آیه ۴۶ عبارت «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا...»^۳ (ب) برای نجات جامعه بایستی از مشکلات شخصی چشم پوشید. (یوسف از زندانی بودن خود که مسئله‌ی شخصی است، سخنی نگفت، بلکه به فکر حل مشکل مردم بود) آیه ۴۷ عبارت «قَالَ تَزْرَعُونَ»^۴

ج) مردان خدا، باید برای رفاه مردم فکر کنند و طرح دراز مدت و کوتاه مدت داشته باشند. آیه ۴۷ عبارت «قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ»^۵

د) مردم را نسبت به شدايد و سختی‌های آینده آگاه کنیم تا آمادگی مقابله با آن را داشته باشند. آیه ۴۸ عبارت «ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ»^۶

ه) برای استفاده از مغزهای متفکر (بویره در شرایط بحرانی) درنگ جایز نیست. آیه ۵۰ عبارت «وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتُونِي بِهِ»^۷

ز) در هنگام ضرورت اید داوطلب مسئولیت‌های حساس شد. آیه ۵۵ عبارت «قَالَ اجْعَلْنِي...»

ح) برای درخواست کمک و مساعدت، فرهنگ خاصی لازم است: ۱- تجلیل از کمک کننده. «أَيُّهَا الْعَزِيزُ»^۲ بیان حال و نیاز خود. «مَسْنَا وَ أَهْلْنَا الضَّرُّ»^۳ کمبود بودجه (فقر مالی). «بِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ»^۴ ایجاد انگیزه در کمک کننده. «وَوَصَدَّقُوا عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»

۱. همان، ص ۱۱۷.

۲. همان، ص ۱۱۸.

۳. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۰۱.

۴. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۹۹.

۵. محسن قرائتی، پیشین، ص ۹۱.

۶. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۰۰.

۷. همان، ص ۱۰۲.

ط) علم و آگاهی، مایه‌ی برتری است. آیه ۷۶ عبارت «تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ ... وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»^۱
ی) تحسن یکی از شیوه‌های قدیمی در روابط اجتماعی انسان‌هاست. آیه ۸۰ عبارت «فَلَنْ أُبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي...»^۲

ک) در پیمان‌ها و تعهدات، باید برای حوادث پیش‌بینی نشده تبصره‌ای باز کرد. آیه ۸۱ عبارت «وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ...»^۳
ل) «امنیت» شرط مهم یک منطقه‌ی مسکونی است. آیه ۹۹ عبارت «أَمِينٌ»^۴

۴.۴. آموزه‌های سیاسی

۴.۴.۱. حکومت و حاکمان

- الف) حاکمان نیاز به مشورت افراد خبره در امور مختلف دارند. آیه ۴۳ عبارت «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَتُونِي»^۵
ب) حکومت‌ها نیازمند نظرات دانشمندان و نخبگان هستند. آیه ۴۶ عبارت «أَفْتِنَا»^۶
ج) مدیریت بحران و اداره جامعه در شرایط حاد و دشوار از وظایف اصلی حکومت است. آیه ۴۷ عبارت «قَالَ تَزْرَعُونَ...»^۷
د) حکومت‌ها باید قحطی و خشکسالی را پیش‌بینی کنند و در ایام فراخی با تدبیر از فشار مشکلات بکاهند. آیه ۴۷ عبارت «تَزْرَعُونَ...»^۸
ه) به کسی که اطمینان و ایمان پیدا کردید، قدرت بدهید. آیه ۵۴ عبارت «لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ»^۱

۱. همان، ص ۱۳۱.

۲. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۴۶.

۳. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۳۵.

۴. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۷۲.

۵. محسن قرائتی، پیشین، ص ۸۶.

۶. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۹۷.

۷. محسن قرائتی، پیشین، ص ۹۱.

۸. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۹۸.

و) لزوم نظارت دولت بر امور اقتصادی (تولید و توزیع و...) در شرایط بحرانی آیه ۵۵ عبارت «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ

الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ»^۲

ز) حق تصرف، از شئون حکومت است. آیه ۵۶ عبارت «مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا»

ح) حکومت‌ها در شرایط بحرانی کشور می‌توانند آزادی مردم را در تصرف اموال و املاک خویش محدود ساخته آنان

را به سمت مصالح همگانی سوق دهند. آیه ۵۶ عبارت «يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ»^۳

ط) سران حکومت‌ها باید برنامه‌ای اتخاذ کنند که ملاقات مردم با آنان به آسانی صورت بگیرد. آیه ۵۸ عبارت «جَاءَ

إِخْوَةَ ... فَدَخَلُوا عَلَيْهِ» (ملاقات مردم حتی غیر مصریان با یوسف، امری سهل و آسان بود).

ی) حاکمان قدرت را وسیله‌ی انتقام قرار ندهند. آیه ۵۹ عبارت «أَوْفِي الْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»^۴

ک) قاطعیّت در پیاده کردن برنامه‌ها، شرط رهبری است. آیه ۶۰ عبارت «فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَا تَقْرَبُون»^۵

ل) وقتی به قدرت رسیدید، دیگر مظلومان را فراموش نکنید. آیه ۸۹ عبارت «مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ»^۶

م) کسی لایق زمامداری و حکومت است که در برابر حوادث، حسادت‌ها، شهوت‌ها، تحقیرها، زندان‌ها، تبلیغات سوء و

... امتحان داده باشد. آیه ۹۰ عبارت «مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ» ...

ن) احترام به حاکمان الهی و برحق، نیکو است. آیه ۱۰۰ عبارت «خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»^۷

ض) فرمانروایان به یاد داشته باشند که خدا سرپرست و مولای آنان است. آیه ۱۰۱ عبارت «أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَ

الْآخِرَةِ»^۸

ف) رهبر باید بصیرت کامل داشته باشد. آیه ۱۰۸ عبارت «عَلَى بَصِيرَةٍ»^۱

۱. همان، ص ۱۰۷.

۲. اکبر هاشمی رفسنجانی. پیشین، ص ۴۵۳.

۳. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۰۹.

۴. اکبر هاشمی رفسنجانی. پیشین، ص ۴۷۰.

۵. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۱۸.

۶. محسن قرائتی، پیشین، ۱۴۵.

۷. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۷۴.

۸. همان، ص ۱۷۶.

۴.۴.۲. ویژگی های مسئولین

الف) حاکمان، نیازمند انسان‌های اندیشمند، با تدبیر و بزرگ هستند. آیه ۵۰ عبارت «وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ»^۲
ب) برای تصدی اعطای پست‌های مهم و کلیدی علاوه بر تدبیر و کاردانی، محبوبیت و مقبولیت نیز بسیار مهم است. (یوسف در اثر عفت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیت خاصی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او برای خودم باشد) آیه ۵۴ عبارت «أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي»^۳

ج) پست‌های بزرگ و کلیدی را به افراد شایسته و امتحان داده واگذار کنیم. آیه ۵۴ عبارت «فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ...»^۴

د) مشاور خاص مسئولین کشوری، باید اهل تقوی، تدبیر، قدرت برنامه‌ریزی و امانت باشد. آیه ۵۴ عبارت «أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي ... مَكِينٌ أَمِينٌ» (یوسف جامع همه اینها بود).^۵

ه) کم‌فروشی یا عدالت کارگزاران، کارگران و دستیاران، به حساب مسئول اصلی و ما فوق است. آیه ۵۹ عبارت «أَنْتِي أَوْفَى الْكَيْلِ»^۶

و) مسئولین، کارگزاران خود را نسبت به برنامه‌ها و طرح‌ها کاملاً توجیه کنند تا مدیران موفق باشند. حضرت یوسف 7 به همه فهماند که هدف این کار، بازگشت این کاروان است) آیه ۶۲ عبارت «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۷

۴.۵. آموزه های اقتصادی:

۴.۵.۱. برنامه‌ریزی

۱. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۶۳.
۲. همان، ص ۱۰۲.
۳. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۰۲.
۴. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۰۷.
۵. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۰۳.
۶. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۱۷.
۷. همان، ص ۱۲۰.

الف) برنامه‌ریزی در تولید «تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ» و صرفه جویی و ذخیره‌سازی «فَدَرُوهُ... إِلَّا قَلِيلًا» یک ضرورت

است. بر اساس آیه ۴۷ (در حالی که جوامع بدون توجه به این مراحل فقط مصرف می‌کنند).^۱

ب) برنامه ریزی کوتاه مدت و بلند مدت لازمی اقتصاد سالم و آینده نگر است. آیه ۴۷ عبارت «تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ...»^۲

ج) طرح‌ها باید قابلیت عملی داشته باشند. آیه ۴۷ عبارت «فَدَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ» (بهترین شیوه عملی در آن زمان بدون سیلو و تکنولوژی، واگذارن گندم در خوشه بود).^۳

د) فقط تشریح وضعیت کافی نیست، باید طرح و برنامه داد. آیه ۴۷ عبارت «تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ ذَابًا...»

ه) می‌توان با برنامه‌ریزی، خود را برای مقابله با حوادث طبیعی همچون قحطی، زلزله و سیل آماده کرد. آیه ۴۷ عبارت «فَدَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ»

و) آینده نگری و برنامه‌ریزی می‌تواند ملتی را از طوفان‌های سخت حوادث عبور دهد. آیه ۴۸ عبارت «يَا كُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ»^۴

ز) در شرایط سخت باید پایه‌ها و سرمایه‌های اصلی را حفظ کرد. آیه ۴۸ عبارت «مِمَّا تَخَصِصُونَ»^۵

ح) پس انداز و برنامه‌ریزی برای ایام سختی و ناتوانی، ارزشمند است. آیه ۴۸ عبارت «سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ»^۶

ط) پیش‌بینی وضع هوا و بارندگی امری مفید در برنامه‌ریزی کشاورزی است. آیه ۴۹ عبارت «يَأْتِي...»

عامٌ فِيهِ يُغَاثُ»^۷

ی) در برنامه‌ریزی و نظارت بر مصرف، باید سهم نسل آینده حفظ و مراعات شود. آیه ۵۵ عبارت «حَفِيظٌ عَلِيمٌ»^۱

۱. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۹۹.

۲. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۰۳.

۳. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۹۸.

۴. محسن قرائتی، پیشین، ص ۹۳.

۵. همان، ص ۹۳.

۶. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۰۰.

۷. همان، ص ۱۰۱.

۴.۵.۲. صرفه جویی و تولید

الف) در مواقعی که بحرانی در پیش است باید بر ظرفیت تولید و کار افزود. آیه ۴۷ عبارت «تَزْرَعُونَ...»^۲
ب) صرفه جویی و ذخیره سازی برای مقابله با بحران های اقتصادی لازم است. آیه ۴۷ عبارت «تَزْرَعُونَ... فَذَرُوهُ...»^۳

ج) صرفه جویی امروز، خودکفایی فردا و اسراف امروز، نیازمند شدن فردا را بدنبال دارد. آیه ۴۷ عبارت «فَلْيَلْأَمِيمًا تَأْكُلُونَ»^۴

د) در مصرف، مقداری را برای بذر و سرمایه ذخیره کنید. آیه ۴۸ عبارت «مِمَّا تُخْصِنُونَ» یعنی در حصن و حرز ذخیره کردن.^۵

ه) روش های نگاهداری و تبدیل مواد غذایی را بیاموزیم تا از بین نروند. آیه ۴۸ عبارت «مِمَّا تُخْصِنُونَ»^۶
و) حضرت یوسف 7 بر حفظ ذخایر مالی و حراست انبار های غذایی از حیف و میل شدن توانا بود. آیه ۵۵ عبارت «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»^۷

ز) اشخاص یا مؤسسه ها و یا کشورهایی که کمک های اقتصادی می کنند، می توانند بعضی از شرایط را در جهت رشد و یا مصالح دیگر، مطرح کنند. آیه ۵۹ عبارت «أَتُؤْنِنِي بِأَخٍ...»^۸

ط) حضرت یوسف 7 بر توزیع ارزاق ذخیره شده مصر، نظارت می نمود. آیه ۵۹ عبارت «جَهَّزَهُمْ»

ی) سهمیه بندی مواد غذایی در شرایط کمبود، کاری پسندیده است. آیه ۶۵ عبارت «نَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ»^۱

۱. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۰۷.

۲. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۹۸.

۳. محمدعلی رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، پیشین، ص ۱۰۳.

۴. محسن قرائتی، پیشین، ص ۹۲.

۵. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۰۱.

۶. همان.

۷. اکبر هاشمی رفسنجانی، پیشین، ص ۴۵۱.

۸. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۱۷.

ک) محاسبات و دقت و برنامه‌ریزی‌ها، با وجود اراده‌ی خداوند کارساز است، آنجا که او نخواهد کارساز نیست. آیه ۶۸ عبارت «ما كان يُعْنَى عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»

۴.۶. آموزه های فقهی و حقوقی

۴.۶.۱. حقوقی

الف) دفاع از آبرو و حیثیت، واجب است. آیه ۵۰ عبارت «ما بالُ النُّسُوةِ»

ب) افراد متهم را دعوت کنید تا از خود دفاع کنند. آیه ۵۰ عبارت «ما خَطُبُكُنَّ»^۲

ج) تنها به خویشاوندی اکتفا نکنیم و قراردادها را محکم کنیم. آیه ۶۶ عبارت (پدر گفت: تا وثیقه نگذارید، اجازه نمی‌دهم) «لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ حَتَّهُ تُوْتُونَ مَوْتِقًا مِّنَ اللَّهِ...»

د) در قراردادها، پیش‌بینی حوادث غیر مترقبه و خارج از مدار اختیار را بکنیم. آیه ۶۶ عبارت «إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» (یعنی مگر آنکه ما گرفتار حادثه غیر مترقبه ای شویم که در این صورت تکلیفی نداریم).^۳

ه) زندانی که علی‌رغم آزادی، پیشنهاد بررسی پرونده را می‌دهد، پاک است. آیه ۵۰ عبارت «فَسُئِلُهُ»

و) در اجرای قانون، میان برادر و خانواده و دیگران نباید تبعیض قائل شد. آیه ۶۰ عبارت «فَلَا كَيْلَ لَكُمْ» (هر شخصی سهم معینی داشت و باید خود دریافت می‌کرد).^۴

ز) و جدان مجرم را برای تعیین کیفرش، به قضاوت بخوانید. آیه ۷۴ عبارت «فَمَا جَزَاؤُهُ»^۵

ح) وجود یک خلافکار در جمعی، دلیل بر خلافکار بودن همه نیست. آیه ۷۵ عبارت «مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ»^۶

۱. همان، ص ۱۲۲.

۲. محسن قرائتی، پیشین، ص ۹۷.

۳. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۲۳.

۴. همان، ص ۱۱۸.

۵. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۲۹.

ط) در قانون استننا و تبعیض وجود ندارد، هر کس سارق بود برده خواهد شد. آیه ۷۵ عبارت «مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ»
ی) با تفهیم جرم و بیان قانون و عقوبت آن، اعتراض متهم را به حد اقل کاهش دهید. آیه ۷۵ عبارت «جَزَاؤُهُ مَنْ
وُجِدَ»^۲

ک) در مورد هر کشوری می توان در چهارچوب قوانین همان کشور عمل کرد. آیه ۷۵ عبارت «كَذَلِكَ نَجْزِي
الظَّالِمِينَ»

ل) بازرسی اموال متهمان از سوی حاکم، مجاز است. آیه ۷۶ عبارت «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ»

م) احترام و مراعات قوانین، حتی در نظام‌های غیر الهی لازم است. آیه ۷۶ عبارت «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ
الْمَلِكِ»^۳

ن) سردمداران نیز بایستی به قانون وفادار و از آن تخلف نکنند. (حضرت یوسف 7 به قانون مصر پایبند بود، لذا برادر
را نگاهداشت) آیه ۷۶ عبارت «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ»^۴

ث) قاضی نباید تحت تأثیر احساسات قرار گیرد. آیه ۷۹ عبارت «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ»^۵

ع) رعایت مقررات، بر هر کس لازم است و قانون شکنی حتی برای عزیز مصر نیز ممنوع است. آیه ۷۹ عبارت «مَعَاذَ
اللَّهِ»

ف) شهادت و گواهی، باید بر اساس علم باشد. آیه ۸۱ عبارت «مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا»^۶

س) گواهی شهود عینی، راهی معتبر برای اثبات مدعا می باشد. آیه ۸۲ عبارت «وَوَسَّوْا الْقَرْيَةَ... وَالْغَيْرَ...»^۷

۲.۵.۴. فقهی

۱. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۲۹.

۲. همان، ص ۱۲۹.

۳. همان، ص ۱۳۰.

۴. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۳۱.

۵. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۳۳.

۶. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۳۵.

۷. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۳۵.

- الف) دادخواهی از حاکمان غیر الهی جایز است. آیه ۵۰ عبارت «فَسأَلَهُ مَا بَالُ النُّسُوءِ»^۱
- ب) حتی در زمان بحران و قحطی نیز بی‌عدالتی و کم‌فروشی ممنوع است. آیه ۵۹ عبارت «أَوْفَى الْكَيْلِ»^۲
- ج) در معامله باید مقدار جنس مشخص باشد. آیه ۵۹ عبارت «الْكَيْلِ»^۳
- د) فقها، برای مشروعیت جعاله و جایزه به آیه ۷۲ استدلال کرده‌اند. «لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ»^۴
- ه) فقها برای مشروعیت ضمانت و کفالت به آیه ۷۲ عبارت «وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ» استدلال کرده‌اند^۵
- و) ضامن باید فرد معتبر و معین و مشخصی باشد. آیه ۷۲ عبارت «وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ»^۶
- ز) عهد و پیمان‌ها لازم الاجراء است. آیه ۸۰ عبارت «أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا»^۷
- ح) کتمان عیب کالا حرام است و اعلام آن به مشتری واجب است. آیه ۸۸ عبارت «وَ حِثْنَا بِبِضْعَةٍ مُزْجَأَةٍ»^۸

نتایج تحقیق

با مطالعه و پژوهشی که در فصل‌های مختلف این پایان‌نامه پیرامون روایات تفسیری ذیل آیات ۴۳ الی ۱۱۱ سوره یوسف صورت گرفت، نتایجی به دست آمده که در ذیل به اختصار مهمترین آنها را یادآور می‌شویم:

یافته‌هایی که از فصل دوم استنباط گردیده است عبارتند از: در مفاد ظاهری به موضوعاتی از قبیل تعبیر خواب پادشاه توسط حضرت یوسف 7، اثبات بی‌گناهی آن حضرت در ماجرای همسر عزیز مصر، رسیدن او به مقام خزانه داری

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۱۷.

۳. محسن قرائتی، پیشین، ص ۱۰۴.

۴. عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، از عمق چاه تا اوج ماه: تفسیر سوره یوسف، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴، پنجم، ص ۲۳۷.

۵. عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، ص ۲۳۷.

۶. محمد موحدی نژاد، پیشین، ص ۱۲۷.

۷. همان، ص ۱۳۴.

۸. عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، پیشین، ص ۲۷۸.

مصر ، مدیریت صحیح آن حضرت در ذخیره و توزیع مواد غذایی در سالهای فراوانی و قحطی ، و حضور فرزندان حضرت یعقوب 7 در مصر برای تهیه مواد غذایی ، نگه داشتن بنیامین در مصر به اتهام سرقت جام پادشاه ، غم و اندوه حضرت یعقوب 7 ، سرانجام بخشش برادران از جانب حضرت یوسف 7 ، حضور خاندان بنی اسرائیل در مصر و در پایان به مسأله شرک و ناامیدی پیامبران از ایمان مردم اشاره شده است.

مفاد روایی نیز با استفاده از کتب مختلف تفسیری عنوان بندی شده است. در این بخش ۱۷۷ روایت مورد بررسی قرار گرفت. از این تعداد بیشترین روایات به امام صادق 7 با ۸۵ روایت و سپس امام باقر 7 با ۳۷ روایت و بعد از آن به پیامبر 6 با ۲۹ روایت اختصاص یافت. در بخش مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایی ملاحظه گردید اکثر آیات با روایات تناسب داشته و اختلاف چندانی بین آنها وجود ندارد و نیز در اکثر موارد مفاد روایی نسبت به مفاد ظاهری آیات از توسعه در معنا برخوردار بوده و گاه زوایای پنهانی را بیان نموده و یا به جزئیات داستان که در آیات به آنها اشاره نشده است پرداخته است.

با توجه به روایات بررسی شده ذیل آیات ۴۳ الی ۱۱۱ سوره یوسف در بحث گونه شناسی به این نتایج حاصل شد:

روایت سوره شناخت که شامل فضایل سوره و خواص آنها، اختلاف قرائات و سببهای نزول هستند. معنا شناخت، تأویلی و تطبیقی. از ۲۱۳ روایت بررسی شده ذیل آیات مورد نظر ۱۷۳ روایت تفسیری ، ۱۰ روایت سوره شناخت، چهار روایت معنا شناخت ، شش روایت تأویلی و ۲۱ روایت تطبیقی می باشد. با دقت در آمار گونه ها مشاهده می گردد، بیشترین فراوانی روایات برای گونه ی تفسیری و بعد از آن برای گونه ی تطبیقی می باشد.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

منابع فارسی

- ۱- ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق علی اکبر غفاری، ترجمه منصور پهلوان، چاپ اول، دار الحدیث، قم، ۱۳۸۰.
- ۲- ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ترجمه هدایت الله مسترحمی، چاپ ششم، کتاب فروشی مصطفوی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۳- ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا، ترجمه حمید رضا مستفید و علی اکبر غفاری، چاپ اول، نشر صدوق، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴- ابن طاووس، علی بن موسی، ادب حضور (ترجمه فلاح السائل)، ترجمه محمد روحی، چاپ اول، انتشارات انصاری، قم، ۱۳۸۰.
- ۵- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، آیین بندگی و نیایش (ترجمه عده الداعی)، ترجمه حسین غفاری ساروی، چاپ اول، بنیاد معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۵.
- ۶- امین، نصرت، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، انتشارات نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۱.
- ۷- بی آزار شیرازی، عبدالکریم، از عمق چاه تا اوج ماه: تفسیر سوره یوسف، چاپ پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۴.
- ۸- پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول 6)، چاپ چهارم، دنیای دانش، تهران، ۱۳۸۲.
- ۹- تجری، ابوالقاسم، روش تفسیر تشریحی، عصمت، ۱۳۸۰.
- ۱۰- جزائری، نعمت الله بن عبدالله، قصص الأنبياء (قصص قرآن، ترجمه قصص الأنبياء جزائری)، ترجمه فاطمه مشایخ، چاپ اول، فرحان، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۱- رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، چاپ چهارم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۹۰.
- ۱۲- رضایی اصفهانی، محمدعلی، ترجمه قرآن کریم، چاپ اول، مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر، قم، ۱۳۸۳.
- ۱۳- رضایی اصفهانی، محمدعلی، منطق تفسیر قرآن (۱)، چاپ اول، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، قم، ۱۳۸۷.

- ۱۴- رضایی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران، محمدعلی، تفسیر قرآن مهر، سوره یوسف علیه السلام، چاپ اول، پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۸۵.
- ۱۵- سبحانی، جعفر، سیمای عقاید شیعه، ترجمه جواد محدثی، چاپ اول، نشر مشعر، تهران، ۱۳۸۶.
- ۱۶- شوشتری، محمدتقی، حواشی مصحف، تحقیق و ترجمه بهراد جعفری، چاپ اول، مؤسسه بنیاد فرهنگی علامه شیخ شوشتری، تهران، ۱۳۸۴.
- ۱۷- صالحی، نعمت الله، جمال انسانیت، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۱.
- ۱۸- طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴.
- ۱۹- عبدالمحمدی، حسین، پیام‌هایی از قرآن، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۹۰.
- ۲۰- قرائتی، محسن، تفسیر نور، چاپ یازدهم، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳.
- ۲۱- قرشی بنایی، سید علی‌اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۱۲ق.
- ۲۲- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، أصول الکافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، چاپ اول، کتاب فروشی علمیه اسلامی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۳- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴)، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، چاپ اول، اسلامی، تهران، ۱۳۵۱.
- ۲۴- محمدی ری شهری، محمد، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، چاپ اول، سازمان چاپ و نشر دارالحديث، قم، ۱۳۹۰.
- ۲۵- مکارم شیرازی و دیگران، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴.
- ۲۶- موحدی نژاد، محمد، سیمای مدیر موفق در سوره یوسف، چاپ اول، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۹.
- ۲۷- ناصح، علی احمد، اعتبار و کاربرد روایات تفسیری، چاپ اول، مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷.
- ۲۸- نجفی خمینی، محمدجواد، تفسیر آسان، چاپ اول، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۹۸ق.
- ۲۹- هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۸.

منابع عربی

- ۳۰- آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح جلال الدین حسینی ارموی محدث، چاپ چهارم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۶.
- ۳۱- ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، چاپ اول، دار سید الشهداء للنشر، قم، ۱۴۰۵ق.
- ۳۲- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق محمود محمد طناحی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷.
- ۳۳- ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، اسلامیة، تهران، ۱۳۹۵ق.
- ۳۴- ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی، چاپ ششم، انتشارات کتابچی، تهران، ۱۳۷۶.
- ۳۵- ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للمصدق)، تصحیح هاشم حسینی، چاپ اول، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ق.
- ۳۶- بروجردی، آقا حسین، جامع أحادیث الشیعة (للبروجردی)، چاپ اول، انتشارات فرهنگ سبز، تهران، ۱۳۸۶.
- ۳۷- ابن بابویه، محمد بن علی، النخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ اول، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲.
- ۳۸- ابن بابویه، محمد بن علی، علل السرائع، چاپ اول، کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵.
- ۳۹- ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا 7، تصحیح مهدی لاجوردی، چاپ اول، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ق.
- ۴۰- ابن بابویه، محمد بن علی، صفات الشیعة، چاپ اول، علمی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۴۱- ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، قم، ۱۴۰۳ق.
- ۴۲- ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ق.

٤٣- ابن شعبه حرانى، حسن بن على، تحف العقول عن آل الرسول 6، قم، جامعه مدرسين، ١٤٠٤ق، چاپ دوم، ص ٣٥٣.

٤٤- ابن شهر آشوب مازندرانى، محمد بن على، متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، چاپ اول، دار بيدار للنشر، قم، ١٣٦٩ق.

٤٥- ابن شهر آشوب مازندرانى، محمد بن على، مناقب آل ابي طالب: (لابن شهر آشوب)، انتشارات علامه، قم، ١٣٧٩ق.

٤٦- ابن عاشور، محمد بن طاهر، تفسير التحرير و التنوير.

٤٧- ابن فارس، أحمد، معجم المقاييس اللغة، تصحيح عبد السلام محمد هارون، مكتب الاعلام الاسلامى، قم، ١٤٠٤ق.

٤٨- ابن فهد حلى، احمد بن محمد، عدة الداعى و نجاح الساعى، تصحيح احمد موحدى قمى، چاپ اول، دار الكتب الإسلامى، ١٤٠٧ق.

٤٩- ابن قارباغدى، محمد حسين، البضاعة المزجاة (شرح كتاب الروضة من الكافى لابن قارباغدى)، تحقيق حميد احمدى جلفائى، چاپ اول، دار الحديث، قم، ١٤٢٩ق.

٥٠- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، تصحيح جمال الدين ميردامادى، چاپ سوم، دار صادر، بيروت، ١٤١٤ق.

٥١- ابن همام اسكاف، محمد بن همام بن سهيل، التمهيص، تحقيق مدرسه امام مهدي 7، چاپ اول، مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، قم، ١٤٠٤ق.

٥٢- بحراني، سيد سيد هاشم بن سليمان، البرهان فى تفسير القرآن، تصحيح قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، مؤسسة البعثة، قم، ١٣٧٤.

٥٣- برقى، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقيق جلال الدين محدث، چاپ دوم، دار الكتب الإسلامية، قم، ١٣٧١ق.

٥٤- بيضاوى، عبدالله بن عمر، أنوار التنزيل و أسرار التأويل، تحقيق محمد عبدالرحمن المرعشلى، چاپ اول، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤١٨ق.

- ٥٥- جزائري، نعمت الله بن عبدالله، *النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين (للجزائري)*، چاپ اول، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٤ق.
- ٥٦- جيلاني، رفيع الدين محمد بن محمد مؤمن، *الذريعة إلى حافظ الشريعة (شرح أصول الكافي جيلاني)*، تحقيق محمد حسين درايتي، چاپ اول، دار الحديث، قم، ١٤٢٩.
- ٥٧- حر عاملی، محمد بن حسن، *إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، چاپ اول، اعلمی، بيروت، ١٤٢٥ ق.
- ٥٨- حر عاملی، محمد بن حسن، *الجواهر السنوية في الأحاديث القدسية (كليات حديث قدسی)*، چاپ سوم، انتشارات دهقان، تهران، ١٣٨٠.
- ٥٩- حر عاملی، محمد بن حسن، *الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل)*، تصحيح محمد بن محمد الحسين القائيني، چاپ اول، موسسه معارف اسلامه امام رضا، قم، ١٤١٨ ق.
- ٦٠- حر عاملی، محمد بن حسن، *تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة*، تصحيح مؤسسة آل البيت، چاپ اول، مؤسسة آل البيت، قم، ١٤٠٩ق.
- ٦١- حر عاملی، محمد بن حسن، *هداية الأمة إلى أحكام الأئمة*، چاپ اول، آستانة الرضوية المقدسة، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ١٤١٤ق.
- ٦٢- حسكاني، عبيد الله بن عبدالله، *شواهد التنزيل لقواعد التفضيل*، تصحيح محمدباقر محمودی، چاپ اول، التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، تهران، ١٤١١ ق.
- ٦٣- حسن بن علي (امام يازدهم)، *التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري*، تحقيق مدرسه امام مهدي 4، چاپ اول، مدرسة الإمام المهدي 4، قم، ١٤٠٩ق.
- ٦٤- حلي، حسن بن سليمان بن محمد، *مختصر البصائر*، تحقيق مشتاق مظفر، چاپ اول، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤٢١ق.
- ٦٥- ديلمی، حسن بن محمد، *ارشاد القلوب الى الصواب (للديلمی)*، چاپ اول، الشريف الرضي، قم، ١٤١٢ق.
- ٦٦- راغب اصفهانی، حسين بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقيق صفوان عدنان داودي، الدارالشاميه، دمشق، ١٤١٢ق.

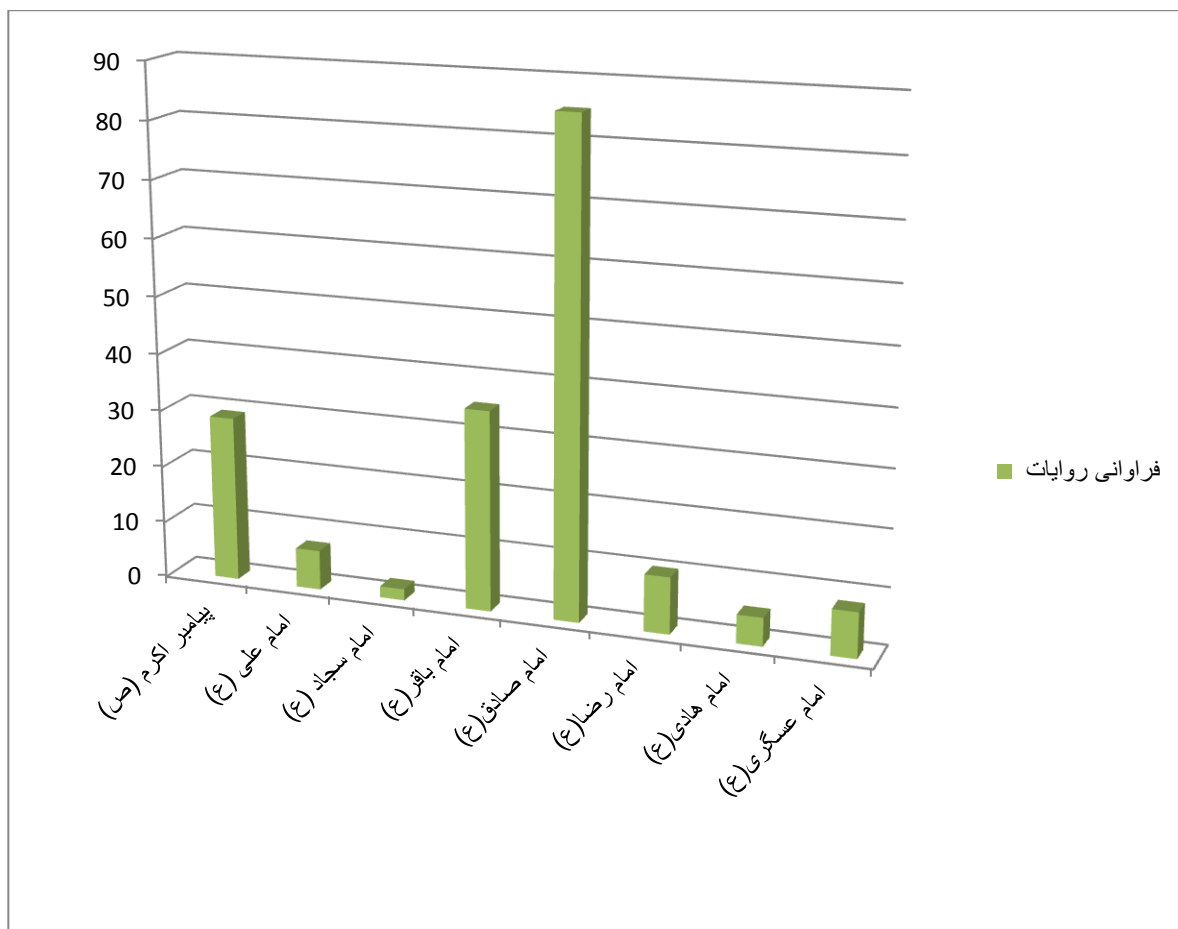
- ۶۶- سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
- ۶۷- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصباحی صالح)، چاپ اول، هجرت، قم، ۱۴۱۴ق.
- ۶۸- شریف لاهیجی، بهاء‌الدین، تفسیر شریف لاهیجی، انتشارات دفتر نشر داد، تهران، ۱۳۷۳.
- ۶۹- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ق.
- ۷۰- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج (للطبرسی)، تحقیق محمدباقر خراسان، انتشارات مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ق.
- ۷۱- طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، چاپ چهارم، شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ق.
- ۷۲- طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، چاپ دوم، المكتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۵ق.
- ۷۳- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲.
- ۷۴- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، چاپ سوم، کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.
- ۷۵- طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی (للطوسی)، چاپ اول، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ق.
- ۷۶- طوسی، محمد بن الحسن، الغیبة (للطوسی)، کتاب الغیبة للحجة، تصحیح عباد الله تهرانی و علی احمد ناصح، چاپ اول، دار المعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۱ق.
- ۷۷- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیر عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۷۸- طیب، سید عبدالحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸.
- ۷۹- عاملی، علی بن حسین، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، تحقیق شیخ مالک محمودی، دار القرآن الکریم، قم، ۱۴۱۳ق.
- ۸۰- عده ای از علماء، الأصول الستة عشر (ط - دار الحدیث)، تحقیق ضیاء الدین محمودی و نعمت الله جلیلی و مهدی غلامعلی، چاپ اول، مؤسسه دار الحدیث الثقافية، قم، ۱۴۲۳ق.
- ۸۱- العروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعة، تفسیر نور لثقلین، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق.
- ۸۲- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، المطبعة العلمية، تهران، ۱۳۸۰ق.

- ۸۳- فتال نیشابوری، محمد بن احمد، *روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط: القدیمة)*، چاپ اول، رضی، قم، ۱۳۷۵..
- ۸۴- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، نشر هجرت، قم، ۱۴۰۹ق.
- ۸۵- فضل الله، سید محمدحسین، *تفسیر من وحی القرآن*، چاپ دوم، دار الملائک للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۱۹ق.
- ۸۶- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین اعلمی، چاپ دوم، مکتبه الصدر، تهران، ۱۴۱۵ق.
- ۸۷- فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *الوافی*، چاپ اول، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی 7، اصفهان، ۱۴۰۶ق.
- ۸۸- فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*، چاپ دوم، مؤسسه دار الجهره، قم، ۱۴۱۴ق.
- ۸۹- قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، *الخرائج و الجرائح*، چاپ اول، مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۰۹ق.
- ۹۰- قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، *الدعوات (للاوندی)*، *سلوة الحزین*، چاپ اول، انتشارات مدرسه امام مهدی 4، قم، ۱۴۰۷ق.
- ۹۱- قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، *قصص الانبیاء: (للاوندی)*، تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی، مرکز پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۴۰۹ق.
- ۹۲- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تحقیق حسین درگاهی، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۶۸.
- ۹۳- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، تحقیق طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، دار کتاب، قم، ۱۴۰۴ق.
- ۹۴- کراچکی، محمد بن علی، *کنز الفوائد*، تصحیح عبد الله نعمه، چاپ اول، دارالذخائر، قم، ۱۴۱۰ق.
- ۹۵- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، چاپ چهارم، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ق.
- ۹۶- کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات الکوفی*، تحقیق محمد کاظم، چاپ اول، مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامي، تهران، ۱۴۱۰ق..

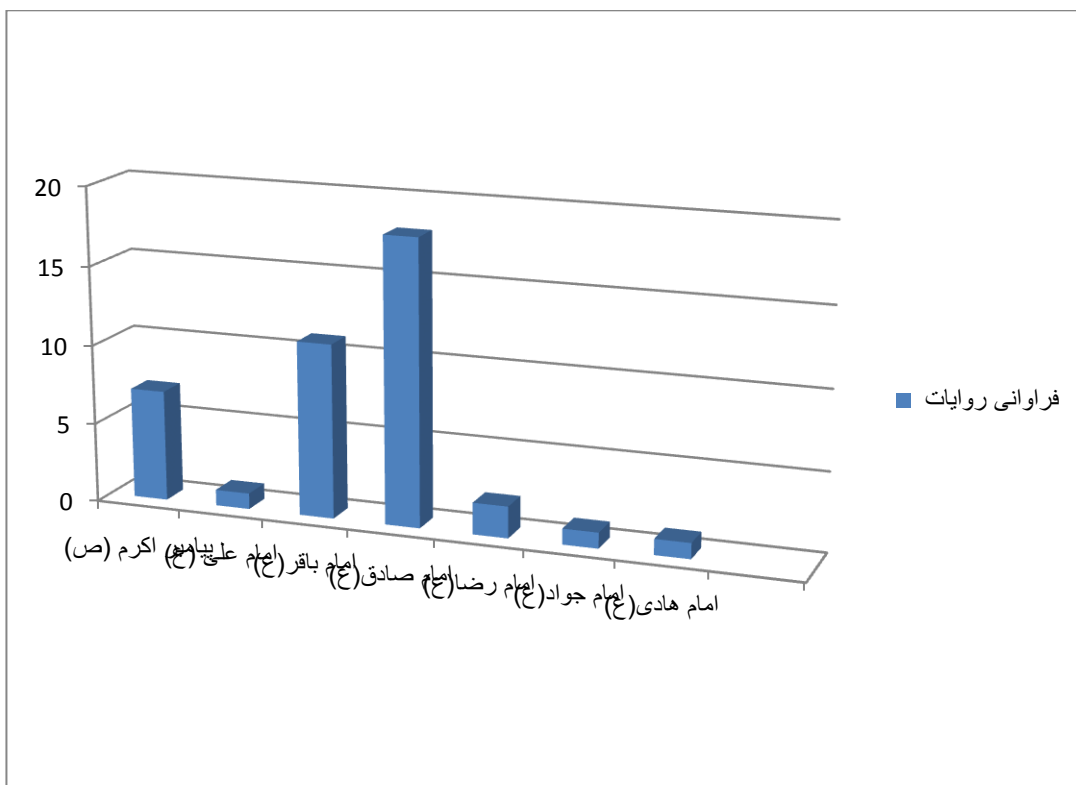
- ۹۷- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، چاپ دوم، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- ۹۸- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول،: تحقیق هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۴ق.
- ۹۹- مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلی، روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه (ط - التقديمة)، تصحیح حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهاردی، چاپ دوم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، ۱۴۰۶ق.
- ۱۰۰- معرفت، محمدهادی، نقد شبهات پیرامون قرآن کریم، ترجمه حسن حکیم باشی و دیگران، مؤسسه فرهنگی تمهید، قم، ۱۳۸۸.
- ۱۰۱- مدرسی، سید محمد تقی، تفسیر من هدی القرآن، انتشارات دارمحبی الحسین، تهران، ۱۴۱۹ق.
- ۱۰۲- مراغی، أحمد بن مصطفی، تفسیرالمراغی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۹ق.
- ۱۰۳- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۰۴- معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، مؤسسه فرهنگی تمهید، قم، ۱۳۸۶.
- ۱۰۵- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تصحیح مؤسسه آل البيت،: چاپ اول، مؤسسه آل البيت،: قم، ۱۴۰۸ق.
- ۱۰۶- هلالی، سلیم بن قیس، هلالی، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تصحیح محمد أنصاری زنجانی خوئینی، چاپ اول، الهادی، قم، ۱۴۰۵ق.

مقالات

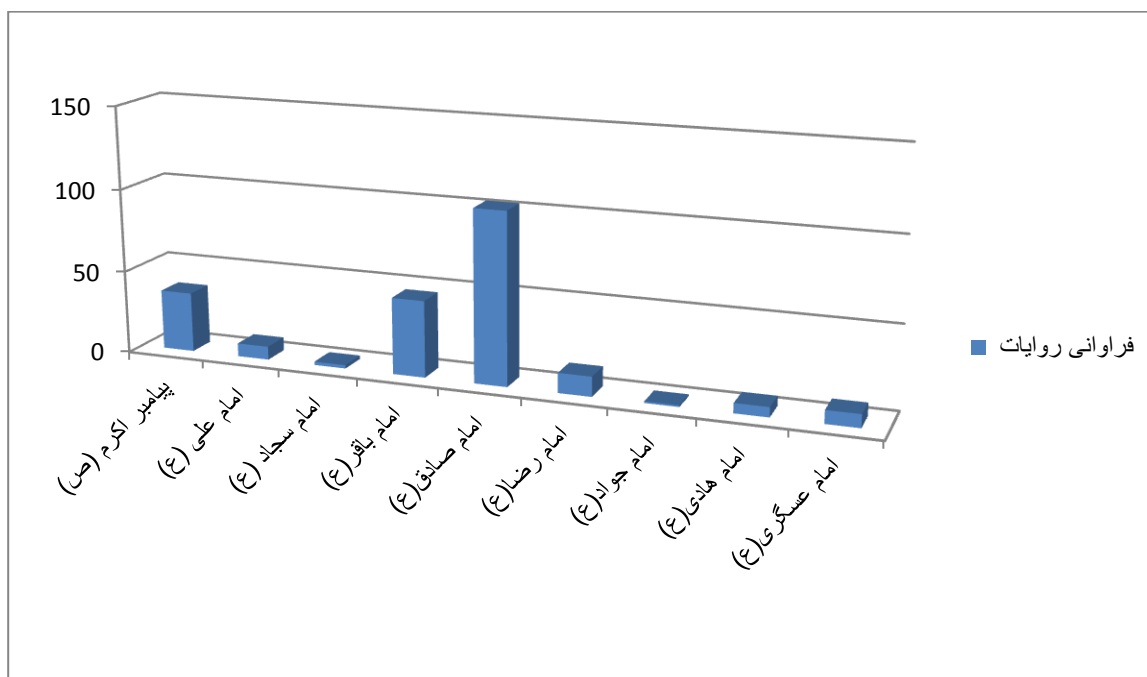
- ۱۰۷- مهریزی، مهدی، «روایات تفسیری شیعه، گونه‌شناسی، حجیت»، فصل نامه علوم حدیث، سال پانزدهم، شماره اول، قم، مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، ۱۳۸۹، ص ۴-۳۴.



فراوانی روایات وارده از معصومان (علیهم السلام) در فصل دوم (تفسیر روایی)



فراوانی روایات وارده از معصومان (علیهم السلام) در فصل سوم (گونه شناسی)



فراوانی روایات وارده از معصومان (علیهم السلام) در کل پژوهش حاضر